

**WANT
PEACE?
WORK
FOR
JUSTICE,
NOT WAR**



می‌گویند: «صلح را نجات دهیم!» می‌گویند: «امنیت منطقه به خطر افتاده است!» می‌گویند: «علیه تجاوز امپریالیسم نیروهایمان را بسیج کنیم!» می‌گویند: «حق تعیین سرنوشت کشورها به خطر افتاده است.»

و ما می‌پرسیم: از کدام صلح صحبت می‌کنید؟ ما که در بیست و چهار سال گذشته در گیر جنگ با یکی از سیاه‌ترین حکومت‌های تاریخ بوده‌ایم، ما در جدال مرگ و زندگی با وحشی ترین جلادان تاریخ شاهد بودیم چگونه نیروهای به اصطلاح سوسیالیست اروپایی با دشمنان ما به مماشات و دیالوگ انتقادی می‌پرداختند. ما می‌بینیم که حتی امروز هم شکنجه و اعدام داشجویان معترض، سرکوب کارگران اعتصابی و سرکوب اقلیت‌های ملی نادیده گرفته می‌شود. اگر اینها صلح موردنظر شماست، پس زنده باد جنگ!

در طی این سالها شاهد بودیم که چگونه کشورهای اروپایی با مهر تأیید کویند به سویاپ اطمینان‌های رژیم موفق به امضای قراردادهای اقتصادی جدید شدند. اگر منظور از امنیت منطقه، فقط امنیت سرمایه است، ما این امنیت را نمی‌خواهیم.

می‌گویند: «با حمله نظامی امریکا به عراق فصل جدیدی از مناسبات سیاسی در منطقه باز می‌شود، امریکا خطری است برای استقلال ملی کشورهای منطقه و حق تصمیم‌گیری خلق‌های منطقه برای سرنوشت‌شان.» بگذارید پرسیم: از کدام استقلال ملی صحبت می‌کنید؟ کدامیک از خلق‌های منطقه در سرنوشت‌شان دخیل بوده‌اند که امروز و با حضور امپریالیسم امریکا این حق به خطر افتاده باشد؟ ایا کارگران ترکیه خواستار سرکوب کردهای این کشور بوده‌اند؟ آیا خلق‌های ایران و عراق به خون یکدیگر شسته بودند و جنگ هشت ساله را به راه انداختند و یک میلیون انسان را قربانی کردند؟ آیا خلق‌های عراق خواستار جنگ با کویت بوده‌اند و یا تحریم اقتصادی عراق هم – مانند تحریم افریقای جنوبی – در متن مبارزه خلق‌های این کشور با دیکتاتوری شکل گرفته بود؟ جنیش ضدجنگ علیه آن حاکمیت‌های سرکوب‌گری که تا به امروز خون مردم منطقه را در شیشه کرده‌اند، چه اقاماتی را انجام داده است؟

علی‌رغم این همه پرسش که تاریخ جنبش صلح طلبی از پاسخ به آن شرسوار است، خود را ملزم می‌دانیم که در صفحه اول جنیش ضدجنگ بایستیم. جنگی که امپریالیسم به راه انداخته باشد، برای حفظ منافعی است که صلح امپریالیستی نتوانسته تأمین کند. نمی‌شود مخالف جنگ بود ولی مخالف قرق و شکنجه و سرکوب و اعدام و بی حقوقی ملت‌های قربانی جنگ نبود. ما بی‌آنکه اندکی به جنگ طلبی امریکا و یا صلح طلبی اروپا و یا بی‌عرضگی سازمان ملل توهمند داشته باشیم، از صلحی دفاع می‌کیم که فقر و گرسنگی را ریشه کن کند، سرکوب و گرگر را از قدرت برافکن، حق سازمان‌نهی و تشکل را برای همه تضمین کند، و دست امپریالیسم و منافع سرمایه‌جوانی را از سر خلق‌های منطقه کوتاه کند. نه جنگ امریکایی، نه صلح اروپایی توان تأمین خواسته‌های ما را ندارند. اگر امریکا به عراق حمله کرد برای گسترش حوزه نفوذش در منطقه بود. اگر فرانسه با لشکرکشی امریکا مخالف بود برای این بود که می‌دید امریکا با این جنگ حوزه قدرت و نفوذش را در منطقه تقویت می‌کند. و اگر سازمان ملل نسبت به این تجاوز آشکار به قوانین بین‌المللی سکوت کرد، برای این بود که قدرت اش را از سیستم امپریالیستی ای می‌گیرد که بر پایه منافع سرمایه تنظیم شده است.

اگر دولتها سرکوب‌گر منطقه با این جنگ مخالف‌اند برای این است که با حضور قدرت جدید و اریاب بزرگ، خوان رنگین جیره‌خواران ریز و درشت امپریالیسم و قدرتهایی که سالها با سرکوب جنبش انقلابی منطقه بزرگ‌ترین خدمت‌ها را به امپریالیسم امریکا کرده‌اند، بر جایه خواهد شد. اشک تماسحی که اینها برای پایمال شدن حقوق برمی‌شناخته شده ملی می‌ریزند، برای این است که پشت سر ملتی پناه بگیرند که سالهاست با بر خرخره اش گذاشته اند و بارها بهترین فرزندانش را در پیشگاه خدایان زور و سرمایه قربانی کرده‌اند. برای برجیین بساط جنگی که این یاغیان دست به دست هم داده و تهیه دیده‌اند باید پته همه‌شان را بر آب ریخت. صلح با چپاولگران تن دادن به قربانی شدن در جنگ بعدی آنهاست.

زنده باد جنگ ما بی‌عدالتی و فقر!
زنده باد جنگ با سرمایه!
زنده باد سوسیالیسم!

kar@fedayi.org

**Kar-Co
Box 100 643
S-400 70 Göteborg
Sweden**

بابك

www.fedayi.org

centralconcil@fedayi.org

politburo@fedayi.org

jahan@fedayi.org

kurdistan@fedayi.org

panahjo@fedayi.org

نگاهی به اوضاع کردستان عراق

بولد خواسته‌ای دمکراتیک رادر جهت‌دادیکل و سوسیالیستی سوچ دهد، هنوز لین خواسته‌ها و مطالبات خود رادر فعالیت در چارچوب احزاب و جریانات ناپلیدار و بورژوازی مغلوب مبتلور می‌سازد تا شاید با ساقط کردن بورژوازی غالب راه را برای تغییرات تدریجی بگشایند.

لی وضیعت در شمال و جنوب عراق و تاریخ ملرزا تی و هچنین تاریخچه و برنامه‌ای احزاب سیاسی در شمال و جنوب تقاضات اسلامی با یکدیگر دارد. جنبش ملی در کردستان عراق ریشه‌های عمیق تاریخی دارد و صرف‌نظر از تفکرات غلب و احزاب قدرتمندان، سمت و سوی اتفاقی داشته و با آنچه که در جنوب و بنام جنبش شیعیان جنوب و حزب ساخته و پرداخته رژیم اسلامی ایران به نام مجلس اعلایی القاب اسلامی عراق به رهبری محمد باقر حکیم و آتمهم در آستانه جنگ ناعادلانه و ضدمدمی رژیمهای ایران و عراق و بنظر بر هم زدن وضع مناطق جنوبی عراق وجود آمد، فرق بزرگ توسعه‌طلبانه در خارج از مزه‌های جفرافیلی، ادامه بحران کنونی و آنهم در سطوح مختلف گاهی تا آستانه‌ها و اشروع جنگ بزرگ منطقه‌ای و گاهی در حد ادامه تحریمهای اقتصادی و... همسایه می‌باشد در حالی که وضعیت ناپلیدار جنبش کنالی شیعیان جنوب در عراق با سرنوشت حکومت انتظامی و روابه سقوط جمهوری اسلامی در ارتباط می‌باشد.

لبنه‌رفت و آندهای اخیر و بدید و بازدیدهای احمد چلی رهبری کنگره ملی عراق و پس مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق از امریکا و تهران را می‌توان به حساب مانورهای گذاشت که اذنهان عمومی را برای آنچه که تغییرات از داخل و نه طرح ریزی شده از خارج می‌باشد، آماده می‌نماید. دقیقاً همانند آچیزی که در بهار سال ۱۹۹۱ و با تحد سوری احزاب لیزیون کرد در شمال عراق از همین راه می‌توان به حساب مانورهای عراق و پس آغاز همانگ عملیات ایضائی در کردستان عراق و آنهم توسط نیروهای مشترک داخلی و خارجی در کردستان عراق صورت گرفت.

در لین میان چند در بهار سال ۱۹۹۱ و چه در آستانه بهار ۲۰۰۳ این نقش کلیدی بمنظور مرکز اتصال و نزدیکی جریانات لیزیون عراقی به رژیم جمهوری اسلامی واگنر شد و تهران به عنوان مرکز طراحی عملیات مشترک و فریب‌فکار عمومی داخلی و بین‌المللی انتخاب شده است.

هر چند که موقعیت لین طرح منوط به احتمال صد درصد جنگ بر علیه عراق و ضرورت حتمی تغییر رژیم این کشور است، که حزب دمکرات کردستان عراق از وقیع آن مطمئن نیست و با احتیاط پا به عرصه تحرکات اخیر نماده است.

کار کمیستی: همانطور که خردان در پاسخ به پرسش اول اشاره کردید اگر این نقطه حرکت بکنیم که در کنار اوضاع بحرانی منطقه بالآخره لین استراتژی امریکا بعد از فریباشی شوروی در جهت برقرار کردن نظم دلخواه خود در جهان است که در لین منطقه هم پیاده می‌شود و بطوریکه می‌بینیم بهمانه «جنگ علیه

با توجه به اوضاع ملتهب منطقه، احتمال حمله آمریکا به عراق و پیامدهای آن، در مقاطعه برگزاری اجلاس سران اپوزیسیون عراق در لندن، مصاحبه‌ای انجام دادیم با رفیق سیامک رضائی از مسئولین کمیته ایالتی کردستان سازمان در منطقه که ذیلاً ملاحظه میکنید،

سرکردگی امپریالیسم آمریکا در جهان و به تبع آن در منطقه بحرانی و مستعد خاورمیانه و خلیج فارس و اهداف و نیات توسعه‌طلبانه حکومتهای مرتاج منطقه و کاربرد دوگانه سیاست بحران‌آفرینی در نزد این دولتها بمنظور سرپوش نهادن بر بحرانی داخلی و سرکوب حرکات اعتصابی مردمی در داخل و اهداف توسعه‌طلبانه در خارج از مزه‌های جفرافیلی، ادامه بحران کنونی و آنهم در سطوح مختلف گاهی تا آستانه‌ها و اشروع جنگ بزرگ منطقه‌ای و گاهی در حد ادامه تحریمهای اقتصادی و... لازمه و توجیگر حضور نظامی و گسترده امپریالیسم جهانی در منطقه بمنظور حفظ منافع اقتصادی و سیاسی آنهاست. هنوز بعد از ۱۴ سال رژیمهای ایران و عراق علیغم همکاریهای آشکار و نهان در شرایط‌نشیس شکنندگی بسر برند و ادامه چنین شریطی را با توجه به وضعیت بی‌ثبات سیاسی - اقتصادی و بحرانهای فزاینده اجتماعی داخلی صد درصد به نفع خود می‌دانند.

بنابراین تمامی تحرکات از قبیل همکاریهای منطقه‌ای دولتها و نیروهای مرتاج، مداخلات و حضور گسترده امپریالیستی در منطقه و جنگ‌افزایی آنها و حتی ملوث ظاهری و هدفمند دولتها که مورد تهاجم قرار گرفتند و درگیر جنگ‌های ضدمدمی هستند، همگی در چارچوب سعی در ادامه وضعیت بحرانی و ناپلیدار منطقه مورد سنجش قرار می‌گیرند.

اکنون تنها آتناتیو بورژوازی مطرح در غیاب آتناتیو چپ و کمونیستی در عراق کنگره ملی به رهبری احمد چلی می‌باشد که ترکیب ناتج‌تجسسی از گروههای قومی و سراسری بورژوازی عراق است که علی‌غم موافق اسلامی در حفظ فرمی‌لیون اقتصادی - اجتماعی حاکم هر یک روبنای سیاسی مدنظر خود را باتوجه به ایشان و طرز تفکر خود برای فردای سرگونی رژیم کنونی ارائه میدهدند. از جمهوری فدرالی اپوزیون کرد گرفته تا جمهوری اسلامی پیشنهادی مجلس اعلایی القاب اسلامی عراق آنچه که سلم است خواست مردم این کشور بسیار فریز از آنچی است که کنگره ملی عراق و احزاب تشکیل دهنده آن طالب آن هستند.

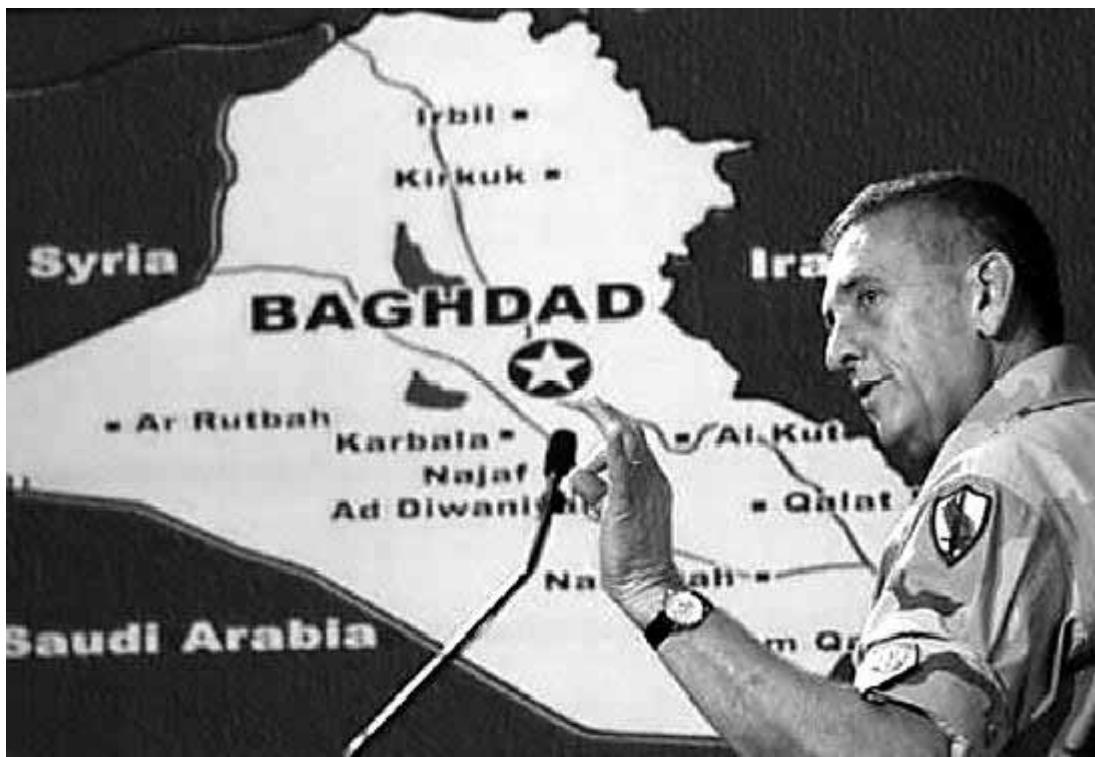
خواست مردم عراق و میلتهای تحریم‌شده آن برقراری نظامی عادله و مبتنی بر احترام به حقوق میلتها در تعیین سرنوشت‌شان می‌باشد، و متأسفانه در غیاب آتناتیو چپ و اتفاقی دارند که

نشریه کلر: رفیق سیامک همانطور که می‌دانید احتمال حمله نظامی آمریکا به عراق روز بیشتر می‌شود، از طرفی اپوزیسیون عراقی از جمله رهبران احزاب حاکم بر کردستان عراق در هفته گذشته در ایران بودند و در چند روز آینده هم کفراستی را در لندن برگزار خواهند کرد. شما که از تزیید کردن تحولات منطقه و روحیت مردم قرار دارید لین تحرکات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

رفیق سیامک به نظر من وقوع تحرکات جدید در منطقه‌رشیده در حوادث قبلی و بحران خلیج دارد. به این معنی که مجموع این رویدادها و تحرکات را می‌توان بعنوان پروسه‌ای که از سال ۱۹۸۰ میلادی و شروع جنگ ایران و عراق آغاز شده دنبال کرد. یعنی از بدرو جنگ اول خلیج تا کنون.

طبق ۱۳ سل گذشته و بعد از جنگ کوتاه‌های چند گاهی شلهد لون‌گیری خطر آغاز جنگی تمام عیار همانند آنچه در سل ۱۹۹۱ و به نفع تهاجم عراق به کویت‌رخانه، بوده و هستیم در حالیکه هنوز عامل بوجود آور نهاد بحرانهای قبلی در منطقه همچنان می‌توانند محركهای بسیار قوی‌ای برای آغاز بحرانهای دیگر باشند، ولی اینک رفع تعلیمی بحرانها و عوامل ریشه‌ای بحران منطقه‌ای را در تغییر شکل حکومتهای منطقه و در رأس آن حکومت عراق و سرگونی رژیم حاکم بر این کشور معرفی نموده و برای جلد و حملات افکار عمومی داخلی و بین‌المللی به منظور انجام عملیات نظامی و سرگونی رژیم کشور این اتفاقات این رژیم در امور همسایه‌گان و بحران آفرینی آن، گاهی گوشایی از جنایت آن بر علیه خلقهای تحریم‌شده و گاهی نقض قولنی و کوئنیونهای بین‌المللی را مستمسک قرار داده و در جریان مصاحبه‌های تلویزیونی یکی از نژادهای فرانزی عراقی را در شووهای تلویزیونی به نام افسایی جنایت رژیم عراق و یا افسایی اسرائیلی شرک داده تا انجام حرکات مداخلگرانه و حضور گسترده نظامی و بحران آفرینی و جنگ‌افزایی خود را توجیه نمایند.

البته بازیگران این جنگ ناعادلانه و سرکوبگران سالم است که منطقه را در بحران عمیقی فرو بردند که گاهی تا ادامه جنگی هشت ساله و ناعادلانه ملین رژیمهای ایران و عراق پیش رفته است. با در نظر گرفتن مقاصد استراتژیک امپریالیسم جهانی به



ضد امپریالیستی را در مقاومت علیه سلطه استعمارگرانه و غارنیگله امپریالیستی داشته باشد و تواند چنین جنبش‌هایی را که از ریشه‌های تاریخی و سنت و سوی اقلایی برخوردار هستند در سیاست سوسیالیستی قرار دهد. به نظر من شکل‌گیری جنبش سوسیالیستی و کلارکی در منطقه از نادینه گرفت و وجود شرایط عینی و ذهنی برای پیلش و رشد چنین جنبش عظیمی ناشی می‌شود که در جریان تکامل خود، منطقه و مردم مستعیمه‌تر از بیغ سلطه روز افزون امپریالیسم جهانی آزاد می‌سازد. مسلماً جنبش ضد امپریالیستی با هر گرایی که به خود گیرد گشرش خواهد یافت و لینکه‌ای جنبش ضد امپریالیستی با توجه به خطر حضور احزاب و جریات ارتجاعی مذهبی ظاهر امپاریا سیاست اصلی خود را باز بیلد، مستقیماً به تنش و حضور پیشو و آگرتابیو چپ و اقلایی بر می‌گردد. اینجاست که می‌بایست چپ ارتجاعی و کوئیست با درک عمیق و مستوله‌ها رسانی تاریخی که بر عهده دارد نقش خود را در سازماندهی و رهبری جنبش ضد امپریالیستی در منطقه ایفا نماید، و بتکار عمل را از نیروهای ارتجاعی مذهبی و امپریالیسم جهانی باز استاند.

کارکنویستی در کنفرانسی که هم اکنون در لندن جریان دارد گویا حزب دموکرات کرستان عراق تردیدهایی هم اگر داشته‌این تردیدها بر طرف شده‌است. نه تنها این حزب بلکه تاجیه می‌مینی، مجلس اعلای اقلاب اسلامی سلطنت طلبان، کنگره ملی و آشتی ملی بعلاوه بیش از صد فرد و گروه «مستقل» دیگر با نظرات نمایندگان دولت آمریکا شرکت دارند و تا کنون به توافقانی هم دست یافته‌اند. اگر این کنفرانس با نتیجه دلخواه آمریکا به پایان بررسد، استقرار نیروهای امریکائی (که هم اکنون شایعه نقل و انتقال آنها از پایاکاههای نظامی مستقر در ترکیه بر سر زبانهاست) در کردستان عراق حتمی است؟

اقلامات امپریالیسم جهانی و بخصوص امپریالیسم آمریکا با در نظر گرفتن لینکه سیاست‌های آنها در منطقه هیچگاه به صورت علیه به

زوده شود و شکل نوینی از تقسیمندی در عرصهٔ بین‌المللی بوجود آید و لین به آن معنا نیست که ضربوتاً چنین تقسیمندی جنیبی با تغییر در جغرافیای منطقه همراه باشد. چرا که سرمایه نیز هم اکنون با شتایی فرولن رو به جهانی شدن می‌ورد. نمونه افغانستان گواه این بود که علیرغم وجود دستیحات مسلح مختلف، تمایت ارضی آن کشور بحرانی حفظ شده و همچنین سیزده سال سرگردانی سیلیسی کریستن عراق و تاکید بر حفاظت‌سیاست اراضی عراق شاهدی دیگر بر این مدعای است. اما ادامه بحران و محدود کردن حزرة نفوذ و قدرت حکومتهای منطقه و بوجود آوردن مناطق تحتکنترل و حفاظت شده نه تنها در عراق بلکه در کشورهای دیگر منطقه هم. صد درصد در خدمت منافع استرالیزیک جنبش‌های ارتجاعی مذهبی «مخالف» آمریکا که در این هست که بجهانی و معمومی برخی از اشاره به سوته آمده از دروغ کرده و آنها از اختر تراجمات جنگی مصون نگه می‌دارند، شاهد اینجا با فریب افکار عمومی را سوی خود جذب می‌کنند، شاهد سیاست‌های آمریکا را به سوی خود جذب می‌کنند، شاهد شکل‌گیری یک جریان و جنبش ضد امپریالیستی و سوسیالیستی و کارگری در منطقه باشیم؟

در تکمیل توضیح شما باید بگوییم که باید داشت معنای برقراری نظم نوین جهانی و عواملی که اجرای چنین نظمی را باید می‌کنند، چیست؟ به نظر من هرگاه زنجیره کشورهای امپریالیستی برای غله بر بر جانه‌ای فرآگیر اقتصادی اجتماعی در پی کسب بازارهای جدید، منابع و شرکهای طبیعی در اقصی نقاط جهان هستند، طبیعت‌ازماین به چنین هدفی تقسیم مجدد جهان می‌باشد. چنین تقسیمی طی دوره شخص تاریخی خود را در غالب جنگ‌های اول و دوم جهانی نشان داد. اما اینکه در هزاره سوم میلادی و ضرورت جهانی شدن سرمایه و قوع چنین جنگ‌هایی به منظور تقسیم جهان و بازارهای بین‌المللی خود را در غالب جنگ‌های منطقه‌ای نمایان می‌سازد. جنگ‌های بالکان، افغانستان، عراق و... از این قبیل جنگ‌ها و با توجه به مجموع عوامل و شرایط و شیوه‌های خاص تولید و توزیع و روابط و مناسبات تولیدی و پیزو و سطح تکامل نیروهای مولده درجه آگاهی و دلش طبقاتی این نیروها و بخصوص طبقه کارگر کشورهای منطقه و بود آگرتابیو چپ و قدرمندی که تولیت سازماندهی جنبش‌های آزادی‌خواه و پیش از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در عرصهٔ بین‌المللی بکلی

مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست!

تلاش‌های امپریالیستی برای دستیابی به انژری فسیلی به بهای پایین بود و در اوایل دهه هفتاد میلادی سیاست افزایش قیمت نفتی که اولیک پیش‌گرفته بود، بحران اقتصادی را در چرخه تولید امپریالیستی که نفت ازان را یکی از بدیهیات تولید سودآور می‌دانست، بوجود آورد. یکی از طرحان سیاست‌های امپریالیسم در خاورمیانه، هنری کیسینجر، با جمع‌بندی تجربیات این دوره، ایجاد بحران‌های منطقه‌ای در خاورمیانه برای کاهش توان سازماندهی و هماهنگی سیاسی تولیدکنندگان نفتی عضو اولیک را یکی از راهنمای جلوگیری از تکرار بحران اقتصادی امپریالیستی بر پایه بالارفتن هزینه‌های تولید دانست.

یکی دیگر از فاکتورهایی که در تعیین سیاست «تفرقه پیانداز و حکومت کن» امپریالیسم نقش داشت، ایجاد بازار مصرف برای تولیدات نظامی بود. آسیای غربی و شمال افریقا که به خاطر قدمت تاریخی و پروسه‌های مختلف و گاه موازی‌ای که در شکل‌گیری «ملیت» در منطقه نتشه است، منطقه‌ای است چندملیتی که

امیریکا نفوذ در منطقه و ایجاد پایگاه از طریق تقویت روابط خود با دول منطقه و حمایت از زاندارمهای منطقه بود. کشورهای مختلف منطقه یافت می‌شد، بین ملل ساکن کشورهای مختلف منطقه نیز حلقه‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی اجتماعی و قومی یافت می‌شد که در منطقه را به هم مربوط می‌کند. پروسه تشکیل «دولت ملی» در منطقه که با تقویت برخی وجوه هویت ملی خلقه‌ای ساکن هر مشور و سرکوب بخش دیگر که در چارچوب هویت ملیت غالب نمی‌گنجد، یکی از عوامل شکل‌گیری بحران‌های ملی در منطقه است که بحران طرح و پیش‌گرفته است. یکی دیگر از عوامل تشدیدکننده مسابقه تسلیحاتی رقابت دولتها ای ملی تازه‌تأسیسی است که قدمت هر یک از آنها کمتر از یک سده است و تلاش این دولتها برای اعمال هژمونی بر کشورهای همطران در منطقه. ادعاهای ارضی هر یک از این دولتها علیه دولتها هم‌جوار که نمونه‌ای بسیار آنرا در روابط بین ایران و امارات متحده عربی، در روابط بین اسرائیل و تمامی دولتها هم‌جوار، در روابط بین سوریه و لبنان، عراق و کویت، مراکش و صحراء، هند و پاکستان و حتی بین ترکیه و یونان می‌توان دید همگی بحران‌های منطقه‌ای هستند که زمینه‌های تشدید مسابقه تسلیحاتی منطقه را که سود آن به جیب کمپانی‌های نظامی و تسلیحاتی امپریالیستی می‌رود و منطقه را به بزرگترین زرادخانه جهان تبدیل کرده است.

سرمایه‌داری منطقه که گمان می‌رفت با نزدیکی به شوروی «رامرشد غیرسرمایه‌داری» را پیش گیرند، مبعوثی است بسیار مهم در بررسی نقش جنبش کارگری در مبارزه با امپریالیسم که به جای خود باید هرچه بیشتر بین نیروهای جنبش بازسازی کمونیسم در منطقه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. تا آج که به نقش امریکا مربوط می‌شود، این موضع انفعالی نسبت به مبارزه طبقاتی به دولتهای منطقه که در تلاش تکمیل پروسه تشکیل «دولت ملی» بورژوازی بودند، این امکان را داد که با فراغت بال از رشد یک جنبش اعتراضی رادیکال به تحکیم و بازسازی روابط خود با جهان غرب و در همکاری نزدیک با امپریالیسم جوان امریکا پردازند.

مقابلًا، سیاست امریکا در خاورمیانه بر پایه استراتژی تحکیم روابط خود با همپیمانان و ایجاد پایگاه‌های منطقه‌ای بود.

اما این سیاست در مقاطع مختلف با استراتژی‌های مختلف به پیش برده می‌شد. اگر در دهه پنجم تلاش امریکا نفوذ در منطقه و ایجاد پایگاه از طریق تقویت روابط خود با دول منطقه و حمایت از زاندارمهای منطقه بود. که در منطقه خلیج فارس و دریای همان رژیم پهلوی پس از کودتا این نقش را به عنده داشت با رشد جنبش خلق فلسطین و حمایت خلق‌های منطقه از خواسته‌های بر حق این جنبش که حل مسئله فلسطین را به یک خواست منطقه‌ای تبدیل و در ادامه ثابت کرده بود که هیچ دولت ملی منطقه‌ای که خواست جنبش فلسطین را به رسمیت نشناسد، برای مردم منطقه مقبول نیست، سیاست امریکا در منطقه به سوی تقویت بحران‌های منطقه‌ای و ایجاد توازن قوا بین طرفین در گیر بحران چرخید به این امید که این سیاست، نقش غرب و بوسیله امپریالیسم امریکا را به عنوان میانجی - و یا ناجی - تثبیت کند.

در شکل‌گیری این سیاست علاوه بر مسئله فلسطین عوامل دیگری نیز دخیل بودند که برای درک کلیت سیاست امپریالیسم در منطقه اشاره به آنها نیز لازم است.

یکی از مهمترین فاکتورهایی که به خاورمیانه و بوسیله منطقه خلیج موقعیت استراتژیک بخشیده است، مسئله ارزی و ذخایر نفتی منطقه است. پس از آنکه استعمار انگلیس کنترل خود بر منابع نفتی خاورمیانه را در پروسه شکل‌گیری «دولتهای ملی» از داد، منابع نفتی در ایران، عراق و الجزایر جزو شرکت‌های ملی خلق‌های ساکن این کشورها بحساب آمد. کارتل نفتی اولیک که پاسخ این دولتهای جدید التأسیس به

نقل می‌کنند که چرچیل زمانی گفته بود سیاست‌مدار خوب کسی است که از یکسو بتواند حادث را بدرستی پیش‌بینی کند، و از سوی دیگر زمانی که پیش‌بینی‌هایش درست از آب در نیامد، بتواند بدرستی توضیح دهد که چرا آنچه که او پیش‌بینی کرده بود، به واقعیت تبدیل نشد.

در مقابل این تعریف بورژوایی از سیاست تعریف پرولتاری قرار دارد که نقش عنصر انقلابی را در هر لحظه از یک پروسه تعیین می‌کند: چه باید کرد که در هر مقطع بجا راحمل بورژوایی برای حل یک مسأله راه حل پرولتاری پیروز شود.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی بدرستی ارزیابی کردند که با حضور مستقیم امریکا در خاورمیانه سرفصل جدیدی در روند تحولات منطقه گشوده خواهد شد. اما کمتر کسی به این سوال پرداخته که وظیفة جنبش کارگری منطقه و جنبش همبستگی بین‌المللی در این مناسبات جدید چیست.

برای درک دقیق معنای تغییر سیاست امریکا و دخالت مستقیم در خاورمیانه باید اول شناختی داشت از پیشینه سیاست امریکا در منطقه که قدمت آن به اواسط دهه ۱۹۴۰ میلادی و پایان جنگ جهانی دوم می‌رسد. با پایان جنگ جهانی دوم و محوری شدن نقش امریکا در سیستم امپریالیستی و تقسیم مجدد جهان نقش امریکا در استعمار فرانسه و انگلیس که به موجب قرارداد سیکس‌پیکوت خاورمیانه را بین خود تقسیم کرده بودند، بشدت کاهش یافت. در این دوره امریکا به دفاعات در سازمان ملل به مخالفت با سیاست‌های جنگ‌افروزانه استعمارگران گران پیر فرانسه و انگلیس برخاست که بازترین نمونه‌های آن موضع امریکا در جنگ سوئن و نیز تلاش فعال دیلماتیک برای خروج نیروهای انگلیسی و فرانسوی از صحراهای سینا و عودت این منطقه به مصر بود. با خارج شدن فرانسه و انگلیس از حلقه اصلی قدرت، امریکا حداکثر تلاش خود را به کار برد تا در دوران جنگ سرد با ایجاد «کمرین‌سین» جلوی رشد گرایشات چپ در جامعه را بگیرد و به نوعی رقابت «مسالمت‌آیین» با اتحاد جماهیر شوروی برای گسترش حوزه نفوذ خود در میان دولتهای منطقه افتاد که قربانیان اصلی و بلافصل این «مسالمت» کمونیستها و نیروهای چپ و رادیکال درون جنبش کارگری کشورهای منطقه بودند که بطور جمعی قربانی سیاست «همزیستی مسالمت‌آیین» بلوک شرق با منافع امپریالیستی شدند. موضع غیرانتقادی تحملی شوروی به کمونیستها و گرایشات چپ این جوامع نسبت به دولتهای

خلاصت جهانخوارگی امپریالیسم از آغاز قرن پیش تا کنون تغییری نگرده است و هنوز هم همان کمالهای زمان استعمار بهترین امکان رشد سرمایه را فراهم می‌کند؟ باید دید که اولاً مداخله مستقیم امریکا در معادلات منطقه چه دستاوردهایی را برای بازار خواهد داشت و کدام ثبات را در منطقه تشیت خواهد کرد. یکی از دستاوردهای کاملاً واضح و مشهود حمله امریکا به عراق کنترل بر منابع نفتی این کشور است. کنترل کشورهای امپریالیستی بر نفت عراق «آس» بود که امپریالیسم در بازی با اوپک بر سر قیمت نفت در آستان پنهان کرده بود. با دخالت مستقیم امریکا در عراق، سرنگونی صدام و ایجاد جنگ قدرت در بین نیروهای سیاسی و اجتماعی این کشور کنترل درآمدهای نفتی عراق را برای مدتی بدست امریکا و متحداش سپرد. بنابراین امریکا از یکسو می‌تواند با هزینه کردن این درآمدها برای خرید محصولات و کالاهای مادی و خدماتی از شرکتهای امریکایی و شرکای جنگافروز سرمایه‌ها جدیدی را به اقتصاد بحرانزده خود روان کند و از سوی دیگر با کنترل دول امپریالیستی بر تولید نفت عراق، کارتل نفتی اوپک از پیشبرد سیاست بالا بردن قیمت نفت ناتوان خواهد شد. بعلاوه امپریالیسم می‌تواند از این برگ برنده برای برهم زدن آرایش سیاسی درون اوپک استفاده کرده و امکان دستیابی به سیاست اقتصادی نفتی بین کشورهای عضو اوپک را برای مدت طولانی‌ای از بین برد. امپریالیسم امریکا بطرور مشخص می‌تواند از موقعیتی که کنترل بر عراق در اختیار آن می‌گذارد برای تقویت موقعیت متزلزل خود در برابر سایر کشورهای امپریالیستی سود جوید و مهمتر و همه نقش دلار به عنوان مبنای مبادلات اقتصادی بین‌المللی را که با شکل‌گیری اتحادیه مالی اروپا واحد پولی آن یورو مورد تهیید قرار گرفته بود، دوباره تشیت کند. حضور نظامی امریکا در خاورمیانه و کشورگشایی‌های ماجراجویانه در منطقه تلاش منبوهانه‌ای است برای حفظ سیاست امریکا بر شریان اقتصاد جهانی بین‌المللی یعنی دلار به عنوان نهادی ترین مبنای تجارت جهانی. علاوه بر این دستاوردهای اقتصادی، حضور نظامی امریکا امتیازات سیاسی‌ای را نیز در بر دارد که هرچند باندازه دستاوردهای اقتصادی حائز اهمیت نیستند، اما لازم است بصورت تیریوار به آن اشاره شود.

یکی از تأثیرات بلاواسطه حضور نظامی امریکا، بی‌مصرف شدن اسرائیل به عنوان پایگاه نظامی امریکا در منطقه است. اسرائیل که سال‌ها با حفظ روابط نزدیک با امریکا سعی داشت خود را به عنوان دیواری بین شرق و غرب، دیواری بین تمدن و بربریت لانسه کند، با ورود امریکا به عراق و انتگریزه شدن «غرب وحشی» در «شرق غیرمتبدن» نمی‌تواند روی کمکهای درازمدت امریکا حساب کند. هرچند منافع سرمایه در ساختارهای جدیدی همیگر را خواهد یافت و امپریالیسم امریکا و صیوبونیسم اسرائیل آنقدر با هم ادغام شده‌اند که به قول معروف اگر گوشت هم را بخورند، استخوان هم را دور نمی‌اندازند، اما تا فرستی که این بازسازی روابط بر پایه شرایط جدید صورت



منطقه چه تغییری در این روند ایجاد خواهد کرد. دیدیم که عدم ثبات در منطقه نتیجه سیاست امپریالیستی و میراث دوران استعمار است. می‌دانیم که امپریالیسم که حقوق بشر در کشورهای معظم سرمایه‌داری را اگر با منافع بازار همسو نباشد، رعایت نخواهد کرد، هرگز از سر ترجم به حال مردمی که از ستم و دیکتاتوری به سته آمده‌اند و از سر مظلوم‌پناهی با به عرصه جنگ نخواهد گذاشت. آیا تاریخ دورانی است و امپریالیسم امریکا که در دوران جوانی خود استعمارگران کهن اروپایی را به خاطر دست‌درازی به منابع طبیعی در مستعمرات شماش می‌کرد، پس از چند دهه قدر قدرتی خود به این نتیجه رسیده است که کنترل مستقیم روی مواد خام بهترین و مقرن به صرفترين راه برای تولید ارزان است. آیا از این چرخش در سیاست امریکا می‌توان نتیجه گرفت که حضور فعال دولتهاي ايران، عراق، پاکستان، سوریه، افغانستان، مصر و اسرائيل در این مسابقه تسليحاتی را در در متن این پرسوه باید سنجید و ارزیابی کرد. اگر از اسرائیل که با حمایت امریکا و اروپا موفق شده است، صنایع نظامی خود را بخوبی رشد داده و حتی به سلاحهای اتمی نیز دسترسی داشته باشد، بگذریم، باقی این دولتها تلاش فعال برای دستیابی به سلاحهای مدرن را تحت لوای حفظ «استقلال» و «رهایی از وابستگی» نظامی و در نهایت تشییت قدرت سیاسی خود در منطقه و توجیه می‌کنند. اما در واقعیت امر این میلیتاریسم بر پایه استراتژی درازمدت امریکا برای ایجاد بحران‌های منطقه‌ای بنا شده و چرخ صنایع نظامی کشورهای امپریالیستی را با خون اتباع این کشورها روغن‌کاری می‌کند. با این پیش‌زمینه باید دید که حضور مستقیم امریکا در

آمادگی قبول عواقب سیاست‌هایشان را نداشت، تبعات منفی سیاست‌هایشان را به اشتباهات دیگران مربوط می‌کنند.

موضوع طبقه‌کارگر و جریاناتی که خود را طرفدار طبقه کارگر می‌دانند، در صورت بروز یک جنگ امپریالیستی در ایران چیست؟ همانطور که در بالا توضیح داده شد، و با تکیه به جمع‌بندی سیاست‌های امریکا در منطقه، جنگ برای بحران‌زدایی نیست. همچنین گفته شد که بورژوازی منطقه که علی‌رغم ژستهای ضدامپریالیستی و ضدامیریکانی با دامن زدن به میلیتاریسم در حقیقت آب به آسیاب منافع مرتعترین و هارترین جناح‌های امپریالیستی می‌ریزد. بنابراین برای جنبش کارگری و انقلابی ایران باید کاملاً روشن باشد که جنگ بین این دو قطب که در یکسوی آن امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا قرار دارد و در سوی دیگر ساختار مادون امپریالیستی دولتهای میلیتاریستی منطقه در کلیت جنگی است برای حفظ منافع سرمایه و هر طرف جنگ که از این آزمون پیروز برآید در ماهیت امر تفاوتی نمی‌کند. برای جنبش کارگری منطقه حفظ صلح و دفاع از حقوق مستقل طبقه کارگر و مبارزه برای اینکه دولتهای سرمایه‌داری اعم از اینکه دولت امپریالیستی باشند و یا دولت محلی به میثاق‌های بین‌المللی پایند بمانند. جنبش کارگری و انقلابی مبارزه خود برای صلح، دموکراسی و آزادی را نمی‌تواند در زمین بازی امپریالیسم و قوانین جنگ امپریالیستی پیش ببرد. به همان صراحتی که زمانی گفتیم «مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با دموکراسی جدا نیست، امروز نیز می‌گوییم مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست!»

شاراده ایرانی

اکون رژیم در بحران‌های عمیق‌تر سیلی اقتصادی و اجتماعی بسر می‌رود و در گیر رشد و گسترش نازل‌خانه‌های فزیلینه‌ای اجتماعی است که این رژیم را به سمت ماجراجویی و بحران‌آفرینی در خارج مرزهایش به منظور فربی و انحراف افکار عمومی و در نهایت سرکوب جنبش اعترافی داخلی سوق میدهد. رژیم از همکنون شمارش معکوس را برای انجام چین اقدامات تحریک‌آئیزی در خارج مرزهایش آغاز نموده و تحركات اخیر در تهران و دیلرهای توافقنامه‌های علنى و سرى با امپریالیسم آمریکا برای یافتن نقش ویژه در جریان تهاجم و جنگ با این راستا ارزیابی می‌شود.

به نظر من وضعیت اپوزیسیون ایرانی مستقر در خاک عراق مستقیماً به اتخاذ موضع تهاجمی آنها در جریان عملیات ضدتہاجمی علیه نیروهای سرکوبگر رژیم و آنهم در بجهه‌های منطقه‌ای باز می‌گردد. چرا که در شرایط تهاجم همچنانه نیروهای اجتماعی و منهجه عراقی همچنان جمهوری اسلامی و نیروهای مسلح رژیم بهترین فاعل‌ترک موضع ثابت و ردوگلهای پخش نقاط در گیر است.

آنها تفاوت‌هایی یافت می‌شود، اما وجه تشابه همه آنها وقوفشان به جایی‌گاه نداشتن درون جامعه و بین تدهای مردم است.

در بین بورژوازی ایران هستند نیروهایی که برای پیشبرد مبارزه خود برای دموکراسی از بمبافکنهای امریکایی یاری می‌جوید و سعی دارند توان بزیر کشیدن اقتدار مذهبی را از تانک‌های امریکایی بگیرند. این نیروها قطعاً برای حفظ نظام از سربازان امریکایی استفاده خواهند کرد و برای برنامه‌ریزی و اداره جامعه روی مستشاران کشورهای امپریالیستی حساب کرده‌اند. تجربه این شکل حکومت را ما در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد دیده‌ایم. چنین نیروهایی در واقع و به زبان بی‌زبانی ناباوری خود به مردم ایران و بی‌باوری مردم ایران به خود را جار می‌زنند. طنز تلغی این است که نیروهایی که توان پیشبرد برناوهای ایران را در ارتش‌های امپریالیستی می‌ینند همان‌هایی هستند که کوس وطن‌پرستی شان گوش فلک را کر کرده است.

از اپوزیسیون بورژوازی رژیم که بگذریم، گرایشات خرد بورژوازی نیز وجود دارند که بنا به فراخور حاشاش در صورت بروز جنگ بین امریکا و ایران یا به اردوگاه امپریالیسم معظم در خواهند غلطید و یا از سر احساسات ملی و ضدامپریالیستی اجازه خواهند داد فریفته و عدمها و شعارها و ظلول‌منمایی‌های رژیم شده و نهایتاً زیر علم رژیم سینه خواهند زد. این نیروها که بیشتر بر اساس منافع کوتاه‌مدت و بدون چشم‌اندازهای درازمدت برای مبارزه حرکت می‌کنند، آنی تصمیم می‌گیرند و گمان می‌برند هر لحظه به همان راحتی که پی‌راهن عوض می‌کنند، می‌توانند از یک اردوگاه روی بر تافه و در صف دیگری بایستند. رفتار سیاسی و خصلت اجتماعی این قبیل جریانات نیز که از تکبر خرد بورژوازی آنها رنگ گرفته است، آنها را به جریاناتی انتقاد‌ناپذیر، فرست‌طلب و متزلزل تبدیل کرده است که خود را در مقام ناجی قرار می‌دهند و در بین

گیرد، اسرائیل ناچار است در مقابله با جنبش خلق فلسطین روی پای خود بایستد. بعلاوه فشار بین‌المللی برای خلق سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل و پایان دادن به سرکوب خلق فلسطین و وادار کردن اسرائیل به تعییت از مصوبات سازمان ملل از جمله اقداماتی است که امریکا دیر با زود ناچار است به پیشبرد آنها تاظاهر کند، تا بتواند اعتراضات بین‌المللی را برای زیر پا گذاردن میثاق‌های سازمان ملل برای رعایت حق سایر دولتهای برسیت شناخته شده مهار کند. اما نقش عنصر انقلابی در این شرایط چیست؟ برای آن بخش از فعالین جنبش کمونیستی ایران که پس از قیام ۵۷ و ژستهای ضدامیریکایی سران جمهوری اسلامی بدرستی یادآور می‌شندند که مبارزه ضدامپریالیستی از مبارزه برای دموکراسی جدا نیست، پاسخ به این قضیه چندان مشکل نمی‌نماید. اما همانطور که در آن زمان بودند کسانی که از تب تند ضدامپریالیستی به هذیان گویی افتاده بودند و در خمینی، جناح خط امام و اسلام راستین همپیمانان واقعی «پیروان سوسیالیسم عملی» را می‌افتدند امروز هم نوچهای آن دوران همان اشخاص و همطرازهای مدرن آنها از تب تند دموکراسی طلبی و جمهوری خواهی و مدرنیسم به هذیان گویی افتاده و در اقدامات نواستعماری امریکا و همدستان علیه خلق‌های افغانستان و عراق و پس از آن سایر کشورهای منطقه رگهای از مدرنیسم و مبارزه با مذهب و ناسیونالیسم و یا مبارزه با دیکتاتوری و اقتدار منشی را جستجو می‌کنند.

تلash‌های منبوهانه‌ای که پس از آغاز لشکرکشی آمریکا به عراق و هشدار به ایران در بین این جماعت شکل گرفت که بتواند بنوعی خود را در چشم آمریکایی‌ها جا کنند و به قول معروف آتشبیار معرفه شوند، بخوبی نشان‌دهنده ماهیت دروغین و بی‌اعتقادی این نیروها به آنچه که خودشان به عنوان باورهایشان مطرح می‌کنند می‌باشد. اگرچه این نیروها یکدست نیستند و در بین

اطلاع عموم نمی‌رسد، در همین رابطه نیز تردیدهای احزاب و جریلت ملی گردی محلی همچون حزب دمکرات کردستان عراق و که تجلیب تلغی تاریخی در لین زمینه‌دارند، موضوعی سیلار طبیعی است. ولی اینکه این تردیدها با توجه به برنامه و استراتژی این جریانات تا چه حد آنها را از همسوسی و همکاری و حتی چیزی فراتر از آن باجرای سیاست‌های امپریالیستی در منطقه باز دارد، موضوعی دیگر لست به همین خاطر حتی اگر کنفرانس لندن صدر صد با نتیجه دلخواه آمریکا خانه نیاید، با این وجود زمینه مناسبی را برای اقدامات آتی مداخله‌جویانه و جنگ‌افروزانه امپریالیسم آمریکا فراهم می‌سازد. با در نظر گرفتن چنین واقعیتی که منطقه وخصوصاً شمال و جنوب عراق ایک قریب به سیزده سال است که مستقیماً از جانب امپریالیسم آمریکا پوشش هولی داده می‌شود، بعید نظر می‌رسد که اگر لازم باشد حتی بدون در نظر گرفتن مقتضیت و یا عدم مقتضیت اجلاس معلم‌رضین عراق در لندن، نیروهایی را به شمال و یا دیگر مناطق لین کشور اعزام

بوی کتاب و مستی

«جمهوری خواهان وطنی»

باندازه رهبران اصلاح طلبان درون رژیم از شکست اصلاحات در چارچوب نظام حاکم درس نگرفته‌اند و کماکان برآنند تا موقعیت خود را در جناح راست اصلاح طلبان درون نظام حفظ کنند.

در حالیکه برخی از اصلاح طلبان درون رژیم بنیست اصلاحات را فریاد میکشند و هرگونه اصلاحی را در چارچوب رژیم ولایت فقیه ناممکن دانسته و خواهان تغییر قانون اساسی هستند، بینه‌نویسان «جمهوری خواه» بنیست اصلاحات را در گیوه قرار میدهند تا مباداً متهم به زیرسوال بردن کلیت رژیم بشوند و هنوز علت شکست اصلاحات را «تکیه یکسویه به قانون اساسی و کم‌توجهی به سازماندهی نیروهای جامعه مدنی» دانسته و مدعی‌اند «اصلاحات تدریجی و قانونی با میانجیگری قوه مجریه و مجلس بدون تکیه بر نیروی سازمانی‌افته مردم و تغییرات بنیادی در قانون اساسی به سراجنم غواهد رسید». و از اینجا باین نتیجه میرسند که «در چنین وضعیتی همگامی و هماهنگی افراد و نیروهای آزادیخواه و ایجاد یک جنبش وسیع دموکراتیک میتواند اقتدارگران این را به تمکن و پذیرش مطالبات مردم و ادار سازد و راه دستیابی به آزادیهای سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و در نهایت مراجعه به آرای عمومی را برای تغییر قانون اساسی و کنار به دموکراسی بکشید». اینهاست شامیت پیشنهادات و تزهیه‌کنندهای کسانیکه تا دیروز با حمایت آشکار از این و آن برنامه نظام حاکم به چشم تودهای مردم خاک پاشیدند و باعث طول عمر سرکوب و استبداد شدند و امروز با آرایش چهره خود میخواهند با تشکیل اتحاد و ائتلاف بین خود چنین وانمود کنند که دارند برای مطالبات مردم دل می‌سوزانند و گویا این بار از زیر عبای رهبران رژیم بیرون آمده و میخواهند مستقل عمل کنند.

درحالیکه مواضع اتخاذ شده نشان میدهد که اینها کماکان عزم‌شان را در فریب افکار عمومی و انحراف مبارزات مردم جسم کردند. از تمام کرامات شیخ‌های کراوتی ما این است که گویا تقصیر اصلاح طلبان این بوده که «ظرفیت‌های قانون اساسی» را درک نکرده‌اند و به سازماندهی نیروهای جامعه مدنی بی‌توجهی نموده‌اند. معنی این حرف این است که اولاً قانون اساسی جمهوری اسلامی دارای ظرفیت‌هایی هست که بتوان با تکیه بر آنها حقوق و آزادیهای سیاسی را بدست آورد و درثانی نیروهای پیش‌برنده اصلاحات بادشان رفته با سازماندهی جامعه مدنی فشار از پائین را ضامن تحقق این حقوق و آزادیها قرار دهند! انگاری که رهبران اصلاح طلب رژیم

اس و اساس این تلاشها که در بیانیه اخیر «جمهوری خواهان» متلور است، بیانگر خط و مشی ای است که ظاهرا میخواهد بورژوازی ایران را در رهایی از بحران و بنیسته‌های موجودش باری رساند. در عین حال خود را مبایه تشكیل نماینده‌گان طیف رنگارنگی از خردمندانه و بورژواهای درون و بیرون از حاکمیت و الترناتیو مناسبی در برابر انتخاب آمریکا و جذب کمکهای مادی و معنوی آن جا بزند.

میشود گفت که اکثریت قریب به اتفاق این نیروها از بدو استقرار رژیم جمهوری اسلامی و در بردهای حساسی از حیات آن که با سرکوب ابتدائی ترین حقوق و آزادی‌ها تقام بوده، به نحوی از انجاء در کنار آن قرار گرفتند و در تلاوم سلطه سرکوبگرانه حکومت شریک و سپیم بودند. و در زمانی که از خوان یغمایی گسترده بر خون و عرق مردم کارگر و زحمتکش مستفیض شدند لب فرو بستند و آنگاه که مبارزات مردم رو به اوج گذاشت مثل کاسه‌ای داغتر از آش به تکافر افتدند، جنبش رادیکال داشجیویان، کارگران و مردم زحمتکش را سورش‌های کور و بی‌سراجام و انقلاب را خشونت و انقلابیون و مردم پی‌خاسته را خشونت‌طلب نمی‌ندند. زمانی خود را در پشت رفسنجانی «رئیس جمهور پراکماتیست و اصلاح‌طلب» و روز دیگر در پشت «جنوبی اصلاحات دوم خرداد» پنهان کردند تا خود را دموکرت و آزادیخواه و مدافع حقوق مردم جاذبند و مردم را مقاعده کنند که به اصلاح در چارچوب رژیم رضایت داده و برای جلوگیری از خشونت مرزهای ممنوعه را رعایت کنند.

اما اکنون که کفگیر اصلاحات به ته دیگ خوده و درستی این توسیه نیروهای انقلابی به مردم که در چارچوب نظام حاکم هیچ گونه اصلاحی در جهت آزادی و منافع تودهای مردم امکان‌نیز نیست، به ثبوت رسیده و در هنگامی که خود رهبران این باصطلاح جنبش اصلاح طلبی به شکست آن اذعان دارند و بویژه زمانی که تحریم گسترده انتخابات شوراهای توسط تودهای مردم به هرگونه توهین‌گرانی درباره امیدواری به اصلاح از درون رژیم مهر ابطال کویید، این نیروها بجای اظهار ندامت و پشیمانی از مواضع قبلی خود (چنین انتظاری بیهوده است) ال و کتل برداشته و همان خط و مشی ده باز شکست‌خورده را این بار با آرایش چهره آن و بامید فریب دوباره مردم بلند کرده‌اند. برسی این بیانیها و بویژه بیانه «اتحاد جمهوری خواهان» نشان میدهد که اینها برغم ادعاهای پرطمراهشان حتی

در پی حمله امپریالیسم آمریکا و متحدین اش به عراق و سقوط رژیم صدام حسین و ظهور رهبران آمریکا ساخته‌ای نظری احمد چلبی‌ها در صحنه سیاسی عراق به تلاشها و بدپسته‌های «پوزیسیون» بورژوازی رژیم جمهوری اسلامی در ایران و خارج کشور شتاب پیشتری مشاهده می‌شود. هفتاهی نیست که نشستی برگزار نگردد، عقد اتحادها و ائتلافها بسته نشود. بیانیها و پلاتفرمها به امضای شخصیت‌های «مبازر و میزز و ایضا میهن پرست» این طیف مزین نشده باشد. در داخل کشور، که رژیم شمشیرها را از رویسته و در عین حال مدام به آمریکا چشم و چراغ نشان میدهد، افراد و جریاناتی که تا دیروز تنها خواستار اصلاحاتی در رژیم ولایت فقیه بودند، اکنون به صراحة از فرانتم و تغییر قانون اساسی حرف می‌زنند. آقای طبرزی‌دی حسن ماسالی را به نمایندگی از «جبهه دموکراتیک ایران» در خارج کشور تعیین میکند و به او مأموریت میدهد تا کلیه نیروهای اپوزیسیون دموکرات را گردhem آورد و جبهه دموکراتیک در داخل را نمایندگی کند. ایشان طی بیانیه‌ای اعلام میکند که بشدت و بسرعت مشغول سازماندهی ارگانهای جبهه و مناکره با سایر جریانات اپوزیسیون در خارج کشور است. در واشنگتن جبهه ملی‌ها، سلطنت‌طلبها، جبهه دموکراتیک‌ها و دیگر شخصیت‌های ملی و منبهی کنفرانس میکنند. صحبت از اتفاق و اتحاد برای نجات کشور است. هرچقدر که بر تلاش‌های پنたگون در رابطه با وضعیت ایران تعیین بودجه چند دهیلیون دلاری برای کمک به «پوزیسیون» برگزاری جلسات در این رابطه بیشتر می‌شود، تعداد این بیانیه‌ها، جبهه‌ها و شخصیت‌ها برای «نجات کشور و برقراری دموکراسی و مردم سالای» بیشتر می‌شود. نه اینکه از این بیانیها و نسخه‌ها کم بود، اخیراً هم عده قابل توجه دیگری بیانیه‌ای تحت عنوان «برای اتحاد جمهوری خواهان» صادر کردند که می‌شود گفت عصارة تمام این بیانیه‌ها و پلاتفرمها در خود جمع دارد و بقول معروف حسن همه خوبان در آن جمع است. تلاش تدوین‌کنندگان بیانیه نشان میدهد که برآنند تا لبکار عمل تشکیل جبهه شام شورایی از گرایشات گوناگون را بدست گیرند. علاوه بر امضای افراد مختلف از طیف طرفداران جمهوری اسلامی، جناحهای درون رژیم، الهایی سلطنت‌طلب بویژه از آنرو که امضای برخی از افراد و جریانات سیاسی «کمونیست» و «چپ» نادم و همکاران رژیم را در خود دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

عقلشان تمیرسیده و به این کشف آقایان نائل نشده بودند که سازماندهی مردم حول خواستهایشان یکی از شروط اصلی و اساسی پیروزیست. اما آنها میدانند و دانسته این خضوعات را طرح میکنند تا منافع مشترک بورژوازی ایران، مافیایی قدرت و ثروت را که در مجموعه گردانندگان حاکمیت کنونی متبلور است از دیدهای پنهان دارند، اشتراک منافع آنها را در غارت و چپاول امکانات مالی و حاصل دسترنج تردهای مردم، جلوگیری از سازمانیابی آنها حول طالباتشان، سرکوب تشکلها و مبارزات مستقل دانشجویان، کارگران، روشنفکران و زنان و جوانان و بطرکلی توههای مردم سپوپوش بگزارند و مستمالی کنند و مردم را امیدوار سازند که اینبار با رفع این نواقص اصلاحات تدریجی و قانونی انتدارگرایان را به تکین و پیش مطالبات مردم وادار خواهد ساخت» براستی کدام درخواستها و مطالبات مردمی مدنظر است؟ آزادیهای سیاسی، حق تشکل، تعزیز، برابری زنان و رفع تبعیضات و تمیيلات ارجاعی مذهبی، حق تعیین سرنوشت خلق‌های تحتستم و آزادی اندیشه و ییان؟ کدام جنبش اجتماعی خواهان تحقق مطالبات فوق است که بدست همه جناح‌های حاکم سرکوب نشده و نمیشوند؟ پرسیمنی است که کدام جنبش اجتماعی که خواسته از دایره نفوذ و کنترل رژیم خارج شود نظیر جنبش دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ متحداه توسط حاکمیت سرکوب نشیطاند؟ هم جناح‌های باصطلاح اصلاح طلب رژیم و هم این جمهوریخواهان رنگارنگ بخوبی میدانستند و میدانند که خواستهای رادیکال آزادیخواهانه و برابر طلبانه توههای مردم بقدرت مترکم شده است که با بازشدن کوچکترین روزنایی با خطر سقوط نظام حاکم تمام خواهد شد، بی‌جهت نیست که حق تشکل، تعزیز و مطالبات مستقل کارگران، زحمتکشان، زنان و ملیتهای تحت ستم در طرح و ییانی آنها محلی از اعراب ندارند و آنچه که پوشش عوام‌فریانه این طرح‌ها را تشکیل میدهد همانا دفاع صوری از مقادی است که امروزه تزئین‌بخش بیانیه‌های وزارت خارجه دول امپریالیستی برای استقرار نظم نوین و سلطه اینها می‌باشد. چیزی که هیچ مرجع سرکوبگری فراموش نمی‌کند با این کلمات زیبا لفاظی‌های خود را تزئین کند. فرست طلبی و نیت پشت این الفاظ دموکرات‌منشانه زمانی روشنتر می‌شود که کوچکترین اشاره‌ای به استقرار نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا در مرزهای ایران و هدف آنها از دخالت در منطقه ایران نمیکنند. و همه اینها نشان میدهد همچون گذشته در پی حقه کردن استحالة تدریجی رژیم هستند. در عین حال با حضور و عملکرد امپریالیسم آمریکا بوقایی بکباب به مشامشان رسیده و در فکر دوختن کیسه‌ای گشاد برای خود هستند.

زن و آزادی

بخش دوم

گذشته از آن بدليل تداوم رسوم و قواعد مردسالاری در فرهنگ جامعه و تلقیاتی که مرد از زن بمتابه کالا جهت برطرف کردن نیازهای مرد وجود داشت. در محیط کار نیز مورد سوءاستفاده‌ها و فشارها و اهانتهای جنسی روسا و همکاران مرد خود نیز قرار می‌گرفتند. آداب و رسوم و قواعد سنتی در اجتماع و خانواده «کشف حجاب»، فرنگی‌مابی و فرهنگ غربی در ادارات، محل کار و محیط بیرون تشویق می‌شد و با توجه به سطح آگاهی و محدودیتهای زن در چنین جوامعی، فشار طاقت فرسای استثمار و ستم دوگانه با بی‌هویتی و درهم ریختگی فرهنگی توأم می‌گشت، درست در چنین شرایطی که زن از هر سو زیر فشار جسمی و روحی قرار دارد تزها و بدیلهای اسلامی، امثال شریعتی، آل احمد، مجاهدین، مطهری و نظایر اینها در ایران، المهدی در العزایز، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ترکیه و مصر در میان بخشی از زنان تحصیلکرده نیز مظلوبیت و جذابیت یافت و در شرایطی که از جنبش قوی کارگری خبری نیست و نیروهای انقلابی یا سرکوب می‌شوند و یا بدليل عدم شناخت نمی‌توانند راه حل و برنامه‌ای برای معضلات جامعه از جمله زنان ارائه دهند. ایدئولوگهای مذهبی عناصر لازم برای شکل‌گیری یک هویت مذهبی و بدیله اسلامی زنان را فراهم می‌آورند. بدین ترتیب می‌توان پی برد که چرا علیرغم مدلی که نهضت‌های اسلامی از زن ارائه می‌دهند، گرایش به بنیادگرائی اسلامی، و یا اسلام منهای برخی ظواهر بنیادگرائی، نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشورهای خاورمیانه، و آفریقا نظیر پاکستان، ترکیه، افغانستان، اردن، لبنان، مصر، مراکش و الجزایر وغیره نه فقط از جانب وابستگان به خانواده‌های سنتی بلکه از طرف بخشی از زنان

ذفاف و فهشت‌های اسلامی: با وجود اینکه سلطه امپریالیسم و استعمار در ابتداء مانع بزرگی در مقابل تحولات عینی انقلابی، دمکراتیک و رشد آگاهی در این جوامع محسوب می‌شد، معندها در جریان تحولات درونی سرمایه و رشد انحصارات، صدور سرمایه و صنعت، بتدریج انجام یک سلسله رفرم‌های بورژوازی و نیمه‌بورژوازی را ضروری ساخت. این رفرمها که با رواج سریع فرهنگ و شیوه زندگی جدید توأم بود، در موقعیت و مناسبات اجتماعی زنان نیز تحولات چندی را موجب شد، فرهنگ سنتی و مذهبی فتووالی نه تنها در میان اقسام متواتر شهری بلکه در روستاهای نیز انسجام قلی خود را از دست دادند، و ارزشها و نرم‌های فرهنگ غربی که بویژه در میان نسل جوان این اقسام نفوذ فزاینده یافته بود، بتدریج به دوگانگی فرهنگی و هویت و ارزش‌های اجتماعی این اقسام منجر شده و آنها را با تضاد و تناقضات عدیدهای مواجه ساخت. شکسته شدن تدریجی مناسبات نظام نیمه فتووالی، گسترش صنایع، کارخانجات، رشد بوروکراسی و خدمات، نه تنها نیروی کار روستاهای و قصبات را به سوی شهرها روانه می‌کرد بلکه در رابطه با نیازهای متقابل بازار کار و نیاز خانواده برای تامین معيشت خود، بتدریج تحصیل و کار کارگران زن را نیز به یک روند اجار اقتصادی تبدیل کرد، اما این هنوز نمی‌توانست به معنی رهائی نسبی زن از ستم دوگانه و تعصبات مذهبی و نابرابری حقوقی و جنسی محسوب شود. زنان شاغل نه تنها زیر فشار کار روزمره عمده‌تا با دستمزد کم قرار گرفتند بلکه در عین حال کار خانه‌داری، بچداری، رسیدگی به شوهر و همسایان وغیره وغیره نیز بر دوش آنها سنگینی کرد.

یدی



اما بدليل ويرگي تحقق سرمایه‌داری در ایران که اصلاحات در دین حتی به اندازه ترکیه دوران آتاترک نیز صورت نگرفت. بورژوازی ایران خيلي زود به سازش با روحانيت و ملاکين تن داد.

مذهب چه در اپوزيسیون و خرافی مردم، ساختن و پرداختن استطواره‌های مذهبی ابزاری است که دولتهای دیكتاتوری و غیردموکراتیک بوسیله آن افکار عمومی را فریب داده و سرکوب مخالفین خود را مشروعت می‌بخشدند. همانطور که گفتیم هرچند که اصلاحات پروتستانی در مسیحیت در قرن شانزدهم زمینه‌های جدائی دین از دولت در نظام رژیم شاه در بکارگیری مذهب جهت تحکیم قدرت دربار محسوب می‌شد. اشاعه دین، اشاعه خرافات، زنده کردن سنتهای ارتقایی، برتری نژادی و مذهبی، هراس از آزادیهای مدنی و انجار از سوسيالیسم جایگاه خاصی در سیاست طبقات دارا و قدرتهای حاکم بر ایران بازی کرده است، از دیر باز ناسیونالیسم عظمت‌طلب ایرانی و مذهب از جمله وسایلی بودند که برای سرکوب دموکراسی و قلع و قمع تشکیلات دموکراتیک و کارگری بکار گرفته شدند. رضاشاه که خود در میان طبقه متوسط بعنوان «پایه‌گذار مدرنیسم» در ایران معروف شده و در عین پیاده کردن کشف حجاب اجباری، خود روزهای عاشورا و تاسوعا در صف ازل سینه‌زنان دستجات بزرگ مذهبی به سینه‌زنی و عزاداری می‌پرداخت و محمدرضاشاه پسر وی بعد از سرکوب جنبش دموکراتیک و

جمهوریتگران محسوب می‌شده است. امروزه در جوامع سرمایه‌داری نیز دین بمنابه بخشی از دستگاه ایدئولوژیک دولت برای تحکیم پایه‌های نظام طبقاتی، بکار گرفته می‌شود، توسل جستن به جهالت توهای و باورهای مذهبی و خرافی مردم، ساختن و پرداختن استطواره‌های مذهبی ابزاری است که دولتهای دیکتاتوری و غیردموکراتیک بوسیله آن افکار عمومی را فریب داده و سرکوب مخالفین خود را مشروعت می‌بخشدند. همانطور که گفتیم هرچند که اصلاحات پروتستانی در مسیحیت در قرن شانزدهم زمینه‌های جدائی دین از دولت در اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند و بعد از لیفت ولیس‌های شبانه در کلوبهای مدرن رقص و قمار و عیاشی، اما پهنه کردن سفره حضرت عباس یادشان نمی‌رود و دهها نمونه دیگر بیانگر تنها گوشه‌ای از واقعیت فوق است. در اینجا نیازی به شرح حضور و فعالیت زنان در حرکتهای اسلامی در خاورمیانه و آسیا و آفریقا نمی‌باشم بنگاهی به جنبش‌های ارتقایی اسلامی چند دهه گذشته بویژه بعد از شکست سوسيالیسم در اتحاد شوروی و غائب بودن یک جنبش سوسيالیستی قوی این واقعیت را آشکار می‌سازد. برابری زن و مرد و ادغام مذهب و سیاست: از زمانهای قدیم تا کنون، سوءاستفاده از باورهای مذهبی مردم یکی از ابزارهای پرقدرت

خصلت ویژه تسلط مرد بر زن در خانواده جدید و ضرورت استوار برابری واقعی اجتماعی میان این دو است، متنا آنگاه کاملاً به منصه ظهور می‌رسد که هنوز هر دو طرف در برابر قانون به تمامی یکسان باشند آنگاه آشکار می‌شود که نخستین شرط آزادی زن و مرد و رود دوباره تمامی زنان به صنعت عمومی و اجتماعی مستلزم این است که خانواده دیگر واحد اقتصادی نباشد» (انگلس).

بدین ترتیب کار زن نه تنها در جامعه بلکه بطور مداوم و لایقانه در خانواده شکل استثمار سرمایه‌داری را بخود می‌گیرد.

کار خانگی چیست؟

کار خانگی در حقیقت بخشی از مازاد کار است که در جریان تولید سرمایه‌داری بکار گرفته‌می‌شود، مقدار کار زن در خانه به مراتب زیادتر از ارزش مصرفی است که از دستمزد شوهر به او می‌رسد. کار خانگی با کاهش مدت زمان کار لازم و با ارزش نیروی کار دستمزدی در سرمایه‌داری کلاسیک از جمله عبارت از این است که کار دستمزدی، کار آزادی است که کارگر از طریق ارائه آن در بازار کار، کار خود را در مقابل مبلغ معینی به کارفرما می‌فروشد. بقیه روز را برای خود آزاد است و تعهدی به کارفرما ندارد و در عین حال آزاد است تا کار خود را به کارفرمای دیگری بفروشد، اما کار خانگی کار آزاد نیست. برای زن خانه‌دار ساعت کار معینی وجود ندارد. برای وی میان کارخانگی، تفریح یا استراحت، تفاوت زیادی وجود ندارد. نه روابط او با شوهر رابطه کارفرما و کارگر است و نه می‌تواند کارفرمای خود را عوض کند و نه قوانین خاصی به این روابط حکمرانی می‌کند. در سرمایه‌داری پیشرفتی حداقل برای زن، قبل از ازدواج امکان اشتغال هر چند با دستمزد کمتر از مرد، اما وجود دارد. بهمین خاطر زنان شاغل قبل از ازدواج از طریق درآمد خود به اقتصاد خانه کمک می‌کنند. از این طریق پدر تنها سرپرست و نانده خانه بحساب نمی‌آید. بنابراین نوع خاصی از روابط و مناسبات و فرهنگ شکل گرفته که آزادی و استقلال زن را نسبت به جوامع عقب‌مانده تا حدودی تامین کرده است. سیستم اخذ مالیات و شیوه برخورد دولت طوری است که زن را در جریان درآمد شوهر قرار می‌دهد، امکان اینکه شوهر مقداری از دستمزد خود را پنهان کند وجود ندارد و یا بسیار مشکل است. از نظر واگذاری فرزندان، حق نفعه و غیره و قوانین طلاق حقوق خاصی را به زن تفویض کرده و سیستم رفاه اجتماعی این امکان را بوجود آورده تا اجتماع از زنان بدون شوهر و بدون شغل حمایت نماید و نیز زن با اولاد حرامزاده خود (چه از شوهر قانونی و غیره) هم می‌تواند در

بطور مثال حجاب سندی است که از یکطرف تعیین شده توسط مرد را ثابت می‌کند و از سوی دیگر شکل مالکیت مرد بر زن را به عربانترین شکل به نمایش می‌گذارد. بی‌جهت نیست که مبارزه با حجاب مبارزه‌ای می‌شود بر علیه قدرت حاکم که خود نطفه‌های مبارزه علیه استثمار و مالکیت خصوصی را نیز حمل می‌کند. مبلغان رژیم نیز خیلی ساده از این حربه برای سرکوبی زنان بوسیله مردان و تحکیم مردسالاری در میان خانواده و اجتماع بهره می‌جویند.

استثمار زنان:

همانطور که گفتیم نابرابری زن و مرد که از میراث‌های شرایط پیشین می‌باشد در عین حال معلوم سرکوب اقتصادی زنان نیز هست. «در بین جماعت‌های خانگی اشتراکی کهنه، که زوجهای متعدد و فرزندان آنها را در بر می‌گرفت، اداره امور خانه به زن واگذار شده بود، همچون تهیه غذا که به مرد واگذار شده بود یک صفت ضروری اجتماعی و عمومی بشمار می‌رفت.

با پیدایش خانواده پدرسالاری، وضع تغییر کرد اداره امور خانه خدمت اجتماعی خود را از دست داد و به یک خدمت خصوصی مبدل شد، و زن نخستین خادم خانه شد از اینرو، از روند تولید اجتماعی بیرون رانده شد و تنها صنعت پر دامنه راه شرکت در تولید اجتماعی را برای او و تنها برای زن کارگر باز کرده است». اما این امر چنان صورت گرفت که زن هنگامیکه وظایف خود را در خانه انجام می‌دهد از تولید عمومی جدا و برکنار می‌ماند و هیچ چیزی نمی‌تواند بدست آورده و هنگامیکه می‌خواهد در صنعت عمومی شرکت کند و خرج زندگی خود را مستقلابدست آورده در وضعیتی نیست که بتواند وظایف خانگی خود را انجام دهد... آنچه که در مورد کار زنان در کارخانه صادق است در کلیه رشته‌های دیگر از جمله پزشکی و حقوق نیز صادق است: خانواده جدید بر بردگی خانگی بی نقاب یا با نقاب زن مبتنی است. جامعه مجموعه ترکیبی است که ملکولهای تشکیل دهنده آن عبارتند از خانواده‌های منفرد. امروزه مرد در اکثر موارد بویژه در میان طبقات ثروتمند باید نان‌آور خانه باشد و این امر به او موضعی مسلط می‌بخشد که نیاز به هیچ اعتبار قانونی خاصی نیست، در خانواده مرد بورژوا و زن پرولتاریاست، در دنیای صنعت پس از آنکه هرگونه امتیازات قانونی ویژه طبقه سرمایه‌دار کنار گذاشته شد ویرابری حقوقی کامل هر دو طبقه مستقر می‌شود. خصلت ویژه سرکوب و ستم اقتصادی بر دوش پرولتاریا سنتگینی می‌کند و با تمام حدت و شدت خود برجسته و نمایان می‌شود، جمهوری دمکراتیک آتاگونیسم میان دو طبقه را بر نمی‌اندازد بر عکس زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا این آتاگونیسم رشد یابد و حق خود را در جنگ طبقاتی پیدا کند، نظریه همین

انقلابی آذربایجان و کردستان اشاعه دهنده رسمی عقب‌مانده‌ترین اوهام مذهبی در میان این خلقها بود. علاوه بر آن باید دانسته شود که بورژوازی ایران در کلیت‌اش بسیار مذهبی و ارتقابی است و سنتهای مذهبی و ارتقابی نه تنها بوسیله این طبقه مدام در جهت تحقیق افکار عمومی و سوءاستفاده از باورهای مذهبی در غارت و چاول و استثمار توده‌های مردم زحمتکش بکار گرفته می‌شده است، بلکه اساساً این باورها آنهم بشکل ارتقابی آن، آنچنان در باورهای این طبقه نهادی شده است که خود به ستون فقرات تحکیم و بازسازی این باورهای مذهبی ارتقابی در ایران تبدیل شده است، روش برخورد این طبقه با زنان که نمونه‌های عینی فراوانی می‌توان ذکر کرد، تنها گوشی‌ای از ماهیت ارتقابی این طبقه را نشان میدهد. کشیدن دیوارهای بلند به دور خانه‌های مجلل، برای حفاظت زنان خود از دید همسایگان، سرمایه‌گذاری در ساختن مساجد و مدارس کاملاً مذهبی، چند همسری و جاری ساختن قوانین صیغه و غیره تنها در حوزه استفاده این طبقه معنی پیدا می‌کند، از این‌رو است که انتظار رفم واقعی در مذهب بوسیله اینان تصوری پوج و باطل محسوب می‌گردد و این طبقه اصلی‌ترین عامل مادی و معنوی برپایی حکومت مذهبی ارتقابی در ایران و عامل پایداری آن تاکنون محسوب می‌گردد.

بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در قیام ۱۳۵۷ این رژیم نیز بویژه بوسیله استفاده از اعتقادات مذهبی مردم و با اشاعه خرافات و تحریک مردم، بیش از بیش مفاهیم ارتقابی نظری «محارب»، منافق، کافر، بی‌حجاب، بد‌حجاب و غیره را در حیطه سیاست بکار گرفته و بدین‌وسیله توانست آزادیهای سیاسی بدست آمده توسط مبارزات مردم را باز پس گرفته و سرکوب هر نوع حرکت دمکراتیک آزادی‌خواهانه بخصوص در باره زنان را با تosl به قوانین و روابط عهدتیق سرکوب نماید. اما آنچه که رژیم اسلامی را از سایر رژیمهای دیکتاتوری و توتالیتر متمایز می‌سازد، همانا ستم مضاعف و تشدید استثمار زایدالوصف زنان است. رژیم اسلامی با تثبیت حقوق مردسالاری و ادغام کامل آن با سیاست و استثمار طبقاتی شکل خاصی از مالکیت بر زن را تجویز می‌نماید. بدین ترتیب پایه‌های اجتماعی دیکتاتوری را گسترش داده و آنرا در نهاد خانواده نیز بازتولید می‌کند. در رژیم اسلامی قوانین مالکیت خصوصی بطور کلی بر رابطه اجتماعی زن و مرد حاکم بوده و مرد در نهاد خانواده (و اکنون با طرح علی‌ازدواج موقت) حتی در رابطه با بیرون از خانواده دارای مالکیت حقوقی بر زن است، مالکیت مطلق مرد، تملکین مطلق از طرف زن، چنین است قوانین ارتقابی مذهبی که توسط رژیم جمهوری اسلامی بر مقدرات زن حاکم شده است و بصورت قانونی رسمیت داده شده است.

جمهوری فدراتیو شورائی و مسئله ملیت‌ها در ایران!

انتشار و توزیع آن در میان طبقه کارگر و در درون جامعه بمنظور گسترش مبارزه و تبدیل شدن آن به خواست یک نیروی اجتماعی و طبقاتی بیش از بیش اهمیت پیدا میکند. از این‌رو نشریه کار این وظیفه را جزو الویت‌های خود قرار داده و تصمیم گرفت تا از این پس از طریق گفتگو، مقالات و مصاحبه‌ها به این امر پرداخته شود.

در این شماره مصاحبه‌ای خواهیم داشت با رفیق یدی در باره شعار «جمهوری فدراتیو شورائی ایران» و مسئله ستم ملی و ملیتها در ایران!

نشریه کار از مدت‌ها قبل تشریح و توضیح برنامه و اساسنامه سازمان را در دستور کار خود قرار داده بود. اما حجم بیش از حد کارها و وظایفی که ناشی از سرعت رویدادها بود، مانع از آن شد تا باین امر مهم پرداخته شود. شاید بتوان گفت که نه فقط خود سرعت رویدادها بلکه دنیالبروی از این رویدادها هم مزید بر علت شدید تا در برخی موارد خردکاری بر وظایف برنامه‌هایی شده تغوق یابد. در حالیکه تبلیغ و ترویج ما بر اساس و مبنای برنامه به پیش برده میشد اما تشریح و توضیح آن وارد کردنش به عرصه آزمون در سایه مانده بود. اکنون که اوضاع کشور بیش از پیش پیچیده‌تر میشود تشریح و توضیح برنامه

در داخل و خارج گرد هم می‌اورند، مواضع بورژوازی در قدرت و جناح بندی‌های رژیم هم کم و بیش هر کدام در یکی از این دسته‌بندیها می‌گنجد. ولی هنوز تجزیه و ترکیب کامل انجام نگرفته است. قبل از توضیح مواضع سازمان، میخواستیم بطور مختصر هم شده به مواضع این گروهها، گرایشات اجتماعی و هم یز سمت و سوی حرکت آینده آنها هم اشاره کنید. ییدی: این گرایشات را باید به چند گروه تقسیم کرد، گروه اول یعنی آئینه‌ایی که چنین حقی را برسمیت نمی‌شناسند وضع شان روشن است. و این گروهها اساساً هرگونه صحبت از رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت را با چماق «تجزیه‌طلبی» و «چندپارچه» شدن ایران رد و محکوم می‌کنند. اینها سالهای متعددی است که تلاش کرده و می‌کنند تا اساساً وجود ملیت‌های مختلف را از طریق جعل تاریخ و سفسطه در باره «ملت واحد و بزرگ ایران» رد کنند. برای همین منظور دانشمندان و تئوریسین‌ها و روشنفکران خاص خودشان را دارند و یا با پول آنها را می‌خرند تا این محمبل‌بافی‌ها را تئوریزه کرده و به خورد ملت بدنهند. اینها همان نیروهای شوونیست و عظمت‌طلب ایرانی هستند که با قلم و قدم در تاریخ جامعه استبدادزده ما در خدمت چماق سرکوب طبقات ارتقابی قرار گرفته‌اند. این گرایش اجتماعی، فکری و فرهنگی که پشت آن منافع گروههای مالی و نظامی نهفته است، تنها در شرایط دیکتاتوری و خفغان و سرکوب است که با استفاده از امکانات دولتی و مافیاهای مالی بر شئونات جامعه تسلط پیدا می‌کنند و در جریان رشد جنبش در خدمت تجدید استبداد و سرکوب قرار می‌گیرند. هم اکنون اینها یا در قدرت‌اند و یا از قدرت به بیرون پرتاب شده‌اند، که

زحمتکش ایران پا خاسته‌اند تا کاخ ستم و استبداد را در هم کوبند، در این میان به محض اینکه ملتی خواسته از دستآورده مبارزاتی خود استفاده کرده و در تعیین سرنوشت خود دخالت داشته باشد، تحت عنوان «خطر تجزیه‌طلبی» مورد حمله قرار گرفته و از همانجا ریشه بازگشت استبداد، سرکوب و تداوم آن در سراسر کشور کاشته شده است. میشود گفت آن در سراسر سالم می‌شود که شده است. رفیق ییدی: میدانیم که ایران یک کشور چندملیتی است و کسی نمی‌تواند این ویژگی ایران را که کشوریست محل اسکان ملیت‌های مختلف: ترک، فارس، کرد، بلوج، ترکمن و عرب و غیره انکار کند و سنتی که در طول سالیان متعددی بر این ملیتها روا شده است نیز غیرقابل انکار است. بغیر از تضییقات و تبعیضات اقتصادی و سیاسی (به استثنای ملیت فارس) آنها از خواندن و نوشتن و حتی در مواردی از صحبت کردن به زبان مادری خود نیز محروم بوده‌اند. برای همین رفع این تبعیضات و ستم‌ها به یکی از نکات گرهی مبارزه تبدیل شده و از خواسته‌ای ملی و اساسی دموکراتیک محسوب می‌گردد. بطوریکه امروز کسی نمی‌تواند نام خود را دموکرات و آزادیخواه بگذارد ولی از مردمی که کار می‌کنند، تولید می‌کنند و مالیات می‌پردازند و... بخواهد که به هر دلیل و توجیهی این ستم را متحمل شده و صدایش در نیاید. اتفاقاً موضع در برابر رفع ستم ملی و برسیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل، معیار بسیار مهم و اساسی است برای شناختن دوستان و دشمنان آزادی. تا وقتی که در ایران ملی هستند که این‌گونه در زنجیر اسارت به سر می‌برند، استقرار آزادی و دموکراسی محلی از اعراب نخواهد داشت. تاریخ مبارزات صد ساله اخیر در ایران، میین این واقعیت انکارناپذیر است که هر گاه مردم

کار کمونیستی: هم‌مان با گسترش مبارزات کارگران، زحمتکشان، جوانان و روشنفکران علیه جمهوری اسلامی، مساله ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملل ساکن در ایران به یکی از سایل مسم مبارزاتی تبدیل شده است. علت این امر چیست و موضع سازمان در این رابطه چگونه است؟ رفیق ییدی: میدانیم که ایران یک کشور چندملیتی است و کسی نمی‌تواند این ویژگی ایران را که کشوریست محل اسکان ملیت‌های مختلف: ترک، فارس، کرد، بلوج، ترکمن و عرب و غیره انکار کند و سنتی که در طول سالیان متعددی بر این ملیتها روا شده است نیز غیرقابل انکار است. بغیر از تضییقات و تبعیضات اقتصادی و سیاسی (به استثنای ملیت فارس) آنها از خواندن و نوشتن و حتی در مواردی از صحبت کردن به زبان مادری خود نیز محروم بوده‌اند. برای همین رفع این تبعیضات و ستم‌ها به یکی از نکات گرهی مبارزه تبدیل شده و از خواسته‌ای ملی و اساسی دموکراتیک محسوب می‌گردد. بطوریکه امروز کسی نمی‌تواند نام خود را دموکرات و آزادیخواه بگذارد ولی از مردمی که کار می‌کنند، تولید می‌کنند و مالیات می‌پردازند و... بخواهد که به هر دلیل و توجیهی این ستم را متحمل شده و صدایش در نیاید. اتفاقاً موضع در برابر رفع ستم ملی و برسیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل، معیار بسیار مهم و اساسی است برای شناختن دوستان و دشمنان آزادی. تا وقتی که در ایران ملی هستند که این‌گونه در زنجیر اسارت به سر می‌برند، استقرار آزادی و دموکراسی محلی از اعراب نخواهد داشت. تاریخ مبارزات صد ساله اخیر در ایران، میین این واقعیت انکارناپذیر است که هر گاه مردم



و تحلیل خود از مساله حق تعیین سرنوشت ملل قرار میدهند. درحالیکه، آنچه که در برنامه عمل قرار میگیرد و قرار است تبلیغ و ترویج و در عین حال به آن عمل شود و شعارها توخالی و غیرعملی از آب در نیایند، لازم است این برنامه‌ها و شعارها پایه‌نظری داشته باشند. و این برداشت نظری میباشد از یک تحلیل تاریخی و طبقاتی ملت و یا ملل موردنظر نتیجه شود، و نه تنها لازم است مراحل تحول زمانی در نظر گرفته شود، بلکه میباید وجود همزمان مراحل مختلف و متفاوت در مکان‌های گوناگون نیز به حساب آورده شوند.

مثلاً اگر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست دموکراسی بورژوازی در برابر نظام استبداد فنودالی مدعی خودمختاری و حق تعیین سرنوشت بود و این مبارزه تا جایی متوقف بود و میباشد مورد پشتیبانی قرار میگرفت که هم کارگران و هم بورژوازی در رهاییدن خود از قیود فنودالی منافع مشترک داشتند و یا اگر در قرن بیست اتحاد کارگران و عناصر بورژوازی علیه امپریالیسم و قدرت‌های بورژوازی‌دموکراتیک پیشرفت‌های همزمان میخواست انقلاب بورژوازی‌دموکراتیک خود را از طریق آزادی ملی پیش ببرند و به این خاطر متوقف محسوب میشوند، یعنی اگر در دورانی که بورژوازی ملی تلاش میکرد تا خود را از نظام فنودالی رها سازد، این بورژوازی حامل اراده ملت برای جدایی و تشکیل دولت مستقل بود و طبقه کارگر از آن پشتیبانی میکرد و به دلیل وجود مستعمرات و ساختارهای فنودالی، مبارزات ناسیونالیستی بورژوازی ملی از زمینه‌های تاریخی و اقتصادی برخوردار بود، اما این دوران سپری شده است. تحولات سده اخیر

برادرکشی را تقویت میکنند. گروه سوم ناسیونالیستهای هستند که از دموکراسی لیبرالی الهام میگیرند.

این گرایش اجتماعی-فکری طیف گوناگونی از گرایشات سیاسی را در بر میگیرد. رد پای آنرا میشود از منتمی علیه راست گرفته چپ افراطی ملاحظه و مشاهده کرد. در این رابطه بیوته بخشی از چپ‌ها یعنی آنها که خود را سوسیالیست و کمونیست مینامند نیز بدليل طولانی شدن ستم ملی و جدایی این نیروها از پایگاه‌های اجتماعی خود، به این گرایش فکری و سیاسی آلوهاند.

این دسته از نیروها، شخصیت‌ها و احزاب و سازمانهای سیاسی از شکل خودمختاری اداری و فرهنگی گرفته تا یک سیستم اداره فنرالی کشور را بهترین شکل پاسخ به تنشی‌های اجتماعی و ملی در ایران میدانند. البته در این طیف هستند نیروها و جریاناتی که از حق تعیین سرنوشت و استقلال نیز مدافعانه میکنند ولی دفاع این‌ها از حق تعیین سرنوشت تا حد جدایی، بیشتر یک شعار انتزاعی است، تا راه حلی مشخص و معین برای پایان دادن به ستم ملی و حق تعیین سرنوشت.

کار کمونیستی: وجود این آشفتگی ناشی از این نیست که مساله ملی و حق تعیین سرنوشت در ایران پاسخی تاریخی و طبقاتی نگرفته است و خیلی‌ها هنوز بورژوازی این ملت‌ها را حامل مبارزه برای رفع ستم ملی و نماینده حق این ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و تشکیل دولت مستقل میدانند؟

رفیق یدی: متأسفانه اغلب این گرایشات سیاسی، برخورد انتزاعی به روند تاریخی تکامل جامعه، مصلحت‌طلبی و یا تجربه صرف را پایه برنامه عمل ناسیونالیست‌های افراطی گروه دوم را تشکیل میدهند.

همانطور که اشاره کردید این گروه‌ها کاری به مبارزات اقتصادی و سیاسی جاری و کاری به ضدفارس، استقلال و جدایی از همین حال را مطرح میکنند و بخشی از آنها پیوستن به ممل همنزبان و تشکیل یک دولت ملی مقندر در منطقه را تبلیغ میکنند.

اینها ناسیونالیست‌های افراطی ملل تحت ستم‌اند که در مقابل شوینیسم افسارگسیخته گروه اول، هیچ راحملی را در چارچوب ایران برسمیت نمیشناسند. درباره مبارزات و مطالبات برابری طلبانه کارگران و رحمتکشان ملت خود منفعل هستند و آنرا به بعد از کسب استقلال موقول میکنند. از آنجا که پایگاه اجتماعی بورژوازی برای تشکیل دولت ضعیف است اینها اهداف خود را به امید اقداماتی از بالا و توسط کشورهای دیگر پی میگیرند. این دو گروه بیش از اینکه بفکر آزادی، کسب حق تعیین سرنوشت و برابری باشند، دشمنی بین ملت‌ها را دامن زده و خود عامل تقویت استبداد و ستم و استثمار محسوب میشوند. و اگر موقعیتی برای رشد اینها فراهم گردد بسیار زود مورد سوءاستفاده ارتعاج داخلی و دشمنان خارجی قرار میگیرند و فضای جنگ و

هم در اپوزیسیون فعالیت میکنند، نمایندگی میشود. این جنبش ناسیونالیستی که با توجه به تحولات اخیر در سطح جهان و روندی که در منطقه خاورمیانه و شرق جهان دارد و نیز در رابطه با تحولات داخل کشور در حال اوج گیری است، در این قامت خود دیگر با سرمایه‌داران، زمینداران و مافیای مالی و غیره سر و کار ندارد و بیشتر ضد مرکز و دیوانسالاری حاکم بر کشور مبارزه میکنند. بیشتر طرفداران این جنبش بویژه در بخش خردبوزرژوازی میانی بر اثر نفرت از حکومت اسلامی پیا خاسته‌اند تا دشمنی با ملت فارس و سایر ملل، برای همین هم هست که از طرح و مبارزه برای آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی دفاع میکنند. و همین هم یک جنبه مترقبی به مبارزات ملی آنها میدهد. اما مشکل اینجاست که فکر میکنند این خواستها در چارچوب نظام بورژوازی ایران با جرح و تعدیلاتی امکان‌پذیر است.

در حالیکه نظریه بورژوازی خودمختاری و فدرالیسم وقتی با اعتقاد به حضور وجود سرمایه‌داری مطرح میشود، این یعنی ادامه وجود نابرابری اقتصادی و استثمار ملت تابع با هر شکل و صورت سیاسی، از طرف ملیت حاکم و یا نظام مستقر حاکم.

پس خود بورژوازی یک سد و مانع میهمی است در راه آن اهداف و درخواستها و شرایط و موقعیتی که تنها با فراهم شدن و استقرار آنهاست که همین شعار خودمختاری واقعی قابل اجرا خواهد بود. همانطور که در طول این یک صد سال و بویژه نیمه دوم آن شاهدش بوده و هستیم. تنها در شرایط برطرف شدن این مانع عده است که خودمختاری و فدرالیسم جای خود را به دستیابی کامل ملیتها به حقوق‌شان منجمله حق جدایی و تشکیل دولت مستقل و یا اتحاد آزادانه و داوطلبانه میدهد.

کار کمونیستی: پس با این حساب این نیروها و گرایشات سیاسی نمیتوانند به اهداف اعلام شده خود دست یابند و حل رادیکال مساله در چارچوب نظام بورژوازی امکان‌پذیر نیست؟

رفیق یدی: دقیقاً. علاوه بر آن چه که قبل از رابطه با پایگاه اجتماعی این گرایشات گفت، میدانیم که موقعیت اجتماعی این گروهها (که ارتقای سطح تحصیلات و ارتباطات هم جزو آنهاست) طوریست که بر عکس طبقه کارگر و اقشار تحتانی خوده بورژوازی، در جامعه امکان کسب موقعیت اقتصادی و رفاهی بهتر را دارند و موقعیت‌هایی که بتدریج بدست میاورند در بهبود رفاه اقتصادی خود بکار میگیرند و رفاه اقتصادی این اقشار را که از لیبرالیسم بورژوازی الهام گرفته و با ناسیونالیسم ملت خود ترکیب میشوند بتدریج از شعارهای رادیکال خردبوزرژوازی هم جدا میکنند و در جهان عمل وقتی مطالبات و خواستهای رادیکال تدمها از طرف آنها بی‌جواب میمانند، پایگاه اجتماعی قبلی خود را نیز از دست میدهند. در عین حال این اقشار نسبت به دو طبقه بورژوازی و کارگر بسیار ضعیف بوده و با توده‌های مردم پیوند لازم را

حمایت و پشتیبانی بکنند، بلکه بورژوازی این ملت‌ها حتی از اصلاحات اجتماعی در این مناطق نیز خود را کنار میکشند.

بنابراین گروههای ناسیونالیستی که از آن صحبت کردیم بیجهت نیست که خود را از مبارزات رادیکال کارگران و زحمتکشان کنار میکشند و شعارهای خود را در فضایی خالی مطرح میکنند. چون بورژوازی این ملت‌ها اسلاماً تمایلی به آزادسازی تodemهازی زحمتکش از زیر ستم اقتصادی و سیاسی ندارند و هرگز نمیتوانند مورد پشتیبانی تodemهازی کارگر و زحمتکش این ملت‌ها قرار گیرند. لپ کلام اینکه این گروهها در شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران از یافتن محتوا اجتماعی برای ناسیونالیسم خود عاجزند. و در بهترین حالت به آلتdest بورژوازی در فریب افکار عمومی و دامن زدن به اختلاف میان ملت‌های ساکن ایران و سوءاستفاده از آن در تداوم وضع موجود تبدیل خواهد شد.

کار کمونیستی: گروههایی هستند که فدرالیسم و خودمختاری را مطرح میکنند و یا آن دسته از جریانات و اشخاصی که حق تعیین سرنوشت را برسمیت میشناسند ولی هیچگونه راه حل سیاسی معینی برای آن پیشنهاد نمیکنند و برخی هم این مسئله را واگذار میکنند به تحقق حقوق شهروندی. سوال این است که اگر بورژوازی ملی این ملت‌ها نماینده حق تعیین سرنوشت و استقلال این ملت‌ها نیست و اگر از دو گروه حامل شوینیسم و ناسیونالیسم افراطی بگذریم، پس نیروی اجتماعی این گرایشات در میان این ملت‌ها را چه گروههایی تشکیل میدهند؟

رفیق یدی: ببینید من نمیخواهم همه این گروهها را در یک ردیف بگنجانم. چرا که بیشتر آنها یا تحلیل درست و علمی و تاریخی طبقاتی از وضعیت جامعه ندارند و برنامه‌های آنها نه متنی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی و وضعیت طبقاتی از سراسر دیگری در کردستان، نه از روی حس ملیتپرستی بلکه تکه پاره‌هایی است از برنامه احزاب دیگر و یا متأثر از جوی است که گاه‌گذاری با تخلیی از انتربنایونالیسم حول نفی حق تعیین سرنوشت و نفی وجود ستم ملی در ایران ایجاد میشود، قرار میگیرند و نمیتوانند موضع را محل قاطع و روش و قابل دفاعی داشته باشند. بنظر من ضرورت بازیبینی و بازنگری انتقادی و غیرمعصبانه برنامه‌ها و مواضع برای این نیروها بویژه آنها یکی که خود را کمونیست میدانند، از هرچیز دیگری میبرمتر است. اما از اینها که مواضعی کلی و ناروشن دارند بگذریم. اینجا هم ما با یک نوع ناسیونالیسم مواجهیم، و همانطور که قبل از توضیح دادم بیشتر این گرایشات ناسیونالیستی در طرح مساله خودمختاری و فدرالیسم از دموکراسی لیبرالی الهام میگیرند.

اما این جنبش ناسیونالیستی که از دموکراسی لیبرالی الهام میگیرند، در ایران و در میان ملل تحت سistem در حال حاضر توسط بخشی از روشنفکران اهل قلم، بخشی از روحا نیت و طیفی از اقشار دیگر خردبوزرژوازی که هم در درون حاکمیت هستند و اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و رفاهی این خیل عظیم

اوضاع پیشین را به کلی دگرگون کرده و مناسبات سرمایه‌داری در تمام گوش و کنار دنیا به مناسبات مسلط تبدیل شده است و علاوه بر آن سرمایه‌داری تمام مرزها را در هم نورده است که سرمایه‌های رجا که سوددهی بیشتر داشته باشد، بدانجا سرازیر میشود. بورژوازی در کل و هیچ سرمایه‌داری بالاخص، اساساً حاضر نیست خود را به چارچوب بازار ملی محدود سازد و هر جا که سوددهی سرمایه بیشتر باشد، بدانجا منتقل خواهد شد. این امر در مورد ایران و سایر کشورهای منطقه نظری ترکیه، عراق، پاکستان و غیره هم که با وجود تسلط مناسبات سرمایه‌داری ستم ملی در آنها تداوم دارد، صادق است. در این کشورها نه مناسبات فتووالی حاکم است و نه مستعمره هستند، تا بورژوازی ملی اینها در برابر استبداد فتووالی و یا یک قدرت استعمارگر خارجی مدعی حق تعیین سرنوشت و خودمختاری و استقلال باشد. بلکه اینها جوامعی هستند که دوران مناسبات فتووالی را سپری کرده و با وجود حاکمیت نظام سرمایه‌داری، اما هنوز درخواستها و مطالبات دموکراتیک نظری حق تعیین سرنوشت و بسیاری دیگر از مطالبات دموکراتیک در محاق استبداد و سرکوب طبقه حاکمه مانده است و مبارزه علیه دلت بورژوازی و تحقق این خواستهای دموکراتیک توامان و در ارتباط لاینفک با هم جریان دارد.

یک سرمایه‌دار و بورژوازی ترک، یا کرد یا بلوج یا عرب در ایران نه تنها در این قدرت سیاسی متکی بر سرکوب آزادیهای سیاسی سهیم و شریک هستند و بلکه بقدرتی تارهای اقتصادی خود را در سراسر کشور تبدیلند که نه میتوانند و نه میخواهند خود را در بازارهای محدود محلی به بند بکشند. اگر یک سرمایه‌دار کرد حاضر شده بخشی از سرمایه‌دار دیگری در کردستان بکار گیرد، مثل هر سرمایه‌دار وطن‌خواهی، بلکه بواسطه نیروی کار ارزان و سودآوری رشتۀ‌هایی از تولید است که بخشی از سرمایه خود را که رابطه ارگانیکی با کارکرد سرمایه در مناطق دیگر دارد، بکار انداخته است. بنابراین از دیدگاه تاریخی و طبقاتی در میان ملت‌های ایران و مناطق همجوار بورژوازی نماینده استقلال و آزادی این ملت‌ها نمیتواند باشد. اگر هم چنین ادعایی از طرف عناصری از بورژوازی این ملت‌ها بشود، این عناصر آنقدر قوی نیستند که همچون نماینده آزادی این ملت‌ها پذیرفته شوند. بنابراین، در دوران حاضر فقط کارگران و زحمتکشان نماینده واقعی حق تعیین سرنوشت و استقلال این ملت‌ها محسوب میشوند.

امروز درخواستهای سیاسی و دموکراتیک آنچنان با درخواستهای اقتصادی و برابری طبله‌های آغازته است که مساله ناسیونالیسم را با مسائل اجتماعی و اقتصادی عدیدهای گره زده و بورژوازی این ملت‌ها نه تنها قادر نبوده و نیستند از درخواستهای عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و رفاهی این خیل عظیم



روحانیون که بخشا خود در انقلاب و انکشاف آن شرکت داشتند، اندکی بعد از پیروزی، یعنی وقتی در مقابل خواستهای رادیکال توده‌های زحمتکش مردم قرار گرفتند با اشراف، فتووالها و سران ایلات و عشایر و نیروهای خارجی پشتیبان آنها دست در دست هم دادند و راه انقلاب را سد و به سرکوب آزادیها و دست آوردهای جنبش مردمی پرداختند. بقول عارف قزوینی طولی نکشید که از خون جوانان وطن لاله دمید، و بعد از مدتی وقتی جنبش مردمی سر و سامانی گرفت و میرفت تا تحت تاثیر انقلاب اکثیر اوج دیگری بگیرد، همین طبقات مرفه یعنی بورژواها، پیمان خود را با فتووالها و روحانیون محکمتر کرده و به کمک امپریالیسم انگلیس رضا خان را سرکار آورده و تاج شاهی بر سرش گذاشتند. رضا خان به مثاله عامل انگلیس و نماینده طبقات دارای جامعه با سازماندهی از دوران مشروطیت را سرکوب و تمام احزاب، اتحادیه‌ها و سایر تشکل‌های مترقبی را برچید. با وجود اینکه در سال ۱۳۲۰ وی از سلطنت برکنار و پسرش را بر تخت نشاندند، اما قانون سیاه ۱۳۱۰ که هر تجمع سه نفری را به اتهام داشتن مردم اشتراکی ممنوع و سرکوب مینمود همچنان تا قیام بهمن ۱۳۵۷ حاکم بر مقدرات مردم شد.

بدین ترتیب در فضای سرکوب و فقدان تشکل‌های صنفی و سیاسی قیام بهمن صورت گرفت. رژیم سلطنتی سقوط کرد و بخشی از بورژوازی وابسته به دستگاه سلطنت (که اکنون خود را جزو اپوزیسیون رژیم حاکم قلمداد میکند) از قدرت سیاسی به زیر افکنده شد اما بخش دیگر آن خود را با موقعیت رژیم جدید تطبیق داد.

تحت ستم ایران دهها سال است که در جریان عمل و مطالبات و شعارهای خود، چه آگاهانه و چه از روی غریزه طبقاتی خواستارش بوده‌اند و بخاطر ضعف سازماندهی و تشکل و آگاهی خود هر بار با سازش و مماشات و خیانت اپوزیسیون بورژوازی با ارتقای طبقاتی و یا همپاگی‌های خود در قدرت به شکست انجامیده است. راه دگرگوئی‌های عمیق اجتماعی تنها راه پایان دادن به ستم ملی و گذاشتن اختیار تصمیم‌گیری بدست خود این ملت‌هاست. راهی که هم با شرایط تاریخی ایران و ملل ساکن آن و هم با وضعیت اقتصادی و اجتماعی و روندها و آماجهای مبارزاتی کنونی اکثریت عظیم مردم کارگر و زحمتکش سراسر ایران رقم می‌خورد.

چرا؟ تاریخ به این سوال چنین جواب میدهد: امروز همه حداقل اینرا قبول دارند که یک نظام سرمایه‌داری با مناسبات و تبعات خودش بر ایران حاکم است. در این شکی نیست که ایران یک کشور سرمایه‌داریست و حکومت مذهبی و تلقیق دین و دولت با تمام تناقضاتش در این واقعیت تردیدی ایجاد نمیکند که در ایران نه مناسبات فنودالی بلکه مناسبات سرمایه‌داری حاکم است.

دوم: در این هم تردیدی نیست که نظام سرمایه‌داری ایران زیر سلطه استبداد، دیکتاتوری، اختناق و تعیض و جوخه‌های اعدام تکامل یافته است و فقط اشاره به صدها هزار انسانی که در طول این صد سال در مبارزه بخاطر آزادی و عدالت اجتماعی جانباخته‌اند دلیل کافی است تا ماهیت نظام سرمایه‌داری و شیوه تکامل آن در ایران را روشن کند.

بعد از انقلاب مشروطیت که یک انقلاب توده‌ای بود و آزادی و برابری را آماجهای خود قرار داده بود، طبقات مرفه و بالای جامعه یعنی تجار بزرگ،

ندارند. لذا هرگز و حتی در شرایط دخالت عامل خارجی نیز نمیتوانند هسته یک طبقه حاکمه را تشکیل دهند و از اینروست که به خودمختاری فرهنگی و غیره چسبیده‌اند، تا حق تعیین سرنوشت و آزادی و برابری.

در بخش رادیکال این جنبش هم ما با همین روند مواجه‌ایم. از آنجاییکه این چپ «رادیکال» برای تعقیق شعار خودمختاری و فدرالیسم ناگزیر انقلاب اجتماعی را از برنامه خود و یا حداقل از برنامه عملی خود کنار میگذارد، لذا نمیتواند به تبلیغ و ترویج خواسته‌های رادیکال طبقه کارگر و توده‌های مردم پردازد و ناچار برای تبلیغ هدفهای ملی خود تنها به مبارزه با ستم سیاسی و فرهنگی قدرت مرکزی اکتفا میکند. ستمی که بدون شک و شبه واقعیت دارد ولی این فقط یکی از ستمهای است که به آن ملت روا داشته می‌شود. ستم ملی در کنار ستم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره. از اینرو به خودمختاری فرهنگی و فدرالیسم در چارچوب نظام حاکم رضایت میدهند و کاری به استثمار، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ندارند. روشی است که این جنبش ناسیونالیستی در جریان عمل و در روند مبارزه و قتی در خاک خود از پشتیبانی توده‌های کارگر و زحمتکش برخوردار نباشد و از آن نامید شود، در بهترین حالت و در جریان تحولات منطقه‌ای و در روند سیاست‌های بین‌المللی سرمایه جهانی و امپریالیسم، دست به دامان بیگانگان خواهد گشود، و تیجه آن از پیش معلوم است. جنبشی که خود را به بیگانگان تاریخی فراوانی وجود دارند. مضافاً باینکه رشد نامزون اقتصادی و اجتماعی یعنی وجود ملل پیش‌رفته و واپس‌مانده نیز نظریه بورژوازی فدرالیسم و خودمختاری را با بن‌بست لایحلی مواجه کرده است و در چارچوب نظام سرمایه‌داری هیچ راه گزینی برای دست یافتن به برابری واقعی میان ملل وجود ندارد. چرا که نه امکان این وجود دارد که برآحتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری زیرساختمها، کادرهای اداره کننده، متخصصین و سایر ملزومات آنرا از محلی به محلی دیگر (که اتفاقاً در واپس ماندگی قرار دارد) انتقال یابد و نه سرمایه‌داری حاضر و قادر است این کار را به بخاطر سود و بلکه بخاطر رشد آن ملیت انجام دهد. مضافاً باینکه اساساً چنین گزینی در چارچوب نظام سرمایه‌داری امکان پذیر نیست.

از این بحث باین تیجه منطقی میرسیم که اساساً جریان تاریخ این نوع ناسیونالیسم و ملتپرستی را از پیش با شکست مواجه کرده است. بنابراین ملت‌های تحت ستم ایران میان دو انتخاب قرار دارند. جریانی که میخواهد به ستم و استثمار ادامه دهد و دومی انقلاب اجتماعی که کشور را از بنیان دگرگون کند.

راه دوم راهی است که توده‌های زحمتکش خلق‌های

بدین ترتیب طبقه سرمایه‌دار ایران به کمک قدرت‌های خارجی ستم و سرکوبی که قبل از قیام ۵۷ جامعه حاکم کرد، خود زمینه‌ساز استقرار یک حکومت سیاه مذهبی در ایران شد و یکی از ارجاعی ترین روئینهای سیاسی نظام سرمایه‌داری در تلفیق با مذهب حاکم بر مقدرات مردم گردید. از آن تاریخ تا کنون نه تنها آزادیهای دموکراتیک و خواستهای مطالبات مردم متحقق نشد بلکه قوانین ارجاعی مذهبی نیز به آنها اضافه شدند.

سوم: در این دوران بیست و چهار ساله زیر سایه دولتی ارجاعی و سرکوبیگر، طبقه سرمایه‌دار ایران با فراغ بال در زد و بند با مقامات دولتی از راه تشدید استثمار، دزدی، قاچاق، گرانفروشی و احتکار و فساد آنچه که میتوانست بر سر این ملت آورده است و بقدری پروار شده که طبق داده‌های آماری تمام ثروت کشور در دست ده پانزده درصد از جمعیت هفتاد میلیونی کشور متصرف شده است و کنترل ویران کنندگان بر اقتصاد و سیاست اعمال میکنند.

این البته تصویری بسیار خلاصه و صدایله ناکامل از ساختار سرمایه‌داری ایران هست و من بخش‌های مختلف سرمایه‌داری ایران نامیدم، این بخش‌ها که را یکجا سرمایه‌داری ایران نامیدم، این بخش‌ها که بطور ارگانیک در هم تنیده شده‌اند تضاد و تناقضات خودشان را هم مثل هر نظام سرمایه‌داری دیگر دارند ولی در مجموع نظام سرمایه‌داری ایران را می‌خرانند و در مقابل خواسته‌های دموکراتیک، آزادیخواهانه و برابری طلبانه اکثریت کارگر و زحمتکش مردم ایران با توصل به زور و سرکوب حکومت میکنند

اما نتیجه‌ای که از این بحث مختصر و این تصویر حاصل می‌شود عبارت از این است که:

۱- مبارزه جاری ادامه مبارزه برای تحقق درخواستهای برابری طلبانه و دموکراتیک است که در طول این یکصد سال گذشته متحققه نشده است، نظری آزادیهای سیاسی، حق تشكیل، تحزب، آزادی بیان، برابری زنان، حق ملل در تعیین سرنوشت خود و...

۲- مبارزه با طبقه‌ای است که این حکومت را ساخته و پرداخته و از تداوم آن سودهای کلانی برده و می‌برد. یعنی آن ده پانزده درصدی که ثروت و قدرت کشور را در دست دارند و عامل اصلی ادبی مردم در طی این دوران طولانی مبارزه در جامعه ما بوده‌اند. امروز خوشبختانه روند جاری مبارزات بیش از هر زمان دیگری چهره آنها را برای مردم شناسانده است و آنها را بعنوان مافیایی قدرت و ثروت که پشت هر سرکوب و ویرانگری سنگر گرفته‌اند می‌شناسند.

یعنی اینکه کارگران و مردم زحمتکش ایران در مبارزات روزمره خود (چه بخشی از آنها به این مساله آگاه باشند و یا نباشند) با این دو پدیده مکمل و مرتبط با هم مواجه بوده و سر و کار دارند. یعنی هم مبارزه با نظام سیاسی سرکوبگر مذهبی و هم مبارزه با اختاپوس سرمایه که بشکل مافیایی

مردمی است که بیش از صد سال در راه آن مبارزه کرده‌اند. راه حل مساله ملی در ایران هم در گرو پیروزی مطلق کارگران است بر مجموعه بورژوازی حاکم.

در این چارچوب، ما کارگران و زحمتکشان ملل تحت ستم، باید بتوانیم حق تعیین سرنوشت خود را برغم دعاوی متقابل بورژوازی محلی بدست آوریم و اعمال بکنیم و در این راه باید نیروی متصرف خود را علیه بورژوازی حاکم و دولت مستبد مذهبی آن سازمان بدهیم. این است راه حل مساله ملی در ایران. کار کمونیستی: مضمون جمهوری فدراتیو شورائی را بویژه در مورد رفع ستم ملی و رابطه آن با سوسیالیسم در برنامه توضیح دهید.

اولاً مضمون شوراهای در برنامه ما با حکومت شورائی که از طرف جریانات سیاسی چپ دیگر مطرح می‌شود، تفاوت اساسی دارد. مضمون جمهوری شورائی ما از نتیجه مبارزه با نظام سرمایه‌داری حاکم در کلیت آن نتیجه می‌شود و دارای مضمون سوسیالیستی است که ما در مقالات دیگر این تفاوتها را خواهیم شکافت. مساله ستم ملی و حق تعیین سرنوشت نیز در برنامه ما از همین زاویه طرح و پاسخ گرفته است.

ما بر این نظریم که اگر در اوایل قرن گذشته، بواسطه شرایطی که از آن صحبت کردیم در این جنبش‌های ملی تمام قدرت بدست بورژوازی مطرح بود، اکنون تمام قدرت بدست توده‌های کارگر و توده‌های رنجیده ملیت تختستم مطرح است و این است مضمون واقعی فدراتیو شورائی جمهوریت در ایران.

تا زمانی که بورژوازی ملی تلاش میکرد خود را از نظام فوتدالی رها سازد، این بورژوازی حامل مشروع اراده آن ملت برای حق تعیین سرنوشت و جدایی بود و طبقه کارگر از آن پشتیبانی میکرد. اما در شرایط کنونی در خواستهای حل نشده دموکراتیک از جمله رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت با سد و مانع طبقه سرمایه‌دار متنکی بر یک دولت ارجاعی مواجه است و در اینجا دیگر صحبتی هم از مبارزه برای برانداختن فوتدالیسم و یا مبارزه با یک کشور استعمارگر نیست. بلکه مبارزه با نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری و رویانی سیاسی آن مطرح است. لذا طبقه کارگر تمها حامل مشروع اراده ملیت برای تعیین سرنوشت خویش و استقلال و جدائی محسوب می‌شود. که نتیجه عملی و پیروزمندانه آن در جمهوری شورائی متبادر می‌شود که شکل ناقص آن بارها توسط کارگران و زحمتکشان ایران تجربه شده است. به عبارت دیگر ساله حق تعیین سرنوشت و طرحها و برنامه‌های مختلف نظری فدرالیسم، خودمختاری، فدرالیسم شورائی، استقلال و غیره با جنگ داخلی بین بورژوازی و طبقه کارگر در آمیخته است. آنچه که مسلم است مساله ستم ملی همچون سایر مطالبات معوقه باید حل شود. دولتها ملی در فردای انقلاب با پشتیبانی و یاری طبقه کارگر سایر ملل شکل

قدرت و ثروت پشت آن ایستاده است. وقتی مبارزات اوج میگرد و زمانی که کوس رسوایی رژیم بر سر هر بام زده می‌شود، این بورژوازی تلاش میکند با فریب افکار عمومی خود را بیگناه جلوه دهد. خیلی‌ها در داخل حاکمیت و در اپوزیسیون آن با جدا کردن سهم حاکمیت مذهبی از طبقه حاکم و تراشیدن جناح‌های صنعتی و تجاری و مالی و غیره به امید اینکه با بورژوازی حاکم به توافق برسند، تلاش میکنند این دو مبارزه را از هم جدا کنند. اما واقعیت این است که هرگونه جدا کردن این دو وجه به لحظه فرهنگی و ناموزون از نظر اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی ایران پاسخ دهد. مجموعه این مسایل حل نشده دموکراتیک، عدالت جویانه و اقتصادی، هیچکس قادر نخواهد بود به مسایل حل نشده دموکراتیک و بویژه مساله اساسی و پیچیده‌ای نظری حق تعیین سرنوشت ملل در کشور چندی پارچه به لحظه فرهنگی و ناموزون از نظر اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی ایران پاسخ دهد. مجموعه این مسایل حل نشده دموکراتیک، عدالت جویانه و اقتصادی، هیچکس قادر نخواهد بود به مسایل حل نشده دموکراتیک و پیچیده‌ای تاثیر می‌گذارد و از هم دیگر تاثیر می‌پذیرند. بر این اساس است که برنامه، راه حل و مبارزه ای قادر به حل مشکلات تلبیار شده موجود است که به این خواسته‌ها از نقطه نظر منافع اکثریت مردم پاسخ داده باشد. خواسته‌های اقتصادی و سیاسی را طرح و برای آنها راه حل‌های مشخص و معینی ارائه دهد. کار کمونیستی: برنامه سازمان چه پاسخی به این مسائل مشخص دارد و آلتنتاتیو کارگری در این زمینه چیست؟

سازمان ما با جمعبندی از تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران و با در نظر گرفتن تجربیات داخلی و جهانی و با جمعبندی از مبارزات حد ساله ایران، بر این نظر است که تنها با واژگون کردن نظام سرمایه‌داری حاکم است که خواستهای دموکراتیک و سوسیالیستی مردم متحقق خواهد شد و نیروی این مبارزه هم جز طبقه کارگر و زحمتکشان که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند نیست. مبارزه با طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن در هر شکل و لباسی. نتیجه عملی مبارزه صفت کارگران و زحمتکشان جامعه علیه مافیایی قدرت و ثروت، چیزی جز جمهوری فدراتیو شورائی نمیتواند باشد. ساختاری که هم به ستم طبقاتی پایان میدهد و هم به تمرکز تاریخی که از آن صحبت کردیم. بنظر ما شعار فدرالیسم شورائی در عین حال ابزاری است در مبارزه برای سوسیالیسم، فدراتیو شورائی که نتیجه تحلیل و جمعبندی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سمت و سوی مبارزه‌ای است که هم علیه استبداد مذهبی جریان دارد و هم علیه آن ده پانزده درصدی که خون مردم را به شیشه کرده‌اند. جدا کردن مبارزه برای آزادی از مبارزه برای برابری و عدالت اجتماعی در هر مردمی خیانت آشکار به

را که فراهم نگهدارنده همه ماست تقویت کند» رابطه‌ای که بدون آن کارگران فارس از کارگران آذربایجانی، کارگران کرد از کارگران ترکمن و کارگران بلوچ از کارگران عرب جدا می‌افتد. برای ما هر چند تا جمهوری که تشکیل شود، مهم نیست، اینکه مرزها از کجا می‌گذرند، اهمیت ندارد. برای ما حفظ یگانگی طبقه کارگر همه میلت‌ها بر علیه بورژوازی هرملتی مطرح است.

شعار جمهوری فدراتیو شورائی ایران که یک جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شورائیست، ضمن برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود، در عین حال دعوی است مشخص برای اتحاد طبقه کارگر تمام ملل. طرح و تبلیغ و ترویج این شعار در عرصه مبارزات جاری مشت ناسونالیسم افراطی و شوئیسم را باز و این امکان را بوجود می‌آورد تا توده‌های کارگر و زحمتکش ملی که زیر ستم له شده‌اند از شعارهای ناسیونالیست‌های افراطی و بورژوازی کنار کشیده و تحقق خواستها و آمال و آرزوهای سرکوب شده خود را در حکومت کارگری و شورائی جستجو کرده و به این مبارزه پیویندند. این شعار در عین حال از پیوستن بخش رادیکال خرد بورژوازی به صفوں بورژوازی جلوگیری می‌کند.

ما از شناسایی حق تعیین سرنوشت و حق جدا شدن تا شناسایی برابری ملت‌ها از لحاظ اقتصادی، سیاسی، رفع استثمار یک ملت بدست دیگری پیش می‌روم. در جمهوری فدراتیو شورائی و در سوسیالیسم، وقتی اجبار و زور از ترکیب دولت حذف شوند آنکه پذیرش داوطلبانه آن نرم‌ها و مقرراتی که بوسیله خود مردم بوجود می‌آیند جای زور و اجبار را خواهد گرفت.

فراتیو شورائی در واقع این اجرای اصول شورائی در فضای ملل بجزیان خود آنهاست، سازمان یافتن آن چیزیست که خود کارگران و مردم زحمتکش در جریان مبارزه و قیام بوجود می‌آورند. سازمان یافتن دولتی است کارگری و متکی به شوراهای فراموش نباید کرد که مبارزات دموکراتیک و آزادیخوانه در ایران که از دیرباز با مبارزات برابری طلبانه توان بوده است، اکنون با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران گسترش باز هم پیشتری یافته است. اکنون مبارزه برای آزادی با مبارزه برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بیش از بیش گره خورده است. وظیفه یک کمونیست و یک انسان مترقی

پرده ساتر کشیدن روى این تاریخ نیست. بلکه کنار زدن این پرده ساتر، روشن کردن افکار کارگران و زحمتکشان ملت‌ها و مبارزه رادیکال در این جبهه و یاری رساند به آن و پیروزی در این جبهه است. نتیجه این پیروزی چیزی جز حاکمیت خود کارگران و زحمتکشان جامعه نیست که در کشور ما به خاطر وجود ستم ملی و گوناگونی فرهنگها و غیره عملا در جمهوری فدراتیو شورائی تبلور می‌آید، که هم آزادی و حقوق دموکراتیک را متحقق می‌سازد و هم سوسیالیسم و عدالت اجتماعی را برقرار مینماید، به ستم ملی پایان میدهد، حقوق

میگرد و یا با پشتیبانی بورژوازی در خارج مرزها؟ در واقع آنچه که بصورت کشمکش میان پرولتاریا و زحمتکشان ملی از یک طرف و بورژوازی از طرف دیگر ترسیم می‌شود در حقیقت امر مبارزه‌ای خواهد بود. بیان سوسیالیسم و سرمایه‌داری. در ابعاد جهانی هم آنها بدون کمک خارجی قادر به مقابله با خواسته‌های کارگران و زحمتکشان نیستند و همینطور کارگران هم بدون پشتیبانی جنبش کارگری و سوسیالیستی نمی‌توانند پیروز شوند. تلاش ما و برنامه ما این است که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را علیه بورژوازی سازمان بدهد و این ملت‌ها را حول یک جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی متحد کند.

کارکمونیستی: حق جدائی و تشکیل دولت مستقل و در عین حال دعوت به اتحاد در چارچوب جمهوری فدراتیو شورائی در برنامه ما چگونه عملی می‌شود؟ رفیق ییدی: ما ضمن اینکه حق جدائی را برسمیت می‌شناسیم در عین حال طرفدار نزدیکترین اتحاد کارگران همه ملت‌های ساکن ایران هستیم. اما دقیقاً برای اینکه این اتحاد آزادانه و داوطلبانه باشد است که حقوق ملت‌ها را بطور کامل برسمیت می‌شناسیم. دوستی و اتحاد ما کارگران ملل مختلف از نبرد مشترک ما با سرمایه‌داری حاصل می‌شود، نه در نفی حقوق دموکراتیک یکیگر. برای همین است که برنامه ما با در نظر گرفتن رشد تاریخی ملل ساکن ایران، تشکیل فدراتیو شورائی را هم شکلی از استقلال و هم شکلی از کنار به وحدت آزادانه و کامل، پیشنهاد می‌کند.

در جمهوری فدراتیو شورائی همه ملت‌ها حق دارند بدون قید و شرط تصمیم بگیرند که در صورت تمایل در نهادهای فدرال شورائی شرکت کنند و یا جدا شوند. فدراتیو شورائی شکلی از اتحاد است که خلق‌های دارای حق تعیین سرنوشت بطور داوطلبانه به آن می‌پیوندند. فدراتیو شورائی درست نتیجه و برگران در خواستها و مطالبات و مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان ملت‌های مختلف است و آن قوانین، نرم‌ها و اشکالی را ثبت می‌کند که خود تداوم حاکمیتی متمرکز و سرکوبگر است، از راه طرد هرگونه اعتراض به وضع موجود بر پایه رفع ستم ملی. اینها که ستم ملی و حق تعیین سرنوشت است. هدف بیان کنندگان این عقیده برسمیت نشناختن مساله ملی و مقدس جلوه دادن امتیازات ملت ستمنگ و سمعت از آن مهر تأیید زدن به این راسته اشکال مشروطیت و تکامل یافته‌تر آن را در قیام بهمن شاهد بودیم و اگر در آن موقع سطح رشد و تکامل جامعه و صفت بندهای طبقاتی مانع از آن شد که این تلاشها به استقرار اشکال حکومتی طبقه کارگر منجر گردد، امروزه با طرح و حل این مسائل باید امکانات نظری و عملی آنرا فراهم نمائیم. کارکمونیستی: جریانات و گرایشاتی هستند که حق ملل در تعیین سرنوشت خود را برسمیت می‌شناسند ولی راه حل معینی ارائه نمیدهند و یا حل آنرا به تحقق حقوق شهروندی حواله میدهند و یا اساساً مساله ستم ملی و حق تعیین سرنوشت را یک شعار ناسیونالیستی و مغایر با انترناسیونالیسم پرولتاری میدانند. این نظرات چه می‌آینند با نظرات سازمان دارند؟

این درست است که جنبش طبقه کارگر یک جنبش جهانی است، اما این هم درست است که برای طبقه کارگر در کشور ستم‌دادی نظیر ایران مبارزه برای تعیین سرنوشت و بدست آوردن آن در عین حال جزو مهمی از مبارزه برای سوسیالیسم محاسب می‌شود. کسی که می‌خواهد در ایران بزرگ سوسیالیسم را برقرار کند در صورتی می‌تواند به سمت این هدف پیشروی کرده و به پیروزی برسد که بقول لینین «اماکن رشد آزاد و خودگران همه اجزای آنرا در نظر داشته باشد و آن رابطه اقتصادی و اجتماعی



با حقوق برابر وارد ارگانهای شورایی بشوند و یا جدا شده و کشور مستقل خود را تشکیل دهند. فدراتیو شورایی نه فدراسیون منطقه‌ای بلکه فدراسیونی است از سازمانهای اجتماعی اقتصادی که بر منافع واقعی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه استوار است و با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران که دهها سال است سایه استبداد دیکتاتوری و بی حقوقی بر آن سایه افکنده و بورژوازی ایران عامل اصلی آن است، ما باید پلی بنزینم روی شکاف میان استبداد و دموکراسی سوسیالیستی. گذار از اپس‌ماندهترین اشکال و سازمانهای سیاسی به پیش‌فترين و مدرن‌ترین در عین حال آزادترین. چنین است مضمون فدراتیو شورایی جمهوریت در ایران که در عین حال مسالمه ستم ملی را بطور قطع و به نفع توده‌های زحمتکش ملل تحت ستم حل میکند و برای بروز رفتار کردن بدگمانی ناشی از تبلیغات دمها مسالمه بورژوازی لازم است از هم اکنون امتیازات ملی را در هر شکل و صورت آن نفی و برابری کامل حقوق ملل و اقوام ساکن ایران و حق جدایی کامل آنها را به رسمیت بشناسیم و این بهترین راه حصول به وحدت و مبارزه است.

در این نبرد سرنوشت ساز، مسالمه اصلی و سیاست عملی عبارت است از متحده کردن طبقه کارگر و توده‌های رنجیدیده ملل گوناگون به منظور راه انداختن مبارزه مشترک جهت برانداختن مافیای قدرت و ثروت: یعنی طبقه حاکمه ایران با تمام حشو و زوایتش و برقراری جمهوری فدراتیو شورایی ایران.

بورژوازی هم که در قدرت است، ناتوانی این اقتشار را که بیشتر روشن‌فکران اهل قلم و روحانیون هستند، درک کرده و خطر دخالت خارجی و تجزیه و جدایی را گوشزد میکند. از همین روست که خود مختاری و فدرالیسم در چارچوب جمهوری بورژوازی، وقتی طرح میشود از آن بُوی تجزیه و جدایی به شام می‌رسد. درحالیکه در جمهوری فدراتیو شورایی و سوسیالیستی وقتی که برابری واقعی برقرار شود در عین حال که حق جدایی کامل و بی قید و شرط برسمیت شناخته میشود، اما جدایی معنای خودش را از دست میدهد. در عین حال سیاست ما در این زمینه تنها مسایل فرهنگی را در بر نمیگیرد، بلکه برداشت شورایی از حق تعیین سرنوشت و آزادی ملی مسایل اقتصادی، اجتماعی و غیره را هم در بر میگیرد. اگر فدراسیون غیرشوروایی و بورژوازی (در صورت عملی شدن) گذاری است به اتحاد بورژوازی و امپریالیستی (نظری اتحادیه اروپا) فدراتیو شورایی گذاری است از اتحاد اجباری و بورژوازی به اتحاد داوطلبانه توده‌های کارگر و زحمتکش همه ملل و اقوام. وحدت سازمانیافتہ از نوع شوراهای یکی از اشکال مدرن و آزاد و داوطلبانه گذار به وحدت است. چرا که با پیروزی و استقرار شوراهای عموم توده‌های کارگر و زحمتکش اقتدار خود را بازیافت و هر گونه قیم و اقابالاًس را در مبارزات خودنگیخته خویش از سر راه بر میدارند، مسلح و مشکل میشوند و آنگاه است که قادرند خود تصمیم بگیرند که وارد اتحاد بشوند یا نه.

در جمهوری فدراتیو شورایی حق تصمیم‌گیری مستقل در کنگره تام‌اختیار کارگران و مردم زحمتکش همان محل گرفته میشود، تا اگر بخواهند

ملیت‌های مختلف را برای تعیین سرنوشت خود برسمیت میشناسند و هم زمینه وحدت داوطلبانه آنها را در یک جمهوری سوسیالیستی فدراتیو شورایی امکان‌پذیر نمایند.

کار کمونیستی: جریاناتی که اداره ایران به شکل فدرالی را مطرح میکنند، انگشت روى «خطر تجزیه و جدایی بعنوان یک خطر» می‌گذارند و عنوان می‌کنند که این شکل هم حقوق ملیت‌ها را مدنظر دارد و هم مانع تجزیه و جدایی میشود. نظر سازمان و برنامه آن در این باره چیست؟ رفقی یدی: کسانیکه راه حل مسأله ملی در ایران را اداره فدرالی کشور میبینند، همانطور که قبل اگفتم از ایده‌های دموکراسی لیبرالی الهام می‌گیرند و از آنجلی که نیروی اجتماعی قابل اتکایی پشت این فورمولیندی نیست، اینها از همین حالا پایه کار خود را راضی کردن بورژوازی در کلیاتش قرار میدهند. اینها حتی اقتدار بورژوازی خود را هم مدنظر قرار نمیدهند و نمیتوانند هم قرار دهند. چون بورژوازی ملی این ملیت‌ها بمتابه یک طبقه تافته جدایفته از کل بورژوازی ایران، اساساً دیگر وجود ندارد. همه آنها بمتابه یک طبقه در بازتولید ستم و استثمار کارگران و زحمتکشان ملل تحت ستم در کل کشور متحدهند و یک هدف را دنبال می‌کنند و آن هم سود است. بنابراین محتوای شعار اینها هم اگر چیزی باشد جز همان رفع ستم فرهنگی نیست. چون چگونه میتواند بورژوازی را که دنبال منفعت خودش است و سرمایه‌اش در جایی سوددهی دارد که بازار دارد، زیرساخت‌های لازمه فراهم است، کادرهای متخصص، ماشین‌آلات سرمایه و کارگر ماهر و غیره موجود است، به مناطق عقبمانده بکشد؟ از همین روست که خود

درباره مسئله آذربایجان



خلقهای تحت ستمی که در چارچوب مرزهای ایران زندگی میکنند - در جنبش دموکراتیک و انقلابی سراسر ایران در طول تاریخ و در مقاطعی نظری دوران مشروطیت نقشی اساسی ایفاکرده است، شکی نیست علل ذهنی پیشو و پیشتر بودن خلق زحمتکش آذربایجان در دست زدن به اقدامات انقلابی و طرح خواستهای دموکراتیک و آزادی خواهانه و برابری طلبانه، رادر و هله اول باید در موقعیت اقتصادی و جغرافیایی این منطقه و قرار گرفتن آن بر سر راه اروپا و روسیه و مراودات تجاری و فرهنگی فیمایین آنها داشت.

در گذشته، رشد و گسترش یک مرکز فرهنگی و سیاسی ضداستبدی و ضدآرتجاعی در آذربایجان شمالی که از مراکز فرهنگی مترقی و مبارزات سیاسی انقلابی اروپا و روسیه متاثر بود، در رشد افکار مترقی اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم در ایران نقش مهمی بازی کرد. علاوه بر آن، وقوع انقلاب ۱۹۰۵ و متعاقب آن انقلاب اکبر در روسیه به رشد آگاهی کارگران و زحمتکشان آذری شاغل در مناطق قفقاز، آذربایجان و روسیه افزود. بطوریکه اولین هسته‌های سوسیال دموکرات ایران که بعدها به حزب عدالت و سپس به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و نیز حزب دموکرات ایران و بسیاری از مجامع فرهنگی و سیاسی ایران در آن دوره در جریان این مراودات فرهنگی سیاسی شکل گرفتند. هسته‌های سوسیال دموکرات که ابتدا توسط کارگران آذری در تبریز شکل گرفت و سپس به سراسر ایران گسترش یافت، در انقلاب مشروطیت، بویژه در ایجاد انجمن‌های

سود جویند و بعد از یک سال استقرار حاکمیتی دموکراتیک در آذربایجان و کردستان سرانجام این جنبش نیز بدست امپریالیسم و عامل سرسپرده آن یعنی رژیم سلطنتی که از سوی طبقات دارا بویژه زمینداران، خوانین و فوادها حمایت میشد، سرکوب و بخون کشیده شد. در باره علل بوجود آمدن این جنبشها و پیروزی و شکست آنها، مقالات زیادی نوشته شده است. اما اغلب این مقالات و تحقیقات در فضایی از سرکوب و خفغان انجام گرفته و یا بقصد تحریف و تخطیه این جنبشها توسط قلم به مzedan طبقات حاکم به رشته تحریر در آمده‌اند. بررسی تحقیقی و تحلیلی این جنبشها و ترتیجه‌گیری درست از آنها برای پیشبرد مبارزه انقلابی بویژه در عرصه رفع ستم ملی در ایران، احتیاج به تحقیق مستقل دارد.

اکنون که مسئله ایران و ملت‌ها بار دیگر به جلوی صحنه رانده شده‌اند، امیدواریم با پایان بازسازی کمیته ایالتی آذربایجان، امکانات ویژه‌ای در این زمینه از سوی این کمیته در دستور کار قرار گیرد. چرا که بعون بررسی تاریخی علل شکست این جنبشها، هرگونه تلاش انقلابی در این زمینه میتواند به کمبودهایی در کار تبلیغ و ترویج و سازماندهی مبارزه و دفاع از حقوق ملت‌ها بوجود بیاورد که بعدها جبران آنها بسیار مشکل خواهد شد.

در اینجا با اشاره‌ای مختصر به زمینه شکل‌گیری و پیروزی قیام مردم آذربایجان در سال ۱۳۲۴ و علل شکست آن، اشاره کوتاهی هم به وضعیت فعلی خواست ملی در آذربایجان خواهیم کرد. در اینکه جنبش انقلابی خلق آذربایجان - بنوان یکی از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در تاریخ مبارزات نه تنها خلق آذربایجان و کردستان، بلکه مهمتر از همه مردم سراسر ایران، از جمله آن لحظات و مقاطعه تاریخی محسوب میگردد که بدلالی مختلف مردم ایران و خلق زحمتکش آذربایجان و کردستان برغم دادن دمه‌های روزگاری توanstند از آن مقطع تاریخی به نفع استقرار آزادی و عدالت اجتماعی

آذربایجان که خواهان جدایی از ایران نمیباشد، خواستار برقراری دموکراسی در ایران و دستیابی آذربایجان به خود اختارتیست...»

جنبش انقلابی در آذربایجان در ردیف مطالبات دموکراتیک و آزادیخواهانه خود، برسیت شناخته شدن حق مل مل در تعیین سرنوشت خویش را پیش شرط نهاده شدن دموکراسی در ایران اعلام کردند. علیرغم حضور ارش سرخ در شمال و آذربایجان و انگلیس در جنوب و تاثیرات آن بر روند حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در ایران و بویشه آذربایجان، اما آنچه که در انقلاب مشروطیت پیشنهاد شد، دوباره اوج گرفتند. احزاب و تنکلهای کارگری و مجامع روشنفکری در سراسر ایران با طرح خواستها و مطالبات مردم که در انقلاب مشروطیت متحقق نشده بودند، پایی به میدان مبارزه گذاشتند.

اما هرچه این مبارزه در روند خود رادیکالتر میشد و بر خواستهای تحقیقیانه از دوران مشروطیت باین سوی پیشتر پای میپیشود، به همان اندازه که تودهای مردم را بسوی خود جلب میکرد، ارتجاع داخلی و پشتیبانان خارجی آنها را نیز به هراس میانداخت. برای اشاره بالای بورژوازی ایران، فتووالها، اشرافیت و دربار و حایانشان که خود را سازمان میدانند، مطالبانی نظری آزادی مطبوعات، احزاب، اتحادیهای مجمع مترقبی، حقوق زنان، ملتها و غیره قابل قبول نبود. بخلاف همین هم بود که جنبش قبل از اینکه تمام توان خود را یکی کرده و در راه تحقق مطالباتش بکار گیرد، عملاً هر قدمی که به جلو برمی‌داشت با سد خالفت و سرکوب نیروهای ارتجاعی مواجه میشد. در شرایطی که بدبست رضاخان اعتصابات متعدد در سراسر کشور که از طرف احزاب و نیروهای مترقبی و تنکلهای کارگری برگزار میشدند به تیجه مطلوب نمیرسانید، خلق زحمتکش آذربایجان که قیام‌بایی نظیر قیام شیخ محمد خیابانی و ستارخان را پشت سر گذاشتند بود و پایه‌گذار اولین انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ایران بود، بار دیگر خواستار تحقق اهداف انقلاب مشروطیت و بویشه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و سپردن اداره امور این مناطق بدست خود مردم شد. در چنین شرایطی بود که با تلاش انجمن آذربایجان و تنکلهای کارگری و دهقانی این منطقه، انتخابات سراسری برگزار و اولین کنگره ملی خلق آذربایجان برای یافتن راه مبارزه برای استقرار آزادی در سراسر ایران و تشکیل انجمن‌های ایالتی در آذربایجان. در آبان ۱۳۲۴ تشکیل گردید و بنا به تصمیم همین کنگره هیاتی برای تحقق خواستهای کارگران و زحمتکشان آذربایجان انتخاب شد. معندها از آنجاییکه نیروهای ارتجاعی داخلی و پشتیبانان خارجی آنها تجربه اندکاب مشروطیت و قیام تبریز را بیاد داشتند و از آنجاییکه بوجود آمدن چنین الگویی در آذربایجان، میتوانست سرمشقی برای سایر خلق‌های ایران باشد، لذا طولی نکشید که توطئه علیه آن آغاز شد. اما مردم آذربایجان با قیام ۲۱ آذر ۱۳۲۴ این توطئه را نقش بر آب کرده و تمام قدرت محلی را به مجلس منتخب خود تفویض کردن.

در اولین دور اجلالس مجلس ملی آذربایجان، در نامه‌ای خطاب به کشورهای دیگر اعلام شد «که خلق آذربایجان بعنوان خلقی صاحب ملت، زبان و آداب و رسوم ویژه خود، مانند دیگر خلقها در چارچوب تمامیت ارضی ایران دارای حق تعیین سرنوشت خویش میباشد، خلق از زبان مادری به غیر از زبان فارسی را جرم بشمار می‌ورد». علاوه بر آن با تبلیغ علیه خلق‌های مختلف و تحقیر و توهین به آنها که در این میان خلق آذربایجان و گیلان بدليل رشد افکار مترقبی و از سرگزداندن قیام‌های



واقعیت انکارناینی است که این بار مبارزات کارگران و زحمتکشان کلیه ملل ایران علاوه بر سمت‌گیری برای تحقق درخواست‌های دموکراتیک و انقلابی که از انقلاب مشروطه‌یت باین سوی سرکوب شده و تحقیق نیافرته است، هم زمان مبارزه برای برادری و مبارزه با مفایی مالی را نیز نشانه رفته است. باید از این مبارزه پشتیبانی کرد و به آن پاری رساند. واقعیت هم همین است که تنها با تلفیق این دو مبارزه است که خلق زحمتکش آذربایجان و نیز سایر خلق‌های ستمدیده ایران قادر خواهد بود، بسط جمهوری اسلامی را برچیه و در یک جمهوری فراتریو و شورایی برسنوشت خویش حاکم شوند.

کارگران و زحمتکشان و جوانان و روشنفکران آذربایجان با کسب تجربه از جنبش‌های صد ساله اخیر در میانند که تنها کارگران و زحمتکشان هستند که امروزه قادرند بصورت رادیکال در جهت رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت مبارزه کنند و آنرا متحقق سازند. چرا که اولاً طبقه بورژوازی آذری چون در استثمار و غارت و چپاول دسترنج توده‌های زحمتکش و غارت شرتعهای عمومی با بورژوازی دیگر ملل سرمیم و شریک است، در پی گسترش این خان یغماست. درثانی در محل نیز آنقدر قوی نیست که مثالبه نماینده ملت عمل کند و بقدیری در اعمال سرکوب خواسته‌های دموکراتیک اقتصادی و سیاسی با دیگر همپالگی‌های خود شریک و سرمیم بوده که نمیتواند مثالبه نماینده ملت پذیرفته شود. آنها حتی از اصلاحات اجتماعی هم خودشانرا کنار میکشند.

بنابراین نمیتوانند در این مبارزه پشتیبانی کارگران و توده‌های مردم را بدست آورند و هرگز تمایلی برای آزادسازی توده‌های زحمتکش از زیر ستم سیاسی و اقتصادی ندارند. از اینروست که امروز با طرح مبهم مسائل ملی تنها میخواهند با سوءاستفاده از احساسات

استفاده از زبان‌های غیرفارسی منع شد و در هر کوی و بزرگ مراسم کتابسوزان برآوردخته شد، بلکه حتی به چاپخانه‌ها و روزنامه‌های بی‌آزار محلی هم رحم نکردند و با حاکم شدن دویاره مالکین، تجار و ارتش و بورکراسی بر سرنوشت مردم و با ترویج گستردگی تمایلات مذهبی به جنگ آزادی و ترقی رفتند و درنتیجه در مدت کوتاهی فساد، جمالت تضییق اینداتی ترین حقوق و آزادیهای سیاسی حاکم بر مقدرات مردم شد. بدین ترتیب و عملاً از این تاریخ سرنوشت نسل‌های بعدی ایران زیر دیکتاتوری شاه رقم زده شد. کشتار، آوارگی، بی‌حقوقی و تحقیر و توهین آگاهانه توسط حکومت و طبقه مسلط طراحی میشد.

بالاخره خشم و نفرت از اینهمه ظلم و ستم ملی که با ستم سیاسی و تشدید استثمار درهم آمیخته بود بار دیگر خطه آذربایجان را به آورده‌گاه رزم برای آزادی تبدیل کرد. مردم کارگر و زحمتکش آذربایجان با آفرینش حماسه پرشکوه ۲۶ بهمن ماه ۱۳۵۶ و حمله قهرآمیز به دم و دستگاه نظامی و اداری شاه، آتش انقلاب را در ایران شعله‌ور کردند.

اکنون که بیش از ۲۴ سال از قیام و روی کار آمدن جمهوری اسلامی میگذرد، علاوه بر تشید ستم ملی، تبعیض جنسی، و تبعات سرکوبگرانه و غیردموکراتیک حکومت مذهبی ارتجاعی، گسترش فقر، بیکاری، فحشا، اعتیاد و دهما و صدھا ناملایمات دیگر اجتماعی ناشی از استثمار و غارتگری اقليتی ناچیز از سرمایه‌داران و تجار که با تکیه بر حکومت مذهبی ارتجاعی خون مردم را به شیشه کرد طاند، باعث شده تا خلق آذربایجان همچون سایر خلق‌های زحمتکش ایران برای خلاصی از زیر بیغ نظام حاکم به مبارزه برای تحقق خواسته‌های خود پناخیزد. تجربیات گذشته و قراین و شواهد مبین این

سیاست‌های خارجی شوروی کردند. حزب توده بجائی تبلیغ اهداف و دستاوردهای واقعی جنبش آذربایجان و جلب همیستگی مردم با آن، به همراه احزاب و جریانات ارتجاعی و محافظه کار، که از گسترش جنبش دموکراتیک وحشت داشتند، مشغول پاشاندن تخم نفاق و دودلی در جنبش آذربایجان و سراسر ایران شد. حزب توده با گرفتن چند کرسی وزارت در کابینه قوام و اتحاد شوروی با قبول قول‌های فریبکارانه سرکوب جنبش آذربایجان را فراهم نمودند. علاوه بر آن نفوذ اعضای حزب توده در رهبری فرقه و نیز معاشرات رهبران فرقه با سران خداناقلای عشایر فدالها و بورژوازی تجاری و دور افتادن از یک سلسله رف‌نمای رادیکال ارضی، زمینه برای اتحاد ارتجاع آذربایجان با ارتجاع سایر نقاط ایران و سرکوب قهری جنبش آذربایجان را فراهم آورد. درست یکسال بعد برغم برسیت شناختن خودمختاری آذربایجان و به بهانه نظارت بر انتخابات، به آذربایجان لشکرکشی نموده و آنرا به نحو بی‌رحمانه سرکوب کردند. در این یورش وحشیانه نزدیک به یکصدهزارنفر کشته و هزاران نفر دیگر آواره کشته‌های دیگر شدند. در سر هر کوچه و بازاری چوپه‌های دار و اعدام برقرار شد. بسیاری از آزادیخواهان بنام آذربایجان و ایران که به این جنبش پیوسته بودند، بعد از شکنجه‌های بسیار تیباران شدند و یا بدن‌های قطعه آنها در کوچه و خیابان‌ها گردانده شدند. پس از سرکوب کامل جنبش آذربایجان، تمام آزادیهای بیست آمده و حقوق دموکراتیک سرکوب و محروم نابود شدند. خانها و فنودالها به مناطق و روستاهای هجوم آوردند و به شکنجه و آزار مردم ادامه دادند. کلیه مطبوعات آزاد که بزبانهای آذری، فارسی، کردی، ارمنی و غیره منتشر میشدند، تعطیل شدند. نه تنها تدریس و

خیلی از مناطق رسیدگی به احشام را نیز بر عهده دارند، تولید سرمایه‌داری بخشی بسیار کوچکی از کار خانگی را آنهم برای خانواده‌های که از سطح درآمد بالاتری برخوردارند فراهم آورده است. تقریباً بار تعامی کار خانگی بر دوش زنان قرار دارد، زن ایرانی مجبور به انجام کار خانگی برای خرجی گرفتن از شهر است (باز هم استثنای واقعیت بسیار کوچکی را مطرح می‌کنند)، در صورت کم کاری و اخراج و طلاق، قوانین اجتماعی نه تنها هیچگونه حمایتی از وی بعمل نمی‌آورند بلکه در عرصه اجتماعی با خطر کشیده شدن اجباری به فحشاء (افزایش فاجعه‌بار فحشاء در ایران علیرغم قوانینی نظیر سنگسار و غیره مبتنی بر این واقعیت است) تحریر و توهین توسط اقوام موجه است. برای زن ایرانی بعد از طلاق هیچ قانون و سازمان اجتماعی وجود ندارد که از وی پشتیبانی کند. قوانین طلاق همه گونه حق تعرض به حقوق انسانی زن و اخراج او از خانه را به شوهر می‌دهد. زن در بسیاری موارد تنها به خاطر خلاصی از سرگردانی و تامین معيشت خود تن به ازدواج می‌دهد جبر اقتصادی و نالمنی او را مجبور می‌سازد تا بدنیال پیدا کردن شوهر باشد. هم اکنون قوانین ارتجاعی صیغه، ازدواج موقت به این ستم غیرانسانی دامنه وحشتناکی بخشیده‌است. باین ترتیب کار خانگی نیز در شیوه تولید سرمایه‌داری و فوق‌بهره‌کشی که از کار زن صورت می‌گیرد و مبارزه برای آزادی و برابری را بیش از پیش با مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه‌داری توأم می‌سازد.

ادامه دارد
یدی

بنابراین دادن اطلاعیه مشترک و یا برگزاری آکسیون مشترک دال بر این نیست که این انحرافات منجر به اشتباهاست گذشته از جمله فاجعه چهارم بهمن ماه از نظر دور داشته شود و ما قطعاً بدون برخورد انتقادی به گذشته نه با رفقاء اقلیت بلکه با هیچ جریانی پای وحدت نمی‌رویم، اگر مفاد پیشنهادی ما در باره وحدت جنبش کمونیستی مصوب کنگره دوم را خوانده باشید، متوجه خواهید شد که یکی از چهار بند اصلی آن همین انتقاد از گذشته است. ما باید تلاش کنیم انتقاد از گذشته را در تمامی سطوح آن به زمینه‌ای برای اتحاد صفو خود تبدیل کنیم. در این باره توصیه میکنیم برنامه و اساسنامه و همچنین نشریات سازمان بیویه «به پیش ارگان تحریریک سازمان» را مطالعه کنید، درباره چهارم بهمن نیز مراجعت کنید به استاد کمیسیون تحقیق سازمان‌های سیاسی و مقالات منتشره در نشریات شورای عالی و کمیته اجرائی شریه «به پیش» منتشره توسط کمیسیون وحدت و غیره و نیز تحلیل‌ها و ارزیابی‌های منتشره از سوی سایر نیروها و تحلیل‌گران، پیروز باشد!

جامعه زندگی کند و از طریق کمک هزینه مخارج فرزندان خود را تامین نماید. در سرمایه‌داری تقسیم جنسی کار بر اساس کار خانگی و کار دستمزدی از تقسیمات اولیه سازمان اجتماعی کار بوده است، معنده امروزه کالاتی شدن خدمات خصوصی بخش بزرگی از کار خانگی را به بازار مصرف منتقل نموده است. از جمله بچه‌داری، مهدکودک، عروسی، زایمان، نگهداری از سالمدان و غیره و غیره در بازار مصرف انجام می‌گیرد. مقدار دیگری از کار خانگی بوسیله تهیه غذاهای آماده و سایل بچه‌داری، ظروف یکبار مصرف، بعهده تولید کالاتی گذاشته شده. بدین ترتیب از میزان کارخانگی کاسته شده است.

در ایران، اما تقسیم جنسی کار و فشار پیش از حد کار خانگی در فرهنگ و آداب و پرسوم جامعه نیز بافته شده است. بیکاری، نیمه کاری و فصلی بودن کار مرد، تاثیری بر روی تقسیم کار نمی‌گذارد. شرکت زن ایرانی در محدوده اقتصاد خانواده عمده از گرفتن «خرجی» روزمره فراتر نمی‌رود، در سیاست گذاری اقتصادی و طرح بودجه نقش مهمی ندارد. زن باید با صرف‌جویی بیشتر به بازتولید نیروی کار برای سرمایه پردازد. شدت کار و استثمار زن ایرانی در خانه با شدت کار زن در سرمایه‌داری پیش‌رفته قابل قیاس نیست. در ایران که زنان علاوه بر بچه‌داری و انجام کار خانه، نگهداری از سالمدان و در

ملی ذهن توده‌ها را از برابری و عدالت اجتماعی منحرف ساخته و آنرا قربانی مصالح و منافع خویش سازند. برای رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت، کارگران و زحمتکشان آذربایجان ضمن مبارزه با سیستم سرکویگر مرکزی و مبارزه با مافیای مالی و نظامی پشتیبان آن و نیز ضمن مبارزه با شووبنیسم عظمتطلب ایرانی که هرگونه خواست رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملل میکنند، باید با گرایشات ناسیونالیستی افراطی و ناسیونالیسمی که از لیرالیسم الهام میگیرد و مبارزه خود را محدود به بارزه با دیوانسالاری مرکز قرارداده و مبارزه رادیکال توده‌های مردم برای رفع ستم ملی و تحقق سایر درخواست‌های دموکرات و اقتصادی و سیاسی را به خدمتکاری فرهنگی و اداری محدود میکنند، مبارزه کنند.

در مقابل خلق آذربایجان و نیز سایر خلق‌های ایران راهی جز مبارزه توانمندی استبداد مذهبی یعنی کلیت رژیم سیاسی از یک سو و سرمایه‌داران و تجار و سایر اقشار مرغه جامعه، که پشت این سیستم حکومتی قرار دارد و باعث و بانی اصلی تداوم ستم ملی و سرکوبگری در ایران هستند وجود ندارد. نتیجه این مبارزه توانمند میتواند در یک جمهوری فدراتیو شورائی به سرانجام پیروزمند خود برسد. اکنون که بورژوازی در تلاش است تا با دست‌اندازی به مبارزه بر حق ملی برای رفع ستم ملی، آنرا از مبارزه برای برابری و عدالت اجتماعی جداکرد و سرانجام در مسلح قدرت مرکزی قربانی کند، کارگران و زحمتکشان برغم مدعای مقابله بورژوازی و خردمند خود اقدام کنند. اگر در اوایل قرن گذشته در این جنبش‌های ملی مساله تمام قدرت بدست بورژوازی محلی مطرح بود، امروزه بدلیل تغییر و تحولات یک صد ساله اخیر تمام قدرت به توده‌های کارگر و زحمتکش محلی مطرح است و این است مضمون واقعی جمهوری فدراتیو شورائی که از سوی سازمان ما با پیش از سی سال تجربه مبارزاتی و جنبندی از شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران و شکست و پیروزی‌های آن اعلام شده است. جمهوری فدراتیو شورائی که در آن حق تعیین سرنوشت تا جدائی کامل و بدون قید و شرط برسمیت شناخته شده است در عین حال ناظر بر اتحاد و همبستگی داوطلبانه واحدهای ملی در کشور است. اگر فدراسیون بورژوازی گذاری است به یک اتحاد اپرالیستی، اما فدراسیون شورایی گذاری است از اتحاد اجباری به یک اتحاد داوطلبانه و آزاد و برابر که در آن حق تصمیم‌گیری به کنگره شوراهای کارگران و زحمتکشان ملیتها و اگنار می‌شود. در زمینه جدائی و یا ماندن در فدراسیون نیز همانا این ارگانهای توده‌ای هستند که تصمیم میگیرند که در داخل اتحاد بمانند و یا از آن خارج شوند.

یدی

اساساً در منطقه نبوده‌اند.

جنبش کارگری ایران

و «همبستگی» سازمان جهانی کار

نگاهی به چالش‌های جنبش کارگری، اقدامات «فعالین کارگری» در خارج کشور و بازدید هیأت سازمان جهانی کار از دیدگاه یکی از اعضای هسته کارگری سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

میدانستند که این ارگانها سال‌هاست که بعنوان آلت دست و چماق رژیم در کارخانها و حتی خیابانها علیه طبقه کارگر به کار گرفته شده‌اند. کار اولیه این‌ها جاسوسی، سازمان دادن گروههای تفیش و دستگیری و شکنجه کارگران بوده و هر وقت اعتراضی در کارخانه پیش آمدۀ اینها در مقابل خواسته‌های کارگران ایستاده‌اند و سالهای اخیر هم که بیشتر افشا و رسوا شده‌اند، اقدامات گاه‌گداری ظاهری‌شان هم بیشتر مصرف جنگ بین جناح‌ها را دارد تا دفاع از کارگران. این هیات به نظر من همه اینها را میدانست و میدانست که این ارگانها دیگر هیچ پایگاهی بین کارگران ندارند. اما بجای محکوم کردن و طرد آنها، به یک سری انتقاد سطحی رضایت داده است و می‌شود گفت دست محبت به سر آنها کشیده است. در مردم نتیجه‌گیری و رهنمود اینها به کارگران هم جای صحبت بسیار است. این هیات سیاست یک‌بام و دو‌هوا را در پیش گرفته و در عمل خواسته هم به میخ بزنده و هم به نعل، از یک طرف با انتقادات سطحی، برخی جاها به استقلال تصمیم‌گیری کارگران تاکید کرده است که باید نکته مثبت کار آنها تلقی شود، اما نکات سازشکارانه و ارتجاعی آن که حتی با قوانین بین‌المللی کار هم سازگار نیست، بسیار بیشتر است و عمل نکات مثبت آنرا زیر می‌گیرد. از جمله همین طرح انجمن‌های صنفی است. انجمن‌های صنفی تازه تأسیس «رانندگان کامیون» و «روزنامه‌نگاران» را گلو قرار داده‌اند. در حالیکه این دو انجمن بیشتر از کارفرمایان و عناصر وابسته به احزاب در قدرت تاسیس شده است تا نمایندگان رانندگان و روزنامنگاران. بدتر اینکه این هیات بطور ضمنی این نوع انجمن‌ها را تنها شکل تشكل برای کارگران اعلام کرده است. در حالیکه کارگران باید کاملاً آزاد باشند و بیینند کدام نوع تشکل برای مبارزات آنها مناسب است، آنرا تشکیل بدهند و بطور آزادانه به آن تشکل پیویندند، نظیر شوراها، کمیته‌های کارخانه، اتحادیه و یا هر شکل

کارگری که ماهیّت حقوقشان را دریافت نکرده‌اند و یا در شرایط اخراج‌های دست‌جمعی بسیار بیزند و هر روز هم در گوشه و کنار دست به اعتصاب می‌زنند، دیداری داشته باشند و بیینند که مشکلات این کارگران چیست و چرا حق‌شان را نمیدهند، چرا اخراج می‌کنند، چرا بیمه نیستند و خانواده اینها با این وضعیت گرانی زندگی‌شان چگونه می‌گذرد؟ و چرا صدها هزار کارگر کارگاههای کوچک را از شمول قانون کار فعلی هم خارج کرده‌اند، چرا کارگران استخدامی را اخراج می‌کنند و بعد با قراردادهای موقت همان کارگران را استخدام می‌کنند، سرنوشت این کارگران و خانواده‌آنها چه می‌شود؟ ولی شیوه کار اینها نشان میدهد که بیشتر بفکر سرو سامان دادن به مشکلات کارگری رژیم بودند که خودشان نمی‌توانند به سادگی حل کنند. نکته مهم این است که رژیم با اجازه دادن باینها برای گشت و گذار در ایران و دخالت در امورات کارگری، در پی این است که کارهای خود را ظاهری هم که شده با اینها هماهنگ کند و به طرح‌های خود مشروعیت بدهد. تا بتواند اعتماد کارگران را دویاره جلب کند. چون امروزه کارگران هیچ اعتمادی به اقدامات رژیم در این رابطه ندارند. اینرا هم باید فراموش کرد که اینها سعی می‌کنند ساخت و سازهای جنبش کارگری را هم مثل سایر بخش‌های حکومت با تحولات جدید و رهنمودهای سرمایه‌جهانی دمساز کنند تا نشان دهند که گویا زمینه برای سرمایه‌گذاری آمده است. آمدن هیات سازمان بین‌المللی کار در ضمن کمک به این پروسه هم است.

کل کمونیستی: در گزارش این هیات از جمله از کارکرد شوراهای اسلامی انتقاد شده و در ضمن انجمن‌های صنفی را بهترین شکل تشکل‌های مستقل کارگری در ایران نمایندگان، در این باره نظر تان چیست؟ **رفیق علی:** این انتقاد به درد خودشان می‌خورد و بیشتر بوی سازش میدهد تا نقد واقعی، چرا که اینها خوب

کار کمونیستی: رفیق علی! اخیرا هیاتی از سازمان بین‌المللی کار به ایران رفته بود. این هیات به همراه گزارشی از دیدارها و مذاکرات خود با افراد مختلف، درباره مسایل کارگری ایران و بیوژه تشکل‌های مستقل، کارگری نظراتی را ارائه نموده است. می‌خواستیم بیننم در این موقعیت قصد این هیات از سفر به ایران چیست و مواضع آنها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

رفیق علی: با توجه به حالت رو به اعتلای جنبش کارگری ایران، که هر روز سمت و سوی مستقل‌تری به خود می‌گیرد و با توجه باینکه بورژوازی ایران و دم و دستگاه دولتی اش در تلاش است تا این جنبش کارگری را که هرگونه اعتمادی نسبت به تشکل‌های خود ساخته رژیم را از داده است، دویاره به نظام و نسق دلخواه خودش درپیاره، می‌توان فهمید که تمام امکانات داخلی و خارجی به کار گرفته شده است تا نگارند کارگران همسطح با حالت اعتلای جنبش به تشکل‌های رزمنده و واقعاً اقلابی خود دست یابند. برای همین است که بعد از سالها سرو کله نمایندگان سازمان بین‌المللی کار پیدا می‌شود.

کار کمونیستی: اینها در این سفر با چه گروههای مذاکره کرده‌اند و اصولاً نحوه کارشان چگونه بود؟

رفیق علی: البته آنچه که در گزارش خود ذکر کرده‌اند خودش واقعیت را بهتر از هر کس دیگری بیان می‌کنند و آنهم این است که اینها مثل اینکه رفته بودند تا برای سران رژیم در مسایل کارگری خدمات مشاوره‌ای بدهند و نه رسیدگی به امورات کارگران. مذاکرات اینها هم نه با کارگران و احیاناً نمایندگان واقعی آنها، بلکه بیشتر با همان سران احزاب و گرایشات درون جمهوری اسلامی بوده که از سالها در رأس تشکل‌های ضد کارگری نظیر انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی، خانه کارگر و جدیداً هم انجمن‌های صنفی قرار دارند و پارهای مذاکرات هم با سران رژیم نظیر وزارت کار و پیش‌گیری از احتقار کارفرمایان و غیره داشتند. اینها حتی به خودشان زحمت نداده‌اند با نمایندگان دهها هزار



کارگران نفت باشند. پرسیستی است که فرق بین اتحادیه مورد درخواست این رفقا با انجمن‌های صنفی مطرح شده از سوی رژیم و این هیات چیست؟ اگر پاسخ این سوال را بدهن، معلوم می‌شود که عدم موضع صریح آنها درباره آزادی کامل کارگران در ایجاد تشکلهای مستقل خود از جمله شورا، کمیته کارخانه و از جمله آزادی در فعالیت سیاسی، پیوستن به احزاب و سازمانها، چقدر با منافع واقعی و اموالی طبقه کارگر مغایرت دارد. بدون اینکه مخالفتی با ایجاد سندیکا و اتحادیه باشند بیادشان می‌اورم وضعیت اتحادیه‌های کارگری در اروپا را که اگر از تزدیک با فعالیت آنها آشنا باشند حتماً از دور شاهد ریاکاری و تری بودن آنها هستند. در حالیکه طبقه کارگر ایران در وضعیت وخیمی بسیار، صدهزار کارگر حتی از شمال قوانین کار فعلی هم خارج‌اند، سرمایه‌داران با آنها مثل برده رفتار می‌کنند، قراردادهای دست‌جمعی پیش‌کش! اینها کارگران استخدامی را هم اخراج و به کارگران موقتی تبدیل می‌کنند، سرکوب و خفغان جلوی رشد سطح آگاهی و تشکل مستقل طبقه کارگر را گرفته است، در این شرایط که کل طبقه کارگر ایران فاقد تشکل سیاسی و صنفی مستقل خود است، چرا فقط اتحادیه و سندیکا، آنهم فقط برای کارگران نفت در یک نامه سرگشاده برای مجامع بین‌المللی از سوی این فعالیت و نمایندگان سابق طرح می‌شود؟ و اینها مسایل مهمی است که این رفقا یا آنها را فراموش کردند و یا محدودیت انتشار آن در خبرگزاریهای رژیم (نظیر ایستا که این نامه برای اولین بار توسط این موسسه منتشر شد) مانع از طرح اینگونه مسایل بوده که امیدوارم اینچنین نباشد.

کارگر را به ماشین تولیدی تبدیل بکنند که هیچ فکر نمی‌کند و تا وقتی که مواد سوختی دارد فقط تولید بکنند، در حالیکه هم اکنون مبارزات کارگران هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی پیش می‌رود و این دو عرصه را نمیتوان از هم جدا کرد و کارگران همچون سایر افراد جامعه دارای فکر و اندیشه هستند و آزادند که برای پیشبرد عقاید خود با هر سازمان سیاسی فعالیت کنند و طبیعتاً این عملکرد او است که باعث می‌شود تا کارگران به وی رای بدهنند و نماینده خویش بکنند. باز طبیعتاً این کارگر با فکر و اندیشه خود عمل می‌کند و برای پیشبرد مبارزه از آن سود می‌جوید، هر نوع مانعتراشی در این رابطه هم غیرممکن و هم ارجاعی است و تیجه‌نشان به تفییش عقاید خواهد انجامید. اینرا مخصوصاً بخشی از کارگران و روشنگرکران سابقاً چپ هم باید بداند که جداکردن کارگران از فعالیت سیاسی و منع کردن آنها از پیوستن به احزاب و سرمایه‌داران می‌باشد، اینها سعی کردند چنین وانمود کنند که مظورشان عدم دخالت افراد و احزاب در قدرت است، اما کیست که نداند پشت این سطح آگاهی و تشکل‌یابی صنفی و سیاسی آن کمک کرد. نه اینکه آنرا محدود کرد.

کار کمونیستی: در همین رابطه عده‌ای از نمایندگان سابق صنعت نفت در نامه سرگشاده‌ای گزارش این هیات را نقد کرده و پیشنهاداتی داده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

رفیق علی: در این مورد که این نمایندگان سابق اقدام کردند مثبت است. ولی میتوانستند به موارد متعددی اشاره بکنند و خواسته طبقه کارگر را در سطح وسیعتری مطرح کنند. از جمله اینکه در پی این نباشند که فقط به فکر سندیکا و یا اتحادیه و آنهم فقط برای سرنیزه و زندان و اعدام عملی کند. اینها میخواهند

دیگری از تشکل که لازم بدانند. اضافه کنم که اگر بنا بود هیات اعزامی واقعاً به فکر تشکل مستقل طبقه کارگر باشد در آن صورت باید، به محدودیت آزادیهای سیاسی و اجتماعی در ایران اعتراض می‌کرد و مخصوصاً به آزادی کامل طبقه کارگر در راستای فعالیت اقتصادی و سیاسی خود. چون بدون آن چگونه کارگران میتوانند تشکل واقعاً مستقلی ایجاد بکنند؟ در همین راستاست که رهنمود این هیات خود به مانع ایجاد تشکل مستقل کارگری، بدور از دخالت دولت می‌نگامد.

کار کمونیستی: این هیات در گزارش خود اعلام کرده است که نمایندگان کارگران در این انجمن‌ها نماید وابسته به احزاب باشند و یا در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند. آیا یک چنین چیزی امکان‌پذیر هست و بنفع کارگران می‌باشد؟

رفیق علی: منظور اینها مشخص است و در راستای منافع دولت و سرمایه‌داران می‌باشد، اینها سعی کردند چنین وانمود کنند که مظورشان عدم دخالت افراد و احزاب در قدرت است، اما کیست که نداند پشت این رهنمود همان منوعیت احزاب و سازمانهایی است که در جهت آگاهی و تشکل طبقه کارگر فعالیت می‌کنند،

کار کمونیستی: در همین رابطه عده‌ای از کارگران می‌دانستند و در شرایط سرکوب سازمانهای سیاسی طرفدار طبقه کارگر و یا سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی، با هزار حیله و نیز نگ سرنخ این تشکل‌ها را در دست خود خواهند داشت. رهنمود اینها در این باره یک رهنمود ضدکارگری است. این رهنمود میخواهد کارگران را از شرکت در امورات سیاسی دور نگهدارد. چیزی که رژیم تاکنون خواسته به زور سرنیزه و زندان و اعدام عملی کند. اینها میخواهند

جنبش کارگری و تشکل‌های مستقل

مطلوب زیرخلاصه‌ای از سخنرانی رفیق یدی در یکی از سمعینارهای کارگری سوئد، با عنوان «جنبش کارگری و تشکل‌های مستقل» میباشد که از روی نوار پیاده شده است.

ماه‌هاست که حقوق خود را دریافت ننموده‌اند. اینها علاوه بر از دست دادن مرد درآمد بخور و نمیر خود، طبیعتاً قدرت خرد سبق خودشان را هم از دست میدهند و در نتیجه هزاران کاسپیکار خرد نیز به ورطه ورشکستگی کشانیده میشوند. این درحالیست که بیش از پنجاه درصد جمعیت هفتاد میلیونی کشور را جوانان تشکیل میدهند. جوانانی که هیچگونه چشم‌انداز روشی برای آینده خود ندارند و هرسال بیش از شصت‌هزار نفر به صفت بیکارانی می‌پیوندند که از مرز ده میلیون نفر هم گذشته است. هزاران نفر متخصص و تحصیلکرده هرماه در جستجوی کار و یک زندگی انسانی کشور را ترک میکنند. میلیونها تن به اعتیاد کشیده شده‌اند.

فعشا، قتل، خودکشی، فرار از خانه و سایر ناهنجارهای اجتماعی بیداد میکند. طبق گزارش روزنامه‌های رژیم در هر روز بیش از هفتاد دختر و پسر نوجوان در سنین پانیت فقط در رودهای تهران دستگیر می‌شوند. خانه‌های هزار و یک شبی برای عیش و عشرت طبقه مرفه ایران کافی نیست که بیش از هشتاد هزار زن و دختر جوان نگون‌بخت را در خود جای داده‌اند، خیابانها نیز به مرکزی برای تجاوز به حقوق زنان تبدیل شده است.

اگر میلیونها خانه‌نشین و کسانیکه در هیاهوی خیابانها دنبال قوت لایموت روزانه به این در و آن در میزنند و از راه دست فروشی، تکدی و کارهای موقت زندگی می‌گذرانند و آتش زیرخاکستر نیروهای بلقوه شورش‌های بعدی را تشکیل میدهند، را مد نظر قراردهیم که بدليل پراکندگی و اختلاف منافع و فقدان زمینه تشکل قادر به سازماندهی یک جنبش اجتماعی نیستند و اگر میلیونها حقوق‌بگیر دولت را در نظر بگیریم که با وجود داشتن کار روزانه چند شیفت باید کار و دوندگی بکنند تا چرخ زندگی‌شان بچرخد و همین اجزا و فرست فکر کردن هم برای آتها باقی نمی‌گذارد و سایر گروه‌های اجتماعی نیز جوانان و دانشجویان و

در عین حال توانسته باشند عده‌ای هرچند قلیل از فعالین سابق جنبش کارگری را حول و حوش طرح‌های ضدکارگری خود بسیج کنند.

در این رابطه، از میان عوامل متعدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به دو عامل مهم می‌شود اشاره کرد. عوامل عمده‌ای که در بوجود آمدن و تداوم وضعیت موجود تأثیرگذارند یکی عامل خارجی، یعنی جهانی و بین‌المللی و دوم عامل داخلی.

مرکزی‌ترین عامل جهانی را همه شما می‌شناسید

که معروف است به «شکست سوسیالیسم موجود» و عروج نئولیبرالیسم.

صحبت از پیروزی بی‌چون و چرای بازار آزاد است. صد الیت پیروزی بی‌چون و چرای بازار آزاد، پیروی بی‌چون و چرا از سیاست‌های مراکز مهم اقتصادی دنیا، نظریه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که به مقر فرماندهی انحصارات عظیم جهانی تبدیل شده‌اند را نیز در پی دارد. و رعایت قواعد و مقررات آنها پیش‌شرط هرگونه باصطلاح «توسعه» محسوب می‌گردد، کشورهایی نظری ایران، بموازات جهانی شدن، مجبورند مقتضیات سرمایه جهانی و شرط و شروط آنرا پذیرند تا از هدایای آن از جمله صدور سرمایه، انعقاد قراردادهای اقتصادی، اعطای وام و سرمایه‌گذاری وغیره برخوردار گردند.

اما عامل داخلی: ازاوضاع و خیم و نابسامان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور همه آگاهید. بورژوازی ایران که از قبل هشت سال جنگ و تشدید استثمار، دزدی، قاچاق، اختلاص و کلاهبرداری پروار شده است برای حفظ حاکمیت و ادامه حیات خودش اکنون با مضلات چندی روپرورد شده است. در طول شش ماهه گذشته دهها کارخانه و مراکز تولیدی، بدليل فقدان مواد اولیه، فرسودگی ماشین آلات و یا بواسطه ناتوانی در رقابت با کالاهای مشابه وارداتی و متحقق نشدن تولید و غیره بسته شده‌اند. دهها هزار کارگر اخراج شده و یا

همانطور که میدانیم امروزه بحث مطالبات کارگری بویژه «تشکل‌های مستقل کارگری» نه بحث فقط سوسیالیست‌ها و فعالین جنبش کارگری ایران، بلکه به یکی از مباحث و کشمکش‌های مهم طبقه مسلط ایران نیز تبدیل شده است. مدعی‌اند که بورژوازی ایران بر آنست تا اشکال و شیوه‌های حکومتی تاکنونی خویش را کنار بگذارد و در این رهگذر از طبقه کارگر هم می‌خواهد تا از این فرصت استفاده کرده و از ادای سهم خود غافل نباشد.

بر این اساس و زمینه، در خارج کشور هم که تبعیدگاه بخش زیادی از فعالین سابق و طرفداران همین طبقه کارگر است، بیشتر مباحث و گفت‌شوندهای بین امر اختصاص یافته است و گرایشات مختلف مدافعان جنبش کارگری تحت تأثیر گرایشات سیاسی و تحولاتی که در جامعه صورت می‌گیرد، هر کدام راه حلی ارائه میدهد (که الیت ادامه اینگونه بحث‌ها در خارج کشور معمولاً نه معطوف به یک استراتژی معین و بنابراین ادامه‌دار، بلکه با ضربان هیاهوی برپاشده توسط روش‌نگران بورژوا، تنظیم می‌شود و همراه با کم شدن این ضربان به فراموشی سپرده می‌شوند). اما آنچه که در این میان رنگ می‌بازد و قرار است به حاشیه رانده شود، مساله مبارزه طبقاتی و سوسیالیستی طبقه کارگر است.

چیزی که با استقلال تشکیلاتی، طبقاتی و سیاسی کارگران پیوندی ناگستینی دارد. همه این تلاشها الیت بر زمینه یک سری تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه صورت می‌گیرد.

ابتدا و قبل از هر چیز لازم است ببینیم این تحولات چیست که همه چیز را دگرگون کرده و همه مرزها را بهم ریخته است. بطوریکه حتی عوامل قتل و کشتار و سرکوب کارگران و عاملین ادبیار آتها را نیز وامیدار تا پیرامون مسایل کارگری قلم بزنند، نطق بکنند، سمعیار تشکیل بدهند و از حق اعتصاب و تشکل مستقل وغیره برای کارگران صحبت بکنند و

که در طول تاریخ مبارزات اجتماعی ایران با چنگ و دندان و با نثار خون برای آزادی و برابری جنگیه و مفاهیمی نظری آزادی، دموکراسی، برابری، عدالت اجتماعی، برابری زنان، رفع ستم ملی و حق تشکل تحزب و غیره را به فرهنگ مسلط تبدیل کرده بودند، منکوب و به فراموشانه تاریخ بسپارند. هرگونه ایده انقلابی و رادیکال را تحت عنوانی نظری «خشونت طلبی»، بی‌فایده و چیزی که از آن دیکتاتوری و سرکوب زاده میشود» مذموم بدارند. بیرون راندن سنت سوسيالیستی و چپ از صحنه سیاسی کشور، ایجاد پوشش ایدئولوژیک گفتمان سیاسی بمنظور نمایاندن یک جنبش سیاسی که میاید از پشتونه اجتماعی نیز برخوردار گردد.

آیا این طلایه‌داران لیبرالیسم نوین در ایران قادرند این روند را با موفقیت پیش ببرند؟ درک این مسایل و پاسخ به آنهاست که راز تلاش جناح‌های مختلف حاکمیت در دخالت پیرامون تشکلهای کارگری و مسئله عمدۀ تشکل مستقل کارگری را بر ملا میسازد. تنها در فضای بوجود آمده از این روند است که امروز آقایان وزرا و کلا و صاحبان سرمایه در کار ایجاد باصطلاح تشکلهای مستقل کارگری در غیاب کارگران هستند، دست به ایجاد احزاب کارگری میزنند، از تشکلهای مستقل (صد الیت) مستقل از سوسيالیستها و کمونیستها و مستقل از رای آزاد طبقه کارگر) دم میزنند. اتحادیه و انجمن صنفی تشکیل میدهند، گاهی اعتصاب راه میاندازند در جلوی مجلس میتینگ میکنندند، شوراهای اسلامی دست‌ساز خود را نقد میکنند. تا اعتماد کارگران ناگاه ولی معتبرض را به تشکلهای خودساخته جدید جلب کنند. از تنگناهای اقتصادی، فقر و فلاکت و نیز از کمبود آکاهی طبقاتی کارگران در غیاب پیشو ا کارگری و سوسيالیستی سازمانیافته استفاده میکنند تا مهار جنبشی که میرود به نقطه امید توده‌های مردم در نجات از بهبودی ایجاد شده توسط نظام سرمایه‌داری خلاص شوند، را بدست گیرند.

اما بحث ما تا اینجا دلایل کافی بدست نمیدهد. پس نتایج توسعه سیاسی را در همین جا متوقف بکنیم و ببینیم جفت دیگر این دوکلو، یعنی جریان «تعديل اقتصادی» چه چیزی برای ما به ارمغان آورده و چه رابطه‌ای با توسعه سیاسی دارد و همچنین چه نقشی در تحولات اقتصادی و بنابراین بر وضعیت جنبش کارگری و توده‌ای

حتی ابا ندارند که رسمًا اعلام کنند «ایران یک کشور امن» است.

اما این توسعه تا کجا پیش‌رفته و خواهد رفت؟

قید و بندها و مرزهای ممنوعه آن کدامند؟ واقعیت این است که بورژوازی ایران بعد از دوران مشروطیت که هم اکنون تلاش بسیار میکنند تا خود را نماینده و ادامه دهنده و سنتدار آن جا بزنند. شاید برای اولین بار در پوشش همین توسعه سیاسی است که دارد خود را سازمان میدهد. بورژوازی ایران که بعد از شرکت در سرکوب دستاوردهای قیام مردم و سازماندهی غارت و چپاول و ستم و استثمار، زمین لرزه‌های زیر پای خود را احساس میکند، اکنون با مشکل شدن در احزاب و گرایشات مختلف رقابت بین خود را بصورت قانونی و مسالمت‌آمیز سازمان میدهدن. ملزمات سیاسی تثبیت موقعيت و موفقیت خود را از کانالهای برخورد افکار و عقاید حتی در حد دست بدست شدن قدرت سیاسی را اتفاقا در فضای فرهنگی و سنتی و سیاسی ایران دارند با موفقیت کم و بیش قابل احساس پیش میبرند. صاحبان ثروت و قدرت همانطور که ثروت را بین خود تقسیم میکنند از طریق ایجاد احزاب و دستجات سیاسی دارند. رقابت بین خود را در عرصه سیاسی نیز سازمان میدهدن و در تکاپوی آنند تا آزادیهای لازمه آنرا نهادی بکنند.

اما تا همین حد پیش رفته‌اند، از این حد و حدود به بعد خط قرمز عبور ناپذیری کشیده شده است که مورد پذیرش سرمایه جهانی هم هست. خط قرمزی که گویا قرار است طوری چفت و بستاش محکم شود که هیچ کس را یارای عبور از آن نباشد.

این خط قرمز همانا محروم کردن طبقه کارگر از هرگونه شرکت سیاسی تا هم اکنون در حوزه رقابت بین جناح‌ها موقعيت‌هایی بدست آورده است. و بسیار دقیق و حساب شده پیش برد میشود. بطوريکه على رغم شکستها و پیروزیها و بگیر و بیندها، اکنون اغلب دانشگاهیان، صاحب‌نظران اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از حوزه‌های علمیه گرفته تا سایر سطوح نظرات خودشان را صد الیت با رعایت «خط قرمزها» از طریق مطبوعات و سایر رسانه‌ها در داخل و خارج در اختیار افکار عمومی قرار میدهند. نمایندگان مجلس ارتجاع در امور اقتصادی و سیاسی وغیره، به مباحثه و مجادله با همیگر میپردازند. پیرامون مسائل مختلف اظهارنظر میکنند و تا حدی که منافع شان ایجاب بکنند پای نظرات خود میایستند و زندان و تبعید را هم پذیرا میشوند.

همانطورکه گفتم با وجود کشمکش‌ها و تنشی‌های بسیار، اما این توسعه سیاسی که مشعر بر حفظ منافع بورژوازی ایران هست، تا آن حد پیش رفته که بورژوازی جهانی را مقاعد سازد که در ایران تحولات «ثبت» انجام میگیرد. آنها

به هر حال پاسخ بورژوازی ایران و جهان نسبت باین وضعیت چیست؟

بورژوازی ایران که قرار است با اتکا به نئولیبرالیسم برای اوضاع اقتصادی و سیاسی در بن بست قرار گرفته ایران راه حل پیدا کند، چه را حلی ارائه داده و میدهد؟ پاسخ بورژوازی ایران که تمام ایدئولوگی‌های خودش را به صفت کرده تا ملزمات این تحول را بوجود آورد بطور خلاصه در دو چیز خلاصه میشود.

توسعه سیاسی و تعديل اقتصادی حال باید ببینیم که از این «توسعه سیاسی» که قاعده‌تا باید ملازم با آزادیهای سیاسی باشد و از آن «تعديل اقتصادی» سهم ما کارگران چی بوده و چه خواهد بود.

ابتدا ببینیم توسعه سیاسی که از دوران رفسنجانی مطرح و با روی کار آمدن خاتمی جنبه باصطلاح جنبشی بخود گرفت و به جنبه اصلاحات سیاسی و مدنی معروف شد، به کجا رسید.

واقعیت این است که این توسعه سیاسی تا هم اکنون در حوزه رقابت بین جناح‌ها موقعيت‌هایی بدست آورده است. و بسیار دقیق و حساب شده پیش برد میشود. بطوريکه على رغم شکستها و پیروزیها و بگیر و بیندها، اکنون اغلب دانشگاهیان، صاحب‌نظران اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از حوزه‌های علمیه گرفته تا سایر سطوح نظرات خودشان را صد الیت با رعایت «خط قرمزها» از طریق مطبوعات و سایر رسانه‌ها در داخل و خارج در اختیار افکار عمومی قرار میدهند. نمایندگان مجلس ارتجاع در امور اقتصادی و سیاسی وغیره، به مباحثه و مجادله با همیگر میپردازند. پیرامون مسائل مختلف اظهارنظر میکنند و تا حدی که منافع شان ایجاب بکنند پای نظرات خود میایستند و زندان و تبعید را هم پذیرا میشوند.

بسیار، اما این توسعه سیاسی که مشعر بر حفظ منافع بورژوازی ایران هست، تا آن حد پیش رفته که بورژوازی جهانی را مقاعد سازد که در ایران تحولات «ثبت» انجام میگیرد. آنها

طبقه‌ای که در مقابل آزادیهای سیاسی می‌ایستد. در مقابل مطالبات طبقه کارگر کوتاه خواهد آمد!

خواهد گذاشت که ما درباره آینده تشکل آنها و
وظایف جنبش سوسیالیستی قرار است
نتیجه‌گیری بکنیم. چون بدون پرداختن باین
پارامترهای تاریخی و اقتصادی و اجتماعی
بحثمان به یک بحث روشنفکری تبدیل شده و
هیچ نتیجه‌ای حتی در حد شفافیت بخشدیدن به
دیدگاهها نخواهد داشت، تاچه رسد به جنبه
عملی شدن آنها در عرصه جنبش کارگری.
اما تعدیل اقتصادی که قرار است مکمل توسعه
سیاسی باشد و میشود گفت که اساس و پایه آن
را تشکیل میدهد چه نتایجی بیار آورده و چه
چشم‌اندازی بر آن مرتبت است؟

میدانیم که اقتصاد ایران یک اقتصاد نیمه‌دولتی
است. علاوه بر درآمد نفت عمده صنایع نظری
برق، راه‌آهن، ذوب‌آهن، مس، ماشین‌سازی و غیره
در اختیار دولت هستند. یکی از شرایط همانگی
شدن با بازار بین‌المللی و نهادهای مالی
جهانی برای اخذ وام، سرمایه‌گذاری و صادرات
و واردات بهره‌گیری از این امتیازات،
خصوصی سازی از یک طرف و قطع یارانه‌های
دولتی از طرف دیگر است. یعنی نمونه
کارخانجات و صنایعی که با تورم کارکن و
کارمند مواجه است و اغلب با تزریق کمک‌های
دولتی سر پا ایستاده‌اند، بعلاوه دستگاه‌ها و
ماشین‌آلات کهنه شده و از حیض انتفاع خارج
هستند، کسی حاضر به سرمایه‌گذاری نیست.
مگر اینکه در وهله اول تعدیل انسانی پیش‌شش
پاشد. یعنی اخراج و بازخرید کارگران و
کارمندان، و فروش آنها با قیمت‌های پائین.
نتیجه این سیاست است که بخش زیادی از
کارگران اخراج و یا اجباراً بازخرید شده‌اند و
از طرف دیگر آقازاده‌ها و سرمایه‌داران وابسته به
قدرت سیاسی مسئولین ردیبلای ادارات، نیروهای
انتظامی، امنیتی و سپاه و ارتش با خرید مفت
این کارخانجات یک شبه صاحب میلیونه‌ها ثروت
شده‌اند. بخش زیادی از این کارخانجات امروزه
در محدوده شهرها قرار گرفته‌اند. این
سرمایه‌داران بجا راه‌اندازی این کارخانجات به
قصد فروش زمینهای آنها، که درآمدی بمراتب
بیشتر و نقدتر را کف دستشان میکنند،
کارخانه‌ها را مدتی ول میکنند، حقوق کارگران
را نمیدهند و هزار و یک بامبول در میاورند تا
خود کارگران کارخانه را ول بکنند و یا اینکه با
اندک مبلغی خود را بازخرید کنند. بین اضافه
کنید رانت‌خواری، اختلاص، فاقح و غیره را که
بقول خودشان ۲۰ درصد درآمد ناخالص ملی به
جیب رانت‌خواران میرود و ۵۰ درصد اقتصاد
کشور زیرزمینی است. لابد تاثیر این همه بر
زندگی کارگران را میدانید.

علاوه بر همه اینها می‌دانیم که اغلب مایحتاج
اویله نظیر نان، شکر، روغن و بنزین با دریافت
سوسیلیستی‌های دولتی قیمت‌گذاری شده و بفروش
میرسند. اگر قرار باشد طبق رهنمود بانک
جهانی به قیمت واقعی بفروش برسند یک روز



عرضه کارگری شکسته شود، آنگاه این مبارزات
کارگری بناگزیر گستردتر خواهد شد، توده‌های
محروم را به دایره نفوذ خود جلب خواهد کرد،
سازمان خواهد داد و اعتراضات حالتی آشکار و
توده‌ای بخود خواهد گرفت و اعتراضات موردی
و پراکنده به اعتراضات سراسری و سازمانی‌افته
ارتقا پیدا خواهد کرد و به سمت اعتراض
عمومی سیاسی سوق خواهد یافت و همچنین
است که زیر حرکت سازمانی‌افته طبقه کارگر،
شورش‌های محلی به قیام‌های منطقه‌ای و
سراسری فراخواهد روئید.

آری این یک تناقض آشکار بین توسعه سیاسی و
تعديل اقتصادي در جامعه ماست و به اين
تناقض فاحش کسی تنوانته و نميتواند راه حلی
در حيظه و چارچوب نظام فعلی پيدا کند. بن
بست اصلاحات و غيره هم در همين است. يا
انقلاب اجتماعی رخ خواهد داد و ارجاع حاكم
را به همان نظام پوسیده به زير خواهد کشيد و
يا با فريب و سركوب هرچه بيشتر جنبش
کارگری و توده‌ای، زندگی اکثريت عده مردم
کارگر و زحمتکش را به سمت فلاكت بيشتر

حقوق یک کارگر، حتی کفاف رفع گرسنگی اش
را هم نمیدهد. در حالیکه قطع سوسیلیدها برای
رقابت آزاد کالاها در بازار یکی از مهمترین
شروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی
است.

بنابراین تعدیل اقتصادی نتیجه‌اش بخاک سیاه
نشاندن تعداد بیشتری از کارگران و اخراج‌های
دستجمعی آنها در وهله اول است. بعد هم باید
تبعات گرانی و غیره را هم بردوش بکشند. و
اثرات همین سیاست که در سالهای اخیر
کارگران را به خیابانها کشانده و ادامه این روند
تعداد هرچه بیشتری از کارگران را به صرفه
اعتراضات سوق خواهد داد.

از اینجا چه نتیجه‌ای میخواهیم بگیریم؟
از این تحلیل مختص این نتیجه حاصل میشود که
با توجه به روندی که در عرصه اقتصادی
پیش‌گرفته شده است و نتایج و چشم‌اندازهای آن
را مختصراً توضیح دادم، با این حساب و با
توجه باین نتایج، اگر توسعه سیاسی بخواهد از
مرزهای تعیین شده بگذرد و روزنه‌های بسته،
اندکی باز گردد و جو سرکوب و خفغان در

و فکری و سیاسی نیز ارتقا یابند، با تاریخ شکست‌ها و پیروزیهای خود آشنا شوند، ترفندها و سیاست‌های بورژوازی را درک کنند، و نه تنها به سلاح آگاهی مجهز شوند بلکه باید بدانند که برای خلاصی از این فلاکت کنونی راهی جز مبارزه با نظام ارتقای حاکم تا کسب پیروزی ندارند. رژیم سرنگون خواهد شد. در این سرنگونی تنها طبقه کارگر مسلح به آگاهی و تشكل قادر است موقعیت خود، سایر زحمتکشان و آینده سیاسی را تعیین کند و نه تنها سلاح آگاهی و تشكل لازم است بلکه در چشم‌انداز آینده اگر هر کارگری نداند که چگونه خود را مسلح کند و در شرایط قیام و حفظ اقتدار خود چگونه از آن استفاده کند، لاجرم محکوم به این خواهد شد تا بار دیگر ارتقای دیگری در پوششی متفاوت بر سرنوشت‌ش حاکم گردد. روش است که برای انجام این وظایف، لاف زدن در مورد اینکه تشكل‌های دست‌ساز رژیم و یا طرهات تئوری‌سینهای جناح‌های مختلف بورژوازی در مقابل وضعیت کنونی طبقه کارگر خوب است یا بد، و یا توهمندی کارگرانی در باره آنها خیانت به طبقه کارگر و شرکت در کمپین بورژوازی برای منکوب طبقه کارگر است. در چنین شرایطی وظایف بسیار متنوعی در برابر پیشروان کارگری و جنبش کمونیستی قرار دارد. سازماندهی هستهای سرخ و حوزه‌های پیشرو کارگری، سازماندهی کمیته‌های کارخانه، کمک به سراسری شدن آنها، ارتقای سطح آگاهی کارگران، تقویت جنبش شورایی و سوسیالیستی کارگران در تمامی جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تشکیلاتی و مبارزه با ترفندها و نظریه‌هایی که روش‌نفکران مواجب‌بگیر بورژوازی برای تحریف واقعیات و فریب کارگران هر روز ارائه میدهند و وظایف دیگری که بتواند به نیازهای تاکتیکی و استراتژیک جنبش کارگری پاسخ دهد. کوشش در این راه از جمله مستلزم فدایکاری، از جان گذشتگی باز هم بیشتر جنبش کمونیستی کشور ماست.

یدی

اقتصادی متوقف کند و در همین حدود هم رهبری آنرا در دست گیرد. ساختن انجمنهای صنفی (که تابحال دولتی آنها افشا شده و معلوم شده که هم مؤسسه‌ین و هم کارگردانان آنها خود سرمایه‌داران و وزرا و کلاهی وابسته به جناح‌های مختلف هستند) و صحبت کردن از ایجاد تشكل مستقل یک چنین اهدافی را دنبال میکنند. من در تعجب که چگونه برخی از فعالین سابق جنبش کارگری ماهیت این «تشکل مستقل» ساختن را درک نمیکنند و مروعوب فضا و تبلیغات نظریه‌پردازان بورژوازی میشنوند! وظیفه پیشروان کارگری و سوسیالیستها و کمونیستها و کارگرانیکه در معرض همه گونه اجحافات قرار گرفته‌اند، این نیست که چشم و گوششان را به دهن کسانی بدوزند که خود عامل سرکوب جنبش کارگری بوده و حالا هم قصد فریب طبقه کارگر را دارند. در حالیکه در این فضای فریب و سرکوب، ودر این موقعیتی که فشارهای زایدالوصف اقتصادی و سیاسی کارگران را مجبور کرده است تا برای دفاع از حق معیشت خود به خیابانها بیایند و در شرایطی که جنبش توده‌ای نیز حول محور خواسته‌های رفاهی و سیاسی و دموکراتیک در حال گسترش است، این طبقه کارگر تشنۀ آگاهیست. نیاز پیروزی بر ارتقای حاکم در تمامی زمینه‌ها و جبهه‌ها با آگاهی و تشكل طبقه کارگر کشور ما گره خورده است. در حالیکه جناح‌های مختلف رژیم و اپوزیسیون بورژوازی آن با درک این موقعیت حساس به تکافو افتاده و دنبال راه حلی هستند تا از شکل‌گیری استخوان‌بندی محکم این مبارزات حول محور طبقه کارگر، ایران جلوگیری بکند. وظیفه پیش رو کارگری نیست که در مقابل طرح و نقشه‌های بورژوازی سپر اندخته و خود به مروج ایده‌های آنها تبدیل شود. کارگران کشور ما برای اینکه از مبارزات صنفی و دفاعی به سمت مبارزات اقتصادی و سیاسی قدم بردارند و برای اینکه در لحظه به لحظه مبارزات خود پیروز شوند، نیاز به ارتقای سطح آگاهی و سازمانیابی متناسب با شرایط حاضر و چشم‌اندازهای آینده دارند. کارگران علاوه بر آموختن از تجربیات روزمره باید از لحاظ نظری

باگذارید اینرا هم بگویم که در ایران مبارزه برای آزادیهای سیاسی از دیر باز با مبارزه بخارطه برابری توأم بوده است. شاید نادر کشوری در سطح جهان است که از قرنها قبل خواست برابری اقتصادی به یکی از ویژگیهای جنبش اجتماعی آن تبدیل شده است. اکنون مردم بیش از هر زمان دیگری عامل ادبی خود را نه فقط در استبداد و دیکتاتوری شاه و شیخ بلکه در طبقه سرمایه‌دار بغايت ارتقای و مذهبی که امروزه به مافیای قدرت و ثروت مشهور هستند، میبینند. و روز بروز برایشان آشکارتر میکردد که چگونه این طبقه انگل در تمام مقاطع حساس تاریخ مبارزاتی آنها، با ارتقای هم صنف خود همدست شده و ارتقای و ارتقای طبقاتی را بر سرنوشت مردم حاکم کرده‌اند.

ارتقای همین آگاهی هم هست که طبقه سرمایه‌دار ایران که مردم را در عرض این بیست چندی سال به خاک سیاه نشانده و با وحشیگری و بی رحمی تمام خون آنها را در شیشه نموده است، را بدست و پا انداخته است تا همزمان با رفرمهايی که شرح آن رفت، به جنبش کارگری نیز دست‌درازی کرده و آنرا کاملا تحت کنترل خود درآورد. از جمله آنها تلاش میکنند تا ضمن سرکوب جنبش رادیکال کارگری و ممنوعیت و سرکوب بی چون و چرای جنبش سوسیالیستی و پیشروان کارگری، با طرح شعارهای نظری «ایجاد تشكل‌های مستقل کارگری (البته در عمل وابسته بخود) و بدست گرفتن شعارهایی که جانها در راه آنها فدا شده است، کنترل این جنبش را بدست گیرند و آنرا از مسیر درستش منحرف سازند. در حالیکه ساختن و پرداختن تشكل‌های کارگری حتی در حد اتحادیه آن هم، نیاز به وجود آزادیهای سیاسی دارد. طبقه‌ای که در مقابل آزادیهای سیاسی می‌ایستد در مقابل طبقه کارگر کوتاه خواهد آمد؟

واقعیت این است که بورژوازی ایران در راستای پیاده کردن برنامه‌های خود که مختصراً توضیح دادم و برای گریز از پیامدهای آن، میخواهد در بهترین حالت مبارزات کارگران را در حوزه

چاره زحمتکشان وحدت و تشکیلات است!

کهتوی

خاطرات زندان

خیزاران و سایل پذیرایی به اندازه‌ای متنوع بود که زندانی بیچاره هیچ وقت حوصله‌اش سر نمی‌رفت. در کن اطاق خون و چرک و استفراغ مشاهده می‌شد و در گوشاهی جورابهای کثیف که گله شده بود و کسانیکه زیاد داد می‌زند به زور در دهنه‌شان فرو می‌برند تا صدیقلشان در نیلید. دو عدد پتوی کثیف سربازی که آتشته به خون و عرق بازداشتگاه مرکزی سپاه، یا سلاوک سالبی در خیابان داشتکده قرار دارد. در این زندان ۳۰۰ الی ۲۵۰ زندانی در بخش سرد شود و طنان یا زنجیری که سقف آذین شده بود و گاهی برای اعتراف زندانی را بطور وارونه به آن می‌آویختند. در گوشاهی از اطاق دستبندی به چشم می‌خورد که اصطلاحاً به دستبند قپانی معروف بود. این دستبند به یک دست زندانی که از پشت گردن و دست دیگر آن کاز زیر بغل آورده می‌شد با فشار قفل می‌گردید و بعد از مدتی قفسه سینه از هم باز می‌شد و بعد از چندین ساعت که دست بند را باز می‌کردند، دستها آدم قادر به نفس کشین عادی و خم شدن پائین آوردن گردن نمی‌شد. در صورت آدامه این وضعیت زندگانی قفسه سینه در می‌رفت. در این موقع سه نفر به اطاق می‌آمدند و شروع به بازجویی و تهدید می‌کردند. مرا به خاطر اینکه همه چیز را دروغ می‌گویم و کتمان حقایق کنم، به حد شرعی و تعذیر محکوم کردند. متهم جهت اعتراف و به خاطر اینکه در بیرون از زندان دوباره مرتکب خطا نگردد، حتماً باید به بهانه‌های مختلفی حکم تعذیر می‌گرفت. حکم شرعی جهت اعتراف زندانی توسط حاجی آقا که معمولاً حاکم شرع و یا در صورت عدم دسترسی به ایشان توسط دادیر دادستان و سربازجو صادر می‌گردد، حکم قطعی و الی بود. تا در این صدور حکم قطعی بازجویان به لحاظ شرعی فقط حق داشتند که زندانی را با مشت و لگد و سیلی پذیرایی کنند. این عمل با چشم‌ندازی گرفت و زندانی غافلگیر می‌شد و هیچگونه دفاعی نمی‌توانست بکند.

بازجویان بعد از مدتی حکم تعذیر مرا به امضای حاجی آقا رسانیدند و با خوشحالی به سر من ریختند، که امروز آخرین روز زندگیت، کاری می‌کیم که دیگر قیمت شاهنشاهی در باغ شمار روبروی استادیوم تختی چه‌گواز مقوله نکنی! پاسداران ضمن اینکه وراجی می‌کردند بسرعت مشغول بستن دست و پای من به تحت چوبی بودند که هزاران نفر بروی آن شکنجه شده خود را بودند، هنوز هم می‌شد بنزور از زیر چشمیدن لکهای خون و گوشت بدن زندانیان را مشاهده کرد.

جهت تعذیر متهم را وارونه از تخت که در وسط تاق قرار دارد خوابانده و به شکلی که صورتش به کف چوبی تخت تماس پیدا کند، دستش را به لبه تخت آنچنان محکم می‌بندند که دستها را پارهی تکان خوردند و حرکت نباشد برای بستن پاهای زندانی به لبه تخت دو نفر از بازجویان پاهای زندانی را محکم کشیده و به تحت می‌بندند. حتی اگر در همین وضعیت

آورده بودند. من از اولین لحظات برخورد با این مزدوران و آخمخواران با مشت و لگد و تدبید و چشمیدن و فحش روی رو گردیدم. در ماشین سپاه مدام از من خواسته می‌شد که حرف بنم و قرارهایم را لو بدهم و جاسازیهای مدارک و اسلحه‌ها را بگویم و جای برگزاری جلسات تشکیلاتی را لو بدهم. بازداشتگاه مرکزی سپاه، یا سلاوک سالبی در ارومیه در خیابان داشتکده قرار دارد. در این زندان ۳۰۰ الی ۲۵۰ زندانی در بند هستند، مدیر زندان شخصی بنام نوری، و مسئول دادستانی سپاه مزدوری بنام رحیم قربانی بود. این بازداشتگاه در ربطه با قرارگاه حمزه سیالشده بسیار فعل و بازجوهای آن با تجربه و از شاگردان لاجوردی بودند. وکیل بند سپاه ارومیه شخصی بنام تقی که همه زندانیان را دقیقاً زیر نظر داشت و در پرونده‌های شناسایی آنان بسیار فعل بود. زندانی به هنگام ورود به این بازداشتگاه کاملاً برهنه می‌شد و مورد تدقیق بدنی قرار می‌گرفت. تمام دندانهای او را بازرسی می‌کردند که سینه‌ور نداشته باشد. سپس نوبت لباسها می‌رسید. از جوابها و زیرپوشها شروع کرده و می‌گردند و سپس او را با آستر کت و کاپشن زیاره کرده و می‌گردند و سپس از چشم بند روانه سلوان اتفاق افتاد. برای بردن متهم به جای دست از آستین پیراهن یا کلت استفاده می‌کنند. اثر تماس بدنی زندانی نحس نشوند.

برای اینکه زندانی از وضعیت خود مطلع نشود به او چشم بند زده و حیاط و سالن را چند بار دور می‌زند، زندانی به تاق بازجویی موقع آورده می‌شود و در وسط تاق نشانده و سه یا چهار بازجو مشغول سوال و جواب و تکلکاری می‌شوند. در صورت جواب ندادن و یا تردید در جواب هر سوال و یا تناقض گویی یک ضریب مشت و یا لگد و یا سیلی به زندانی زده می‌شود. من بعد از یک هفته بازجویی و شکنجه در سپاه ارومیه جهت شناسایی پیشتر از طریق تولین که مرکز اصلی آن تبریز بود، توسط شخصی بنام ناستو پیاچی و سه نفر پاسدار دیگر به سپاه پاسداران تبریز اعزام شدم. زندان مرکزی سپاه تبریز و یا سلاوک قیمت شاهنشاهی در باغ شمار روبروی استادیوم تختی واقع شده است. در این زندان ۳۰۰ نفر از اقلاییون زیر شکنجه و بازجویی قرار داشتند. مسئول سپاه تبریز شخصی بنام سجادی و مسئول تحقیقات و اطلاعات آن پاسداری بنام باروچی بود. از شکنجه‌گران معروف سپاه تبریز مزدوانی چون پیش از ویوک را می‌توان نام برد که دها ن از آزادی‌خواهان و اقلاییون در اثر شکنجه آنها جان باخته بودند.

در بیو ورود به بازداشتگاه سپاه پاسداران چشمان مرا محکم بستند و بعد از ثبت مشخصات بلا فاصله مرا به اطاق بازجویی برند. اطاق بازجویی در زیرزمین قرار داشت. اطاق خفه با درب آهنی کلفتی که می‌توانست از خروج صدا جلوگیری کند. با یک تخت چوبی و یک صندلی و یک میز و کابل، سیم، شلنگ، و شلاق باقته شده چرمی و چوب

یکی از عوامل تدوم حاکیت رژیم جمهوری اسلامی دیکتاتوری عربان و سرکوب و کشان اقلاییون و کویستیسا است. رژیم جمهوری اسلامی تاکنون هزاران مبارز سیاسی را دستداشته تیرباران کرده و دهها هزار نفر را در سیام‌چالهای خود در غیرانسانی ترین شرایط به بند کشیده است. این رژیم جمیعته مقبله با اعتراضات و تشكلهای دموکراتیک و کارگری به خشونت‌آمیز ترین و وحشیانهای ترین شکل سرکوب متولی می‌شود و شکنجه را جهت به حرف در آوردن و کسب اطلاعات و هنچین برای اثبات حقیقت خود بکار می‌گیرد. جاسوسی و خرچینی و آدم‌خوشی به سیاست روز تبدیل می‌گردد و تدقیق عقاید سیاسی افراد در لابلای شعارهای معنوی آن مورد پیگرد قرار می‌گیرد. شکنجه به نام تعذیر و حکم الی و اعدام به عنوان تطهیر از گناه و راه یافتن به بهشت توریزه می‌شود، قصابخانها و نداشتگاههای رژیم بنام داشتگاه معرفی می‌گردد و اطاق بازجویی را آسایشگاه و بازجویی را آگاهی و آموزش و شکنجه را تبیه می‌نمایند. شیوه‌های مزدورانه و غیرانسانی رژیم از اولین لحظات دستگیری و زدن اتهامات پی در پی ملتها انسان را گیج و گنگ می‌کند.

اویل مرداد ماه سال ۱۳۶۰ بود. من در محل کار خود مشغول بودم که دو نفر با یک ماشین ژیان به کارگاه مراجعت و سراغ ما گرفتند و گفتند که آدرس شماره ایکی از دوستان شما به ما داده‌اند و ما جهت معامله با شما به اینجا آمدیم. آنها به بهانه دین تولیات کارگاه را کاملاً زیر نظر گرفتند و بعد از انتخاب چیزهای مورد نظرشان یکی از آنها به بهانه جاگذاشن دسته چکلش سوار ماشین شد و رفت. اعمال و رفتار آنها کمی مشکوک و غیرمترقبه بود، ولی من به علت اینکه کارهای سیاسی و قرارهای امنیتی خود را بسیار دقیق و حساب شده‌انجام می‌دادم و می‌دانستم که غیرممکن است از طرف رفقلی که با آنها کار می‌کنم لو بروم، زیاد احساس خطر نمی‌کرم.

بعد از چندین دقیقه کارگاه ما در محاصره قرار گرفت و من چندین ماشین سپاه را در جلوی درب ورودی کارگاه مشاهده کردم. از جمله افرادی که جهت تدقیق و بازرسی محل آمده بودند، نعمتی معروف و بازجوی سالبیکهیه انتقام‌گیر ارومیه و شخص دیگری بنام عسکر طبله بود که جزو اکیپ گشت و مراقبت و از مزدوران سرشناس رژیم در ارومیه می‌باشد.

بعد از زیر و رو کردن محل دستگیری، چند عدد کتاب و نشریات سازمانهای مختلف سیاسی کشف و ضبط گردید و سپس کارگاه را تعطیل کرده و مرا سوار ماشین کرده و آدرس محل سکوت را خواستند. پاسداران را به بازداشتگاه سپاه پاسداران برده و خود جهت شکنجه بزرگی محل سکونت به خانه من رفته بودند و مقداری نوار و چند سطر یادداشت و لکوم عکس و یک سری مدارک دیگر مرا جمله‌وری کرده و با خود

بود و این نور هم بعد از مدتی چشم آدم را از کار میانداخت و ضعیف می‌کرد، محدود گشت. من چون ساعت نداشتم از شب و روز اطلاعی نداشتم و از محیط خود بیگانه بودم زمان به کندی سپری می‌شد. بعد از مدتی فکر کردن به وضعیت خود که دچار شدید بودم، به خود آمد و به اطراف نگاهی کردم. دو عدد پتوی کهنه و پلاسیده و کثیف و یک کاسه پلاستیکی و یک قاشق پلاستیکی که از زندانی قبلی به اirth مانده بود، توجهم را جلب کرد.

شرايطی بود که جبراً تحمل شده بود و باید خود را به سرعت با آن ورق می‌دادم. در این موقع دریچه بالای درب آهني سلول باز شد و پاسداری که مسئول بخش غذا بود با قیافه‌ای اخو گفت: کاسه، لیوان من زود بلند شده و کاسه را به او دادم، یک ملاقه آبگوشت پر از چربی و یک تک نان و نصف لیوان چای به من داد و دریچه را بست. سابقه نداشت که یک زندانی از خوردن غذا سیر شده باشد. ضمناً بطور ممکنی کی اصلاح نیشد که غذای اضافی خورد چون روزی فقط سه دفعه پنج دقیقه‌ای از دستشویی در ساعتهای مختلفی استفاده می‌کردیم، و در این مدت هم باید به دستشویی می‌رفتیم و هم ظرفها را می‌شستیم. جهت شستن ظرفها و دست و صورت هیچ مایع یا پودر پاک‌کننده‌ی و یا صابونی و حتی آب گرمی وجود نداشت و ظرفها همیشه چرب و کثیف بود و این امر بیشتر باعث شیوع یماری یرقان و عفونت روده میشد.

دوران بازجویی زندانی تا تنظیم کیرخواست بدون ملاقات و هیچگونه امکانی ادامه می‌یافت و گاهی قبل از تنظیم کیرخواست در اثر لات و پار شدن زندانی یا کشته شدن او در زیر شکجه با یک‌تیر خلاص به زندگی او و اندیشه و افکار و حیات او خاتمه داده می‌شد. قلب کوچک او برای آزادی و مساوات و برای برابری می‌تپید و زبان او که از حق زحمتکشان دفاع می‌نمود و غمز او که میتوانست به تضادهای طبقاتی بیندیشد، از کار می‌افتد.

دوران بازجویی را زندانی به نام حق کشف سختر می‌نمود. حق کشف مبلغ دوازده هزار تومان پولی بود جهت کشف تعقیل زندانی به سازمان و حزب مشخص به بازجو پرداخت می‌گردید و به این خاطر زندانی به وحشیانقیلين شکلی جهت اعتراف شکجه می‌شد. یکی دیگر از ایزاري که برای گفت اعتراف بکار می‌میشد، اعدام کننی بود. کیفرخواست تنظیمی که به امضای حاکم شرع رسیده بود با اتهامات مفسدی‌الارض، محارب، کافر، حربی، باقی و اقلام جهت براندازی جمهوری اسلامی توسط بازجو خوانده میشد که آخرین دفاعیات را از خود کند و بعد زندانی با چشمپنده و دستبند به چوب اعدام سته می‌شود. جو خواه اعدام بر روی زانو نشسته و گلنگنها را می‌کشیدند. دستور آتش با آیه آتا لله و آنا علیه راجعون داده می‌شد. ولی تیرهای که شلیک می‌شد تیرهای واقعی نبودند. این عمل قطببرای ترساندن از مرگ‌انجام می‌گرفت و بسیاری از زندانیان به خاطر این عمل، روانی و دیوانه می‌شوند. از زندانیان به خاطر این عمل، ۴۰۰۰ زندانی می‌گردند. من بعد از پنج ماه بازجویی و شکجه در سپاه پاسداران تبریز با چند نفر دیگر از زندانیان سیاسی به زندان تبریز منتقل شدم. قمت زندان تبریز ترددیک به یک قرن میرسد. این زندان در دروازه تهران، بالاتر از راهنمایی و رانندگی قرار دارد. در این زندان ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ زندانی محبوس هستند و در شرایط بدی محکومیت خود را سپری می‌کنند. دیوارهای یک متری زندان که مأمن و پناهگاه موشها و موریانهایا



نیز زندانی را رها کنی، شاید چند ساعتی بیشتر دوام نیاورد. حکم تعزیر معمولاً از ۸۱ شروع می‌شود و اگر زندانی اعتراف نمی‌کرد، گاهی تا پانصد عدد ادامه می‌یافت. محل تعزیر پشت بدن از پائین گردن تا روی پاسن و زیر پاهای بود. سپس با گفتن بسم الله و خواندن آیه من در آورده بسم الله القاسم الکافرین و المناقین، ضربات شلاق شروع می‌شد. شکجه‌گرها جهت تعزیر روحیه موقع تعزیر کردن شعار می‌دادند. روح منی خمینی، بتشكی خمینی، کوچکترین صدایی که می‌کردم شدت ضربات دو برابر می‌شد. هنگام اصابت شلاق به زیر پا تمام وجود انسان شروع به سوزش و مجده ضربات شلاق قطع شد و یکی از بازجویان دستور داد مرآ به سلول ببرند. من بعد از تعزیر ملتها نمی‌توانستم روی پاهای خود حرکت کنم و مجبور بودم خود را بر روی زمین بکشم. بعد از اتمام شکجه دست مرآ کسی نگرفت تا به سلول ببرد، چون بدنم عرق کرده و نجس شده بود. غیر از آن اگر لکه‌ای از خون من به بدن یا لباس پاسداران می‌خورد باید آن قسمت لباس بریده میشد چون خون کافر و ملحد با هیچ چیزی تمیز نمی‌شود.

بعد از هر ضربه شلاق زیر پا متورم و بسیار حسیس می‌شود و به جای زدن کابل، جهت اعتراف گرفتن با نوک سیم کابل یا چوب دستی بر روی آن می‌کشند. این عمل بسیار دردناک و غیرقابل تحمل است. بعد از مدتی تعزیر زیر پوست پای

در سراسر زندان به تعداد بیشماری بود آشنا و تا آخرین روز با آنها زندگی می‌کرد، در بند مجرد از ملاقات خبری نبود و زندانی بدون اطلاع از هرگونه اتفاقی سر می‌برد. سختترین دوران مبارزه و استقامت زندانی را دوران بازجویی تشکیل می‌داد. در زندان تبریز پنج بازجو وجود داشت که هر کدام بر اساس به اصطلاح تخصصی که در مورد سازمانها و گروها داشتند، کار خود را تقسیم کردند و شبانروز به کار بازجویی و شکنجه مشغول بودند. از جمله:

۱. شیخ یوسف ابراهیمی که آخرین تازه بدوران رسیده و قسم خود را که اغلب زندانیان را در اثر شکنجه به اعتراضاتی کی و بی مورد و اداره کردن آنرا با وعده‌ای دروغین فریب داده و تشویق به مصاحبۀ تلویزیونی و شرکت فعال در کانونهای تولین برای جاسوسی و شناسایی زندانیان می‌نمود و سرانجام نیز زندانی سیامخت را برای نجات زندگی خود به جاسوسی و آنفروشی دعوت کرده بود در حقیقت وادر کرده بود، به جوختۀ اعدام می‌سپرد. این شخص بازجویی مجاهدین خلق بود و شناختی کامل و دقیقی از این سازمان داشت.

۲. چ忿 تقوی، دادیر، شکنجه‌گر و بازجوی زندانیان سیاسی هواذر خطسه (پیکار، کومله، سمهند و طوفان) بود این شخص یکی از خودفروش‌ترین و جلاعترین ادمی‌ای زندان تبریز بود و در قضایت و بی رحمی به نفع جمهوری اسلامی حد و مرزی رانی شناخت. یکی از بانیان کانون تولین و لیجاد هسته‌ای جاسوسی و شناسایی تشکیلات درون زندان و کوئیستهای فعال بود.

بارها تعادی از زندانیان انقلابی را که به قول این خشک و ارجاعی زندان تسبیک نمی‌کردند و در مراسم دعای کمین و مراسم عاشورا و مادر م Pax شرکت نمی‌کردند، به عنوان کشف فعالیت سیاسی درون زندان به اعدام می‌سپرد. اغلب احکام درخواستی این بازجو از دادستانی و حاکم شرع اعدام‌های تعليقی برای تسلیم و وادر کردن زندانیان به مصحابهای تلویزیونی بود.

۳. زینال تقوی بازجوی مجاهدین خلق و عامل شکنجه و اعدام زندانیان بود و جزو گردانندگان شوهای تلویزیونی و کانون توایین و جهاد سازندگی زندان بود.

۴. محمد علی رنج دوست بازجوی فدائیان اقلیت و اشرافی‌ها (بطور کلی تمام طیف فدائیان) بود و در کار خود مستعد بود. در تشویق و وادر کردن زندانیان به گشت خیابانی و شناسایی انقلابیون مست داشت و یکار هنگام گشت خیابانی و توسط چریکهای اشرف موراد اصلت گلوله قرار گرفته و زخمی شده بود.

۵. رضا رفاقتی محروم که بازجو و شکنجه‌گر بود. این شخص بیشتر از زنان انقلابی بازجویی می‌کرد و اغلب شبها به این کار می‌پرداخت. دخترها را تهدید به اعدام و شکنجه می‌کرد و سپس آنها را با وعده اینکه حکم اعدام آنها را تعليق و حبس انتها را کاوش خواهد داد، آنها را فریفته و مورد تجاوز قرار می‌داد و زنانی را که به این کار تن نمی‌دادند به زور مورد تجاوز این شخص قرار می‌گرفتند.

بعد از مدت‌ها که این کار توسط یکی از زندانیان زن افشا شده بود، ۹ زن دیگر نیز اعتراف کرده بودند که توسط این شخص مورد تجاوز قرار گرفتند. رژیم به خاطر اینکه دیگر نمی‌توانست قضیه را لاپوشانی کند، برای کسب آبروی باخته خود و فائی را به جرم زنی محسنه به اعدام محکوم می‌کند. شبی که وفاتی را جمیت اعدام می‌بردند، من در سلو

دادستانی انقلاب اسلامی تبریز در بخش شمالی زندان تبریز قرار داشت. حکم اعدام در محیط زندان و در بخشی که به نام کارخانه معروف بودند از ساعت هشت شب انجام می‌گرفت. این دادستانی دارای دو حاکم شرع بود که یکی بنام شجاعی و دیگری بنام عابدیتی بود. اغلب حکمهای این آخرینهای ساده‌کنی اعدام بود. در مدت زمانی که من در زندان تبریز بودم دها تن از انقلابیون توسط احکام این مرتب‌عین به جوختهای اعدام سپرده شدند.

در زندان تبریز شخصی بود به نام سید رسول چفال این شخص یکی از شکنجه‌گرهای معروف و عضو جوختۀ اعدام و مسئول تیرخلاص اعدامیها و مسئول بنی‌موقت بود. صدھات از آزادیخواهان و انقلابیون شهرهای مختلف آذربایجان و کردستان توسط کلت کمری این شخص جان باخته بودند. زندانی بعداز بازجویی‌ای مکرر در سپاه تبریز و شکنجهای مداوم به دادستانی زندان تبریز تعویل داده می‌شد. این دادستانی وظیفه دارد با نهایت قساوت و بی‌رحمی بازجویی‌ها را ادامه داده و کیفرخواست زندانی را تاظیم و به دادگاه تسلیم دارد. معمولاً هر هفته بازجویی‌ها صورت می‌کردد و زندانی تا پذیرفت اتهامات خود و گرفتن حکم در زندان انفرادی یعنی بند هفت زندانی می‌شود.

برای خوش آمدگویی به زندانی جهت ورود به این بند ۷۰ ضربه شلاق و یا گلک مفصلی به او می‌زنند تا دیگر هوس زندان و دفاع از آزادی و حق و حقوق انسانی را تاظیم و به دادگاه نکند و چیزی نتواءه‌دارند. این بند یک درب بزرگ آهنج داشت و در داخل آن اطاق نگهبانی قرار داشت. بند مجرد از بندھای کوچکی ساخته شده بود که خود این بندھای کوچک نیز به سلولهای افرادی دیگر به ابعاد ۱۵ متر تقسیم می‌گردد. در این بند ۳ توالت وجود داشت و زندانیان که تعادل آنها متغیر و حدود ۲۰۰ نفر بود به نوبت در طول روز که گاهی برای هر فرد دو بار بیشتر نوبت نمی‌رسید از آنها استفاده می‌کردند. از حمام خبری نبود مگر بعد از مدتی در ماه ۲ بار و پنج بار می‌گردید. در هر سلول دو عدد پتوی کهنه سریازی وجود دارد که در زمستانهای سرد شمر تبریز اغلب زندانیان به علت سرما و شکنجه به چرک ریه و کلیه و کمر درد و استخوان تند می‌شوند. این بند ۵۰ ریال انجام میدادند. این زندان قادر بود ۵۰۰ زندانی را در خود جای دهد.

رئیس زندان تبریز شخصی بنام حاجی محمد علی بیزدانی بود. این شخص یکی از مهرهای اصلی رژیم در سرکوب آزادیهای مردم بود که همه او را به بینامی می‌شناسند. بنا به نقل قول از زندانیان روزی یکی از اعدامیها را که بر اثر شکنجه قادر به ایستادن بر روی پاهای خود نبود و می‌خواست چند روز اعدامش به تعویق یافتند، امان نداده در سلو افرادی با هفت تیر به قتل رسانده بود.

برادران او حاجی ابراهیم بیزدانی و حاجی محمدحسین بیزدانی نیز به عنوان معاونین و خادمین او سهم مهمی در چپاول و غارت جیرۀ زندانیان داشتند. از قرار معلوم هر کلام از این اوباش از دزدی امکانات محدود و اندک زندانیان می‌لیونند توانان به جیب زدهند و آن از سرمایه‌داران سرشناس تبریز هستند. حاجی جعفر و حاجی حسن از جمله دیگر بالخطاب گردانندگان و مسئلان زندان بودند که اینها نیز در غارت و شکنجه زندانیان بی‌بهره نبودند. هیچ کلام از مسئولین بالا که نامبرده شد سواد خواندن و نوشتن نداشتند.

وشپشها می‌باشد، انسان را به یاد زندان باستیل می‌اندازد. این زندان در زمان رضا شاه به عنوان اصطباغ مورد استفاده قرار می‌گرفت نور آفتاب از دیوارهای قطور و سر به فلک کشیده آن یارای نفوذ به درون سالنها و اطاقهای زندان که مانند تونلی ساخته شده‌اند را ندارد.

زندانیان هنگام ورود به این وحشتگاه به انواع و اقسام یماریها و قارچهای پوستی و امراض مختلفی مثل سل و تیفوس و برقان و در بعضی موارد حتی یماری جمله دچار می‌شوند.

زندان تبریز دارای یازده بند می‌باشد. بند موقت که عمومی و بین ۳۰ تا ۵۰ نفر بطور مغایر در آنجا زندانی بودند. مدیر بند رسول چفال بود. بند ۳۲-۱ که بند سه‌گانه معروف است و در آن ۸۰۰ الی ۹۰۰ زندانی محبوب و همه زندانی سیاسی بودند. وکلای بند سه‌گانه سلیمان و قربان بودند.

بند چهار بند نسوان که زندان زنان سیاسی بود و در آن ۱۵۰ الی ۲۰۰ زندانی زن وجود داشت. بند پنج: بند تأدیی که زندان کوکان سیاسی بود و در آن ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر از کوکان سیاسی بودند. بند شش: بند زندانیان عادی بود و در آن ۸۰۰ نفر زندانی بودند.

بند هفت: بند زندانیان عادی شهربانی بود و در آن ۷۰۰ زندانی وجود داشت. بند نه: بند اعدامیها و ضدانقلابیون یا به اصطلاح رژیم بند غیرتوابین بود که در آن ۲۰۰ تا ۲۵۰ زندانی سیاسی وجود داشت. بند ده: بند بهداشتی بود که در آن زندانیان مرض و شکنجه شده و زخمی نگهداری می‌شدند.

در بخش شرقی زندان تبریز زندان بیزدانی می‌شدند که پنج طبقه بود. زندان بسیار بزرگ و حساب شده که اغلب کارهای ساختمنی آنرا زندانیان عادی و توایین معنوان "جهاد سازندگی" به شکل بیکاری و یا روزمزدی با پرداخت ۵۰ ریال انجام میدادند. این زندان قادر بود ۵۰۰ زندانی را در خود جای دهد.

رئیس زندان تبریز شخصی بنام حاجی محمد علی بیزدانی بود. این شخص یکی از مهرهای اصلی رژیم در سرکوب آزادیهای مردم بود که همه او را به بینامی می‌شناسند. بنا به نقل قول از زندانیان روزی یکی از اعدامیها را که بر اثر شکنجه قادر به ایستادن بر روی پاهای خود نبود و می‌خواست چند روز اعدامش به تعویق یافتند، امان نداده در سلو افرادی با هفت تیر به قتل رسانده بود.

برادران او حاجی ابراهیم بیزدانی و حاجی محمدحسین بیزدانی نیز به عنوان معاونین و خادمین او سهم مهمی در چپاول و غارت جیرۀ زندانیان داشتند. از قرار معلوم هر کلام از این اوباش از دزدی امکانات محدود و اندک زندانیان می‌لیونند توانان به جیب زدهند و آن از سرمایه‌داران سرشناس تبریز هستند. حاجی جعفر و حاجی حسن از جمله دیگر بالخطاب گردانندگان و مسئلان زندان بودند که اینها نیز در غارت و شکنجه زندانیان بی‌بهره نبودند. هیچ کلام از مسئولین بالا که نامبرده شد سواد خواندن و نوشتن نداشتند.

و شپشها می‌باشد، انسان را به یاد زندان باستیل می‌اندازد. این زندان در زمان رضا شاه به عنوان اصطباغ مورد استفاده قرار می‌گرفت نور آفتاب از دیوارهای قطور و سر به فلک کشیده آن یارای نفوذ به درون سالنها و اطاقهای زندان که مانند تونلی ساخته شده‌اند را ندارد.

زندانیان هنگام ورود به این وحشتگاه به انواع و اقسام یماریها و قارچهای پوستی و امراض مختلفی مثل سل و تیفوس و برقان و در بعضی موارد حتی یماری جمله دچار می‌شوند.

انفرادی بند هفت بودم که صدای شیون و زاری و التماس او مرا از رویای آزادی که در آن فرو رفته بودم، بیدار کرد. تا آن موقع سنت بر این بود که زندانیانی که به اعدام برده می شدند، با خندمو شعار و خواندن سرود به استقبال مرگ و تجاوزگران به جان و مال و ناموس مردم زحمتکش و شینینی بود التماسها و کرنشها و در یوزگیهای وطن فروشان و خانلاری که برای ارض غایض شخصی خود همه چیز را زیر پای بگذارند.

درست چند روز قبل از این واقعه بود که شاهد جرأت و جسارت چند زندانی اعدامی بودم که سرودخوانان بطرف جوخته اعدام روانه بودند. آنها به ضربات قندهای ۳ و ۴ مشت و لگد پاسداران اعتلی نمی کردند و با حداکثر قدرت شعار «مرگ بر خینی»، «مرگ بر اپریالیسم»، «زنده باد آزادی» و «زنده باد سوسیالیسم» را فریاد می زدند. پیش خود گفتم مرگ باهدف بهتر از زندگی بی هدف است که صدای در گوشی پاسداران را شنیدم که برای دلداری و وقت قلب وفاتی را مورد سرزنش قرار می دادند. ولی صدای شیون و زاری و گریه و التماس یک لحظه قطع نمی شد. آری این صدای همان مژده‌ی بود که جهت و ادار کردن زندانیان زن به اعتراف بچه شیرخواره‌وار را از مادر جدا می کرد و آن را گرسنه نگهی داشت و او را کنک می زد تا گریه کند تا با این عمل مادر را که تحمل گریه‌فرزند دلند خود را نداشت، وادر به تسیلم و اعتراض کند و دختران را با عنوان اسیلان عمومی و با قاعده و قوانین ارتباطی اسلامی بی محابا مورد تجاوز قرار می داد، تا اسلام و جمهوری اسلامی را با این وحشت و بربیت محکم و استوار نگهاردار.

اعدامیانی که شعار می دادند و یا در طول دوران زندانیان مقاومت زیادی از خود نشان داده بودند از نوک انگشتان پا تا به قفسه سینه و گلو بتدربیج به رگبار و گلوه بسته می شدند، گاهی این عمل تا چندین دقیقه طول می کشید تا اعدامی پیشتر عذاب بکشد و پیشتر احساس سوزش و درد بکند. خون اعدامی کوئیست نجس بود و اگر بر دست و یا لباس کسی می خورد باید آن قسمت بریده می شد. به این جهت جسد خون‌آکود و تکتک شده آزادیخواهان توسط زندانیان بند ۹ که آنها هم محکم به اعدام بودند، از زمین برداشته و پشت پشت باز انداخته می شد. این عمل غیر از جنبه مذهبی اش عبرت‌انگیز انسانی بود، که در برابر جمهوری اسلامی مقاومت کرده و باید قصاص می شدند و در ضمن گوشزدی بود برای آنانیکه در انتظار چنین روزی بودند تا شلیل پشیمان شدم و دست از لجاجت و سرستختی بردارند و بر آرمان و عقیده خود پشت پا زده و اطلاعات بدھند. من بعد از ۹ ماه زندان انفرادی در اوخر فروردین به ۱۳۶۱ مدت یکماه به بند سه گانه تبریز فرستاده شدم. زندانی به هنگام ورود به بند عمومی به یک آرامش نسبی می رسید، انگار آزاد شده است و دیگر از او نخواهد پرسید و به خاطر هر سوال تعذیر نخواهد شد. در بنده عمومی هر زندانی به راحتی می تواند یک بار ۱۰ دقیقه از حمام عمومی استفاده کند.

موقع ورود زندانی جدید به بندهای عمومی جاسوسان و توابیں گوش به زنگ هستند، که متمم با چه کسانی حرف می زند و چه کسانی را می شناسند تا سریع به بازجوی مربوطه گزارش داده شود، بودند رفاقتی که ماهرها در مقابل شاتراز و شکنجه

در بند سه گانه هر چند گاهی به بهانه شیش زدایی و سپاشهی و ضد عفوی کردن بند زندانیان را از اطاقها و سالنها به حیاط زندان می برند و بعد به سراغ و سایل زندانیان رفته و همه چیز را به هم می ریختند. تمام دفترها و کتابها و روزنامهها را جمع‌آوری کرده و چون به اندازه کافی وقت و نیرو برای برسی کلی کتابها و سطر به سطر دفترها را نداشتند آنها را آتش به عنوان دکتر طبابت می کرد، استفاده کنند. پیشتر دردهای منم و عفونی با آمپول و قرصهای سکن و نولاثین و والیوم و آسپرین مدوا می شدند.

در بند عمومی زندانی می توانست با قابل درجه یک خود که پدر و مادر و همسر و فرزندان و گاهی برادر و خواهر نیز بودند، ملاقات کند و فواصل بین ملاقاتها زیاد بود و از طرف دیگر پیش از چند دقیقه طول نمی کشید. این دیلارها با حضور مأمور رژیم صورت می گرفت و آنان به دقت سخنان طرفین را کنترل کرده و گزارش می دادند.

زندانیان مبارزی که قاطعانه در مقابل مسئولین ارشاد زندان ایستادگی می کردند و به هیچ‌کدام از برنامهای آنها تمکن نمی کردند، تجدید محاکمه می شدند و قانون عطف به مسابق در مورد آنها اجرا می گردید. یعنی موقعیکه مدت حبس آنها سپری می شد، بجای آزاد شدن، دوباره به عنوان اینکه ارشاد نشده و توبه نکرده و صلاحیت پیرون رفتن را ندارند، محاکمه و به زندان طویل‌المدت محکوم می شدند. معیار توبه در جمهوری اسلامی به فراموشی پسردن افکار و اهداف انقلابی بوده و پشت پا زدن به ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر که تمها راه نجات بشریت از ظلم و ستم است. رژیم جمهوری اسلامی جهت به تسلیم کشاندن انقلابیون از سسترنین و متزلزلترین عناصر و گروهها استفاده می کرد و به مزدورانهترین شیوه‌ها متول می شد.



جو لقلایی حاکم بر سالهای ۵۹-۵۸ تعداد بیشماری از مردم زحمتکش و روشنگران و داش آموزان را به سوی گروههای سیاسی روانه ساخت. غافل از اینکه سازمانها و گروههای سیاسی ایرانی دارای آنچنان انسجام ایدئولوژیک و تجربهٔ حق طلب را سازماندهی کرده و جهت یک انقلاب اجتماعی آماده کنند.

یکی از عوامل اصلی انحراف و شکست انقلاب بهمن ۵۷ عملکرد روزپویسی حزب توده و ولستگاش بود. اینان جهت تعقیق و فریب کارگران و توده‌های مردم که تازه به سیاست رو آورده بودند و شناخت دقیقی از توطه‌ها و نیرنگ‌های بورژوازی نداشتند به تعریف و تمجید حاکمیت جمهوری اسلامی پرداخته و آن را به محور اصلی برخوردهای خود تبدیل کردند و پرداختن به مسائل جنبش دموکراتیک را از کanal حاکمیت دنبال کردند.

با شروع جنگ در اواخر تابستان سال ۵۹ و سرانجام به علت مقاومت قهرمانانه خلق کرد در مقابل پیوشر ارتقای به دستوردهای فیام بهمن ماه ۵۷ رژیم خمینی با کنار گذاشتن اصلاحات محدود و دموکراسی نیمهد بورژوازی جهت پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی و ضدodemokratیک به بیرون راندن نیروهای مخالف از صحنه مبارزه کوشش نمود. دستگیری، شکنجه، اعدام‌های جمعی مخالفان و سرکوب وحشیانه آزادی‌سیاست رسمی و عملی جمهوری اسلامی تبدیل شد. زندانی‌ای ساقی کوتاه مدت مردم فتح شده بودند باز دیگر توسط بورژوازی با حداکثر ظرفیت انشا شده بودند باز دیگر آغاز می‌گردد. تعداد کمونیستها و انقلابیون باز دیگر آغاز می‌گردد. تعداد بیشماری از این زندانیان که دارای استحکام ایدئولوژیک بوده و به آرمان طبقه کارگر و فدار بودند، در مقابل شدیدترین وحشیگری‌های رژیم مقاومت کرده و اطلاعات نمی‌دادند. زیرا که اینان قدرت امروزی بورژوازی را دلیل حقانیت و سلطه ابدی آن نمی‌دانستند و انقلاب کمونیستی را نبی‌پشتوانه ارزیابی نمی‌کردند.

تنها کسانیکه طبق رهنمونهای تشکیلاتی به حاکمیت به چشم خود بورژوازی و خلقی می‌نگریستند، به انقلاب پیشتر کرده و به نفع مارکسیسم پرداخته و دست ارتقای را علیرغم همهٔ فحاشی‌ای که شار انقلاب و انقلابگیری می‌کرد در سرکوب طبقه کارگر و آرمان آنها باز گذاشته و به مددکار و سخنگوی ارتقای در زندان تبدیل می‌شدند. گاهی جوزندان تحت تأثیر عوامل بیرونی و یا حرکت‌های درونی تغییر کرده و رعب و وحشت در زندان حاکم می‌گشت. در این رابطه خاطراتی که زندانیان بعد از تور مدنی الام جمعه تبریز از جو زندان تعریف می‌کردند، شنیدنی است. روزی که مدنی تور پیشود (توسط مجاهدین) زندانیان بدون علت همگی توسط وکیل بند و مدیران زندان و پاساران کمیته کنک می‌خورند. تا شب دویست نفر در رابطه با این تور دستگیر می‌شوند. زندان مجرد و موقع پر می‌شود و بند ۹ نیز از ظرفیت خارج می‌گردد. همان شب موسوی تبریزی دادستان انقلاب اسلامی و نماینده مجلس شورای اسلامی با هلی کویتر در حیاط زندان به زمین می‌نشیند. دستور می‌دهد تمام زندانیان سیاسی را در حیاط ریف کنند. نفر از این زندانیان بخاطر داشتن قیافه کمونیستی و سبیل و عینک و با معیارهایی که این جلال در نظر داشت از صفحه بیرون آورده می‌شوند. این نفر در جلو چشم پیچی به خونخواهی مدنی به رگبار بسته می‌شوند. و در میان این زندانیان کارگران و



بازجوی دیگری که مرتب با پوتین به مج پالم می‌کوید گفت می‌دونی چرا تو را اینجا آوردیم. بخاطر اینکه یک نفر تو را شناخته. الان میاریم جلو روت همه چیز را میکاری آنوقت ترا بخاطر اینکه حماتت کردی و دروغ گفتی و همکاری نکردی اعدام می‌کنیم. بازجوی دیگری که در بغل دستم نشسته بود و گاهگزاری و سط غفتو بخاطر اینکه خواه بند پس گردند محکمی بمن می‌زد، آهسته به گوشم گفت: برادر تویه کن. مقاومت فایده‌ی نداره او دست مرا گرفت و بطرف خودش که کابل گفتی در دستش بود برد و کابل را در دست من گذاشت و گفت: اینجا هر کس دروغ بگه پانصد تا از اینها نوش جان میکنه، خیلی ها زیر شلاق معده شدند، ولی حیله توهم دچار سرنوشت آنها شی. مطمئن باش اگر حقیقت را بگویی همین همین الان آزاد میشی و میری دنبال زندگیت.

زحمتکشانی بودند که مدت زندانشان تمام شده بود و منتظر من در اواخر اردیبهشت سال ۶۲ بعد از ده ماه بلا تکلیفی توسط احمد احمدی بازجو و مسئول گشت و انتقال زندانیان از زندان تبریز به زندان سپاه اورمیه منتقل شدم. پاسداران ما مستقیماً به اطاق بازجویی که در گوشة چپ راهرو اصلی بند قرار داشت و چندین پله پایینتر از طبقه هم گفت بود بردند. دویاره همان سوال و جوابها و همان کتککاریها و تدبیدها شروع شد. یکی از بازجوها که فقط صدیلش را می‌شنیدم و چشمپنده ضعیم و سخت اجازه نمی‌داد تا چهره‌ش را بینم با صدای رسماً و بلند گفت: اینجا دیگه آخر خطه، ۱۱ ماه که دروغ گفتی، ولی ما زبونتو از حلقوتم بیرون میکشیم.

الآن پدر و مادر و خانوادهات منتظرند.

دیگر طلاق ادامه صحبتی‌ای آنها را نداشتم. ده ماه مداروم این حرفها را شنیده بودم و کمک داشتم حساسیت پیدا میکردم. از آنها متنفر بودم، فریاد زدم من حرفی برای گفتن ندارم. هر کاری دلخواه میخواهد بکنید. هر کسی که میخواهد با من رودررو بکنید، بکنید. چی میخواهید از جون من به اندازه کافی شکنجه شده و هنوز جای زخم‌های کهنه‌نم خوب نشده من جز تکرار حرفهای گذشت، سخن تازه‌نم ندارم. دوباره کنکاری و تهدید شروع شد. آنها مثل توب فوتیال مرا نیز پای خود اندلختند. شلاق بینم را کرخت کرده بود و بشدت از دهان و دماغم خون میامد. بعد از متی با لگک یکی از بازجویان که بر آهیانم خورد، بیهوش شدم. بعد از چند ساعت سر و صدیلی که از بیرون سلول به گوش رسید، بیدارم کرد. کم بگوگرها بلا میگرفت و به راحتی میشد صدای آنها را شنید. یکی از دستگیرشدنگان فریاد میزد: ما جمهوری اسلامی و زندان آنرا به رسمیت نمیشناسیم. ما اسیر جنگی هستیم و باید در میدان جنگ محکمه و اعدام میشیم. در کیری بالا میگرد و صدای شست و لگک و قنداقهای تفنگ به راحتی شنیده میشد. صدای شعارهای زنده‌باد کومله، مرگ بر سرمایه، مرگ بر خینی بعد از متی با دندهای و فک شکسته طیلش را از دست داده و کمک میرفت تا آخرین کلمات و حروف را که مفهومش را به سختی میشد فرمیم، برای پایان زندگی و مبارزه انسانی‌ای که برای آزادی و برابری می‌جنگیم، تکرار گردد.

یکی از شعرهای شاملو را به زور در مغز تداعی میکرد: «ما بی چرا زندگانیم، و آنها به چرا مرگ خود آگاهانند» که صدای تیرهای خلاص رشته افکارم را بهم ریخت. ما یاد گرفته بودیم که با شمارش تیرهای خلاص، میتوانیم به تعداد اعدامیها پی ببریم و اینبار صدای سه تیر را شنیدیم و فرمیم پیشمرگانی که در اثر ضرب و شتم و شکنجه پاسداران نیمه جان و یا کشته شده بودند، سه نفر بودند که با تیرهای خلاص دشمنان کارگران و زحمتکشان به حیات و مبارزه آنها خاتمه داده میشد.

ساعت ۹ شب بود که دریچه بالای سلول باز شد و پاسداری که مسئول دستشویی بود، چشمپنده را به چشممان بزنم. انداخت و منتظر شد تا من چشمپند را به چشممان بزنم. زندانی برای رفتن به دستشویی و بازجویی و حمام... از چشمپند استفاده می‌کرد. این چشمپندها عمومی بوده و به تعداد ده عدد برای ۲۰۰ الی ۳۰۰ زندانی دریند تهیه شده بود که مورد استفاده قرار میگرفت. بعد از متی زندانی در اثر استفاده مکرر از آنها به چشم درد و تراخم مبتلا شده و مژهای و ابروهایش می‌ریخت و چشم بشدت ضعیف میشد.

بعد از چند لحظه درب سلول باز شد و پاسدار مربوطه آستین پیارهان مرآ گرفته و با خود کشان‌کشان به طرف دستشویی برد. پاهایم کوفته و استخوان‌لایم بشدت درد میکرد. احساس می‌کردم تمام دندھایم شکسته و سرم بشدت درد میکرد. در دستشویی که میتوانستیم مقداری چشمپند را بالا ببریم، متوجه کودک ۹ ساله شدم. با احتیاط از او مدت بازداشتیش را سوال کدم او بعد از ورانداز کردن قیافه‌من و اطرافش گفت: «لسم من سیامک است، من بچه میلاد هستم، ما ۶۰ نفر از دانش آموزان مدرسه راهنمایی مهاباد هستیم و به علت تحصین و اعتراض به کنترل و بازرسی در مدرسه و نجوعه آموزش و امتحانات و شرکت اجرایی در نماز و دعا همگی در

اگر میکنند به چه علت است؟

۵- نظر آشنايان و دوستان و همکاران و همسایهایتان نسبت به جمهوری اسلامی و ولایت فقیه چگونه است؟ چه انتقاداتی به رژیم دارند؟ نام و آدرس دقیق و جزء به جزء آنها را ذکر کنید.

۶- در کجا کار میکنید؟ آیا در محیط کارخان اعمال و رفتار مشکوک را مشاهده میکنید؟ مشخصاً از چه کسانی؟ و چه عملی؟

رژیم جمهوری اسلامی انقلایيون را بعد از زندان زیر نظر گرفته و آنها را به تورهای تعقیب و مراقبت می‌سپارند و تمام اعمال آنها را کنترل می‌کند تا به سرنخهای جدیدی دست پیدا کند.

رژیم کسانی را که خانه خود را عوض و یا از محلی به محل دیگر اسباب‌بکشی کنند تحت‌نظر قرار میدهد و از طرف پایگاه‌سی پیچ منطقه و شورای اسلامی مسجد محل بالاصله شخصات شخص تازه‌وارد را توسط جاسوسان خود و بعضی از بنگاههای معاملاتی که توسط رژیم تأسیس شده‌اند، کشف و در اختیار دادستانی سپاه قرار میدهد.

اگر شخصی در لیست سپاه قرار داشته باشد در تور تعقیب و مراقبت قرار میگیرد. برای مهاجرت و رفتن به شهرستانهای دیگر هم همین گرفتاری وجود دارد. یعنی علت مهاجرت باید کاملاً مشخص شده و تحقیقات لازم انجام پنیرد. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی جهت کنترل و مهار کردن اعتراضات کارگران و زحمتکشان سیاست پلیسی خود را گسترش داده و از طریق صدور کارت سکونت و بهبهانه کوین ارزاق همراه را زیر نظر گرفته است. اداره بسیج اقتصادی و کمیته سوخت و پایگاه‌های سباجد محل که به اصطلاح چشم و گوش رژیم هستند، لیست از اسلامی و مشخصات مردم محلات که برای اخذ کوین ارزاق و کارت سکونت به آنها مراجعه میکنند، جهت کنترل به دادستانی سپاه پاسداران ارسال میدارند.

دوستان و رفقاء عزیز!

این شماهی بود از ستم سرمایه‌داری که اینک بنام منذهب و توحشی دیگر به میدان آمدی است. اینان نیز میخواهند توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان و انقلایيون و آزادیخواهان را خلع سلاح کرده و آنها را از بارزه کار برانند. زحمتکشانی که در زیر باران گلوله به امپرالیسم و سرمایه‌داری نه گفته بودند، اینک برای تکرار همین سخن باید توان اسنگینی را پیراذند.

رفقا!

تاریخ رهایی زحمتکشان و کارگران از ستم سرمایه‌داری با اتش و خون نوشته شده است، و عزیزان دریند ما و یا آنها یکی به نام و شان در گورهای جمعی بخاک سپرده شده‌اند، نه اولین نسل و نه آخرین نسل زندانیان و قربانیان این راه خواهند بود.

مبارزه ادامه دارد، تارهای بشیریت از زیر ستم سرمایه‌داری به هر نامی که صورت گیرد.

مصطفی



کنند. واصبیتاً «یکی از اقوام خانم کرد است، نکند ما را به جرم خویشاوندی با او از اداره بیرون کنند؟» و همه این ترسها و ادارش میکرد که روزبروز در اسلامنامائی پیشتر اغراق کند تا جایی که معالون جدید اداره را به شک انداخته بود. پروندهاش را ده بار زیر و رو کرده بودند. چیز دندانگیری پیدا نمیکردند. بالاخره او را مسؤول نمازخانه اداره کردند. او هم شب یک قوطی شیرینی خرید و با خانم و چهما جشن گرفتند. خانم یک جفت دمپایی نو بعنوان کادو به چوخ بختیار همیه داد که به اداره ببرد و او هم به خانم وعده داد که از بوتیکهای تخت‌جمشید سابق یک چادر مشکی مدر روز برای خانم بخرد. «زنها زیر چادر رفته‌اند که رفته‌اند آنوقتهایی هم که نرفته بودند چیزی به نمیرسید» آی اگر این صدام افقی نبود دنیا چقدر خوب بود. آقای چوخ بختیار به همان گلاب پاشیدن همراه دستهای سینه‌زنی راضی بود. جنگ چیز بدی هست. خبرها و شایعات را از هر رادیو و هر کسی بود می‌شنید و باور می‌کرد. دنیا تندر از قدرت تطابق او در حال دگرگونی بود. آواره‌های جنگ همه جا را شلوغ کرده بودند. میگفتند «همه دزد شدند» و هر شب دم در خانه آقای چوخ بختیار کشیک میکشیدند که بدانند چه وقت از خانه بیرون میروند تا هست و نیستاش را تالان کنند. اگر چراغ را خاموش میکرد دزدها می‌آمدند، یا بمباکنها ممکن بود راست خانه او را مورد هدف قرار دهند و بسبها از پنجره بیایند تو. آقای چوخ بختیار هر شب تا صبح توی حیات قسم میزد. سیگاری هم نبود اما گاه گاهی کبریت میکشید تا دزدها بفهمند که هنوز بیدار است.

دیروز گوشت را کوپنی کردند، امروز برج را، فردا شیر

بریا میشد سر می‌زد و گلدنی، شمعدانی، چیزهایی از این دست که همیشه دلش میخواست داشته باشد، اما نیخواست پول بابت‌شان بدهد، تقریباً به مفت میخیزد و در خانه تلبیار میکرد. یک تسبیح شاه مقصود هم خریده بود که گاهی در اداره جلو ری پهنه‌ها از جیب در می‌آورد و صلوات‌هایش را همراه مخارج اضافی ماهنه‌اش می‌شمرد. خرچه‌ای اضافی پولهایی بودند که عنوان کمک به کمیته و سازمانهای سیاسی کرده بود. تقریباً به همین‌کمک که گاهی شبهه خودمان میشد. به همین دلیل کمک به فراموشی سپرده شد. اما آقای چوخ بختیار علیرغم فراموش شدنش هچنان بود بود و بود تا سال ۵۷ خیابانها شلوغ شد. مردم زنده باد مرده باد میکردند. او هم گاهی برای تماشا می‌آمد. گاهی هم دور و بر صفحه تظاهرات می‌پلکید و اگر کشت و کشتاری در کار نبود مشتی هم گره میکرد و فریادی هم میزد.

در موقع دادن شعارهای تند و تیز گاهی سرفه‌اش میگرفت و گاهی دماغش را فین میکرد. شاه که رفت یوش یواش تبریزی هم گذاشت و روزهای جمعه با عرق چین و زیرشلواری در نماز جمعه شرکت میکرد. روزهایی که هر گروه سیاسی برای خودش ستادی بریا کرده بود آقای چوخ بختیار سرش شلوغ بود. می‌بایست از صبح راه بیفتند و تا غروب از دم در این ستاد به دم در آن ستاد بروند. در کلاسیه‌ای آموزش اسلحه شرکت کرد و گاهی هم به حرفه‌ای مبلغین رنگارنگ گوش فرادهد. البته زیاد سر در نمی‌آورد که دعوا بر سر چیست. غروبها را در کمیته محله میگراند و نماز غروب را در صفحه دوم پشت سر حاجی آقا می‌ایستاد. به همه لبخند میزد و از همه طلب دعای خیر میکرد. صلوات‌ها را با صدای بلند جواب میداد، یک حس غریزی باو میگفت که صلوات نمیتواند در آینده ضرر داشته باشد. اما بوهای بدی از این سوسیالیسم و امپریالیسم و نمی‌دانم چی چی ایسم به دماغش میخورد. گاهی همراه خانم به حاجیهایی که در خانهای شخصی

یک روز سر شام به پسر بزرگش یوسف که حالا او را روزگار میزدند بهانه گرفت که «چرا سرش را تراشیده و کاکل خروسی بالای سرش گذاشت» و با خانم که مدافع روزگار بود دعوای مفصلی کرد. خانم تا دو هفته تری اطاق بچهها می خواهد. سرانجام آقای چوخ بخت یوخ ناچار شد با خربین زولیبا از یک فروشگاه ایرانی صمیمیت و گرمای را به خانواده بازگرداند و با خانم آشتب کند.

جلسات انجمن ماهی یک بار تشکیل میشود و هر بار آقای چوخ بخت یوخ در مقام یکی از اعضای هیات مدیره پشت میز می نشست و به حرفهای رئیس و نایب رئیس گوش میداد و به عنوان تائید سر می گذاند. بعد از مدتی کارهای اجرائی انجمن شروع شد و آقای چوخ بخت یوخ میباشد برود و در خیابانها اعلامیه بچسباند. این دیگر کار او نبود. می باشد اعضای ساده این کار را بگذند. اما آنها نمیگردند. یک بار خانم مریض بود و عندر خواست. یک بار پیچه تلب کرده بود، یک بار به کلاس شبانه میرفت. اما بالاخره مورد انتقاد شدید قرار گرفت و تا گوششایش سرخ شد. غریزه دفاع از خود او را متوجه کرد که همیشه آنها دیگر تصمیم را از پیش گرفته اند و در جلسات اعلام میکنند. هیچ نظرخواهی از او نمیگذند. او تنها سرتکان میگذند و بس. مستله را با دوستی در میان گذاشت که سایه‌اش در اروپا از او بیشتر بود. دوست چوخ بخت یوخ باو فیماند که این انجمنها در واقع شعبهای غیررسمی سازمانهای سیاسی هستند و او خودش را مچل کرده است.

آقای چوخ بخت یوخ تصمیم گرفت در جلسه آینده این ساله را جلوی رمی اعضا طرح کند و افشاگری کند. هرچه باشد او می باشد از حیثیت سیاسی خودش دفاع کند. حکومت حق آنها را خورده بود و بین روزشان نشانده بود. اما روز موعود بعد از من کردن حقش خورده شود. تنها توانتست بگوید که بدليل گرفتاریهای خانوادگی استغفا میدهد. هیات مدیره انجمن هم بالاصله یک رزرو به جایش تعیین کرد. خانم چوخ بخت یوخ به دولت گفت که آقای شان بدليل اینکه مشغول نوشتن یک کتاب ممهم است فعلًا استغفا داده است. بعدها که انجمن از هم پاشید، چوخ بخت یوخ میگفت «من همان وقتی که خودم را کنار کشیم می دانستم آخرش چنین خواهد شد».

تب سیاسی آقای چوخ بخت یوخ همراه با فروکش کردن فعالیتهای سیاسی خارج کشور فرونشست. پس از آن در هیچ مراسمی پیدایش نمیشود. میگفت «اینها دکان باز کرده‌اند، چهار نفر و نصفی آدم چکار میتوانند بگذند؟ کسی باینها گوش نمیدهد» اما اینرا پیش هر کسی نمیگفت، تنها به خانم میگفت آنهم موقعی که خانم دلش هوای مجالس میگرد.

آشپزخانه استیل و خانه ولایتی، اما چند روزی که گذشت فرمیدند با جیب خالی هوسهای بزرگ نمیشود کرد. کم کم توسط دولستان و آشنايان دکانهای ارزانفروشی و دست دوم فروشی را یاد گرفتند.

«بین بخت یوخ، مثل همان مدلہ که هزارتا باید بابت اش داد، فقط مارکش فرق میکنه اونم قیچی میکنیم» «بین بخت یوخ، حراج زده بودند نصف قیمت، مهری خانم هم خرید.»

پاها بدبانی دکان حراجی تاول زده بود و چشمها به مارک قرمز حراج حساسیت پیدا کرده بودند. خانه پرشده بود از اشیای بی مصرف که تمبا بخطاط حراج بودشان خریده شده بودند. آقای چوخ بخت یوخ گاه نک و نالی میگرد اما خانم زود جلویش در میامد هرچه روزهای پیشتری میگذشت مشکل زبان بیشتر خودش را نشان میداد. گرچه دائم یک فرهنگ لغات روی زانوی آقای چوخ بخت یوخ بود و دنبال اسم بشقاب و نعلیکی میگشت اما هرچه که پیشتر تلاش میکرد کمتر دستگیرش میشد. خانم چندتا جمله یادگرفته بود مثل «قیمت این چنده»، «کمتر نمیدی»، «میخواهم»، «نمیخواهم». بیش بود. پول را میداد و «تسکرم» را هم یاد گرفته بود. «از زیر چادر چاقچور ماندن که بهتر است، مرده شور ترکیب شان را ببرد.»

سالهای اول آقای چوخ بخت یوخ در هر مراسم سیاسی از هر گروه و سازمانی که بود شرکت میکرد. بالاخره اینها کمکش کرده بودند، نه بیخشید! خودش یک روز بالاخره به خاطر مسائل سیاسی مورد تعقیب حکومت بوده. «وانگری حکومت چندان دوامی هم ندارد، فردا اگر تقدی به توقی بخورد همینها هستند که همه کاره مملکت میشوند» اما ذهن سیاسی اش آنقدر یاری نمیگرد که بداند شانس کدامشان پیشتر است. «کی فکر میکرد آخرینها مملکت را بدست بگیرند، دیدی که گرفتند، اینها را هم اینطوری نبین، یک دولتهایی پشت سرشان است.»

خانم چوخ بخت یوخ هم اغلب با آقا می آمد. بالاخره بلباس‌ایش را می‌بایست در جایی پوشید و نشان بدهد، اما انتظارات خیابانی زیاد به مذاقش خوشایند بود. «این اروپایی مرد همیشه بارانی است، آدم موهایش خراب میشود»

روزی بر حسب اتفاق در یکی از جلسات سیاسی رأی‌گیری میگردند، آقای چوخ بخت یوخ هم برای اینکه از قافله عقب نماند دستش را بلند کرد، بعد فرمید که اسمش را نوشته‌اند. یکی از جلسات انجمن‌های دموکراتیک بود و همه جور آدمی میتوانست عضو بشود. خوب او هم عضو شده بود. قرعه کشیدند و آقای چوخ بخت یوخ هم جزو هیات مدیره انجمن شد. خانم همان شب خبرش را به همه اخانمهای چوخ بخت یوخ دیگرداد و کلی هم پزدادند که «با اکثریت قاطع آرا چوخ بخت یوخ انتخاب شده است.» خانم هر روز برای چوخ بخت یوخ مراجع میراثید و از او میخواست که کارشان را درست کند و چون چوخ بخت یوخ نمیتوانست کارشان را درست بگند روز بروز اعتبار انجمن در نظر خانم و دولستانش کمتر و کمتر میشند. آقای چوخ بخت یوخ مقداری نگران بود. یک چیزهایی در اعماق ذهنش به او هشدار میداد که زیاد نند نرود. «قصیر خانم است که همه را خبر کرده.» و

و ماست و روغن را، ای داد بچه را هم می‌خواهند به سریازی بینند. «یخود نبود گفتند بچه‌های پانزده ساله حق رای دارند، می‌خواستند تا پانزده سال‌گذشان شد جلوی گلوله‌شان بگذارند» بلی این یکی را دیگر نخواهند بود.

یک ماه حقوقاش را به جبهه‌ها فرستادند. زیاد مهم نبود با دو سه فقره رشوه جایش را پر کرد. برادرزاده خانم قول داده بود که دستش را تویی یکی از حجرهای آقایان بند کند. گاهی تلقنی را جواب بدهد و معلمایی جور بکند و حق دلالی اش را بگیرد. اما این بچه سریازی بردن را هیچ کاریش نمیتوانست بکند.

برادر زاده خانم مشکل آقای چوخ بختار را حل کرد. - صد هزار تومان جانم، صد هزار تومان بده خلاصشان کن. برای هر یکی صد هزار تومان. - اگه قرار باشه با صد هزار تومان معافیت بین که همه میگیرن؟

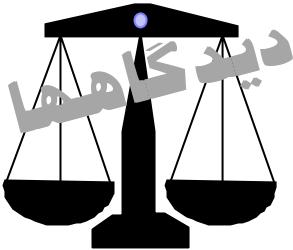
- نه جانم بده قاچاقچی که ببردشون بیرون. - یعنی جگرگوشمه بدیم دست قاچاقچی؟ - خوب نمی‌خوای بده دست گروهبان بیرده جمهه!

چطور میتوانست دوری نازنینی بشیش را تحمل کند. از غصه دق می‌کرد. خودش هیچ خانم یک چشمش اشک بود و یک چشش خون. بالآخره برادرزاده خانم راضی شد دار و ندارشان را برایشان بفروشید و همه را با هم راهی کند. دار و ندار آقای چوخ بختار بعد از سالها رحمت و کارمند پائین رتبه و بالا رتبه بودن شد یک میلیون تومان. «مگر قر و فر این خانم و بچه‌های نازنینیش با آن جشن تولدی‌های پر خرج گذشت پولی برای روز میادا پس انداز کنیم؟»

«خدای پدر کرده را بیامرزد و گرنه ما از کدام راهی میتوانیم خودمون را از عفريت جنگ نجات دهیم؟» اگر بدانی با چه مکافاتی از ترکیه خلاص شدند. شاهی به شاهی پولهای را که به سازمانهای سیاسی داده بودند با نشانی ستاد و اسرم رفقا و برادران، همه را صد بار گفتند تا بالآخره از سه سازمان سیاسی کاغذ تأیید گرفتند و به صلیب سرخ نشان دادند و سرانجام فرستادندشان اروپا. خیلی پول خرج کردند، البته جواهرات خانم را نفو و خوشتند. به مضمض بود به اروپا طبق مدد آتروزها آقای چوخ بختار و خانم اسمنان را عوض کردند. ای میادا روزی روزگاری خدای ناخواسته تروورشان کنند. خانم ولیمایی برای دوستان دادند و بعد از شرح مصیبت تحت تعقیب سیاسی بودن آقای چوخ بختار و اینکه با رئیس اداره دعوایش شده بده است و پاسدارها چنین و چنان کردند و با بالآخره در خانه دولتی پنهان شدند و توسط سازمانهای سیاسی به خارج آورده شدند و... بخاطر رعایت امنیت حال ایشان و خانواده که در همه این فراز و نشیبها شریک ایشان بوده‌اند، باید که اسمنان را تعییر بدهند. از آتروز آقای چوخ بختار به آقای چوخ بخت یوخ تعییر نام داد.

روزهای اول خانم و بچه‌ها و گاهی خود آقای چوخ بخت یوخ در ولایت فرنگ دلشداد بودند. زرق و برق محیط تازه از خود بیخودشان کرده بود و به سرنوشت لعنت میفرستادند که چرا از اول در چنین مکانی بدنی نیامده‌اند. دلشان هواز همه چیز میکرد از بستنی رنگارنگ و همبگر گرفته تا مبل و فرش و سایل

اد امه دارد



هرچند که براساس اعقد عیق ما به آزادی اندیشه و بیان صفحات کارکوئیستی برای تعکس نظرات میثکت اینقدر خود را خواستگار دارد تا پیوند نشریه را با خواستگار مسح خود بفرار ساخته و به آن تداوم بخشد. پیش از این مقالات این صفحه همراه سایر ملکه ها در تظر گرفته شده است تا آنها که ممکن است در این مسح خود شد. ملکه ها در ریافت نظرات خواستگار هستیم.

ضریبها به جنبش برای چه بوده که امروز بدون هیچگونه توضیحی به هواهاران و جنبش نداده دویاره با همان سازمانها و یا همان اشخاص اعلامیه مشترک صادر می کنید و به طبقه کارگر رهنما میدهد.

آیا شما جوابگوی این پرسشها هستید یا خودتان را مسئول این ماجراها نمی دانید و اگر می دانید خواهشمند است برای اینجانب و دیگران که این موضوع برایشان مبهم مانده جواب بدید.

امروز باز انشاعاب دوم به اقلیت و اکثریت خان نام گرفت.

بعد از انشاعاب اکثریت خان و اقلیت، اکثریت کوشش میکرد که خودش را به نحوی به جمهوری اسلامی نزدیک کند ولی بنظر من این جمهوری اسلامی بود که دیگر آنها را به بازی نگرفت من در اینجا لازم به تذکر می بینم برای مثال یک نمونه " فقط یکی " را خاطرنشان کنم و آن نامه «اکثریت» به نمایندگان جمهوری اسلامی بوده که در آن نامه وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را در مقابل کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان را رهنما داده بود.

البته باز تکرار میکنم که از این قبیل کارها خیلی زیاد اتفاق افتاده بود که من لازم به تذکر نمی بینم، بعد سازمان اقلیت خودش را به کردستان کشاند. البته ناگفته نماند در این فاصله نیز در سازمان اقلیت انشاعابهایی شد که من جایز نمی بینم نام آن اشخاص را در اینجا ذکر نمایم، انشاعاب پیداکردن در یک سازمان از نظر من مردود نیست و لازم به تذکر است که در کردستان نیز انشاعابی شد که فکر میکنم خودتان این را متذکر شده بودید. ولی اصل سوال من از اینجا شروع میشود که سال ۱۳۶۴-۱۱۸۴ در کردستان فاجعه خوبینی بوجود آمد که منجر به شهادت ۵ فدائی و

زخمی شدن ۵۰ نفر شد. بعد از این فاجعه خوبینی اقلیت به دو قسمت انشاعاب شد، یکی بنام شورا و دیگری بنام اقلیت. این دو سازمان تا آجایی که اعلاییهای موجود نشان می دهد به همیگر بدترین توهینها را نمودند و حتی اسامی واقعی همیگر را در اعلاییهای برای رژیم جمهوری اسلامی نوشتند.

ناگفته نماند تا آجایی که من اطلاع دارم رژیم اعلاییهای این سازمان را به زندانیهای سیاسی خود برد.

(همانطوری که همگی میدانیم وارد شدن کوچکترین قطعه کاغذ به زندانها کاری غیرممکن میباشد) تا به هدفشنان بررسند، هدف رژیم این بود که از این طریق بتواند غرور آتهایی که تا آرزوی زیر بدترین شکنجه جمهوری اسلامی مقاومت و پایداری کرده بوده اند پایمال نماید.

در یکی از این اعلاییهای رفیق محمد محمودی را شورا شهید اعلام کرده بود که روایت از این قرار بود که در آن موقع رفیق هنوز زنده بود!

بعد از مدت کمی از فاجعه خوبینی ۴ بهمن در اقلیت یک فاجعه دیگری رخ داد که در این فاجعه یک رفیق دختر شهید «خودکشی»، و یک پسر از مرگ نجات پیدا میکند. در اینجا لازم میبینم سوال خود را دقیقاً از رفقاء فدائی کوئیست بنمایم که این همه کارها. این همه

با درود بر رفقا!

با امید اینکه همیشه در کارهایتان موفق و پیروز باشید سخن را آغاز می کنم، از اینکه کار کوئیستی را با رحمت بسیار در می آورید از شما سپاسگزارم و امیدوارم که کارتان همواره ادامه داشته و به ما آموزش کوئیستی بدهد.

می خواستم خاطرنشان کنم که شما در این ارکان صفحهای را برای پاسخ به پرسشها اختصاص داده بید که این کار بسیار جالب است.

امیدوارم که شما به تمام پرسشها جواب بدهید: از جمله پرسش من که امیدوارم بدون جواب باقی نماند، رفقا اخیرین چند اعلامیه مشترک با امضای چند سازمان منتشر گردید، البته ناگفته نماند که این کار یعنی همکاری با سازمانهای دیگر از نظر من میخواهم در این اینجا بسیار خوبی است، ولی رفقا من میخواهم در این اینجا مختصربی به تاریخچه سازمان فدائیان خلق ایران اشاره کرده باشم و بعد در همین جا سوال خودم را برای شما می نویسم. امیدوارم که این سوال من شما و دیگر دولستان را ناراحت و عصبانی نکرده و پاسخی مناسب به آن بدهید، (نا گفته نماند که حرف حق کمی تاخ و ناراحت کننده است)

سازمان چریکهای فدائی خلق تا آنجایی که من میدانم با تجربه کمی که دارم و شاید بتوانم مختصری از آن را به روی کاغذ بیاورم بدین ترتیب بوده است و امیدوارم که در این مورد مرا راهنمایی نمایید.

در سال ۱۳۴۹ سازمان با شروع مبارزه مسلحانه موجودیت خودش را به شاه خان و جنایتکار اعلام نمود بعد از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۹ م سازمانی بنام سازمان چریکهای فدائی خلق را داشتیم، البته ناگفته نماند که در طول این مدت در زندان هم بگو و مگرهایی در مبارزه مسلحانه که بیش جزئی بود اینظرف انطرف شنیده میشد.

ولی بعد از آمدن خمینی سازمان مثل تدویتها به دنبال خمینی رفتند، اگر درست یادم باشه در سال ۱۳۵۸ بود که عذرای از سازمان انشاعاب کرده و آن گروه را بنام اشرف دهقانی معرفی نمودند که معنقد به مبارزه مسلحانه با رژیم خمینی بودند. البته من به انشاعاب این گروه و نظرات آنها و اینکه آیا درست بوده یا نه کاری ندارم و بحث آنرا در این نوشتة جایز نمی بینم. بعد از این انشاعاب بود که سازمان خیلی سعی کرد تا با جمهوری اسلامی نزدیکی پیشتری پیدا کند و حتی در میضی خمینی اعلامیهای صادر کرد که خواهان شفای خمینی شد و درست بعد از این که بین سازمان مجدداً

خود را به اصلاح خواستگار مسحیه برسانند. این صفحه همچین وظیفه دارد تا پیوند نشریه را با خواستگار مسح خود بفرار ساخته و به آن تداوم بخشد. پیش از این مقالات این صفحه همراه سایر ملکه ها در تظر گرفته شده است تا آنها که ممکن است در این مسح خود شد. ملکه ها در ریافت نظرات خواستگار هستیم.

احمد

پاسخ: رفیق گرامی! تا آنجا که به ما فدائیان کوئیست برمی گردد ما بعنوان جریان انتقادی و کوئیستی جشن فدائی کوشش کردیم تا در حد توان خود گنشه سازمان و علل انشاعابات آن را در مقالات مختلف بشکافیم، علاوه بر سازمان فدائی ما تاریخ شکستها و پیروزیهای گذشته جنبش کوئیستی ایران و جهان را از دید انتقادی مورد بررسی قرار دادیم، چراکه نوسازی سازمان بر اساس اتکا به مارکسیسم انتقاد از گذشته و تکیه بر جنبش اجتماعی طبقه کارگر، بدون کالبد شکافی گذشته و بدور ریختن اشکالات و انحرافات آن در عین حفظ و ارتقای نقاط قوت آن ناممکن بوده و هست.

در باره درگیری خوبینی و فاجعه بار چهارم بهمن در سازمان اقلیت هم ما در حد توان خود عوامل عینی و ذهنی اثرا بررسی و تحلیل نموده ایم و تا کنون مقالات زیادی در این باب نوشته شده و تحقیقات سازمانهای سیاسی مستقر در منطقه هم بصورت کتابچه از روی نوار پیاده شده و در دسترس تحلیل گران قرار دارد، اما ما هم اعتقاد داریم که این فاجعه که ضربات زیادی به سازمان و جنبش کوئیستی زد و عامل مهم پراکندگی نیروهای سازمان نیز بود، هنوز بطرور کامل بررسی و موشکافی نشده است. ما بعنوان فدائیان کوئیست خواستار روش شدن این مسأله به نحوی هستیم که علاوه بر روش شدن علل ذهنی و سیاسی، عوامل و اینگیزهای این اقدام فاجعه بار نیز براساس اسناد و شواهد موجود روشتر شده و پاسخگو باشند. و با برداشته شدن این لکه سیاه از بینه کل سازمان، زمینهای عملی رفع پراکندگی و نوسازی آن فراهم گردد. ما یک بار برای همیشه با این سنتها تسویه حساب کردیم و برای همین هم بجای ماندن در چارچوبها و مناسبات سایق دست به انتقاد و دگرگونی و نوسازی زداییم ولی با این وجود وظیفه



